به نام خداوند رنگین کمان

" رمان پایان باران "

مقدمه: نیمی از رمان (فلش بک ها) مربوط به گذشته نویسنده رمانه و بر اساس حقیقته و بابت غلط های املایی و نگارشی همیین ابتدای رمان عذر میخوام

نویسنده : انسی

دنیا *شخصیت اصلی*

مسيح

متين

هانا

رزا

مهديس

#part۱

حس عجیبی دارم یه کاری ک یه عمر میخواستم انجامش بدم رو امروز تموم کردم و حس میکنم تمام پلای پشت سرمو خراب کردم و دیگه واقعا راهی برای برگشت به اون تاریکی ندارم

نمیدونم چند ساعت دیگه قراره کجا باشم و فردا چی میشه

ولی حس میکنم از یک زندان آزادم کردن و الان با تمام وجود میتونم خودم باشم!

با ایستادن اتوبوس حواسم به الان جمع شد

راننده- خانوما و آقایون محترم یک ساعت برای استراحت و ناهار متوقف میشیم و بعدش راه میوفتیم

همه بلند شدند دلم نمیخواست پیاده شم ولی وقتی به راننده گفتم گفت میخواد درو قفل کنه و نمیتونه کسیو داخل نگه داره بالاجبار پیاده شدم و به خوردن نصف ساندویچ خوراک بسنده کردم و فقط منتظر بودم زودتر راه بیوفتیم دلم شور میزد و نگران بودم

چون میدونستم دیگه نمیتونم برگردم و اینکه قراره از فردا چی بشه نگرانم میکرد

پول به اندازه کافی جمع کرده بودم ولی فکر جا نبودم و این نگرانم میکرد تمام مدارکمو برداشته بودم و و کل وسایلم یک کوله کوهنوردی شده بود باید یادم باشه یک سیمکارت جدید بخرم تلگراممو دلیت زدم، فقط اکانت مجازیم باقی موند که کسی اونو نداشت و سیمکارمو هم شکستم بعد گذشت یک ساعت راه افتادیم سرم درد میکرد با خوردن یک آرامبخش بقیه راهو خوابیدم

- خانوم؟ خانوم؟ رسیدیم فکر کنم باید پیاده بشین

با یه حال عجیب کوله پشتیمو برداشتم و راه افتادم توی شهری که تا حالا پامو نذاشته بودم "تهران"

نمیدونستم باید کجا برم و چیکار کنم ترجیح دادم اول از همه برم یک سیمکارت بخرم ولی نباید به اسم خودم میبود و این برام مثل زنگ خطر بود با چند تا پرس و جو تعمیرات موبایلی پیدا کردم که سیمکارت میفروخت باید میپرسیدم سیمکارت فعال دارن!

- سلام خسته نباشید

+ سلام تشکر جانم فرمایید

- میخواستم سیمکارت بخرم اما میخوام فعال باشه

+ میتونم بپرسم چرا به نام خودتون نمیخرید؟

"حس کردم شک کرده پس اولین دروغی که به ذهنم رسید رو به زبون اوردم"

#part۲

- من تازه اومدم اینجا و امروز گوشیمو ازم زدن و باید سیمکارت و گوشی بخرم ولی به سن قانونی نرسیدم که سیمکارت بخرم و...

پرید وسط حرفم کاری که خیلی بدم میاد از انجام دادنش ولی اون لحظه نجاتم داد

+ من میتونم تلفن بدم زنگ بزنید

- الان شما تلفن میدید بعدش چیکار کنم؟

چیزی برای گفتن باقی نذاشتم

+ خعله خب اما قیمت سیمکارت فعال گرون تر....

مثل خودش پریدم وسط حرفش

- موردی نداره فقط کار منو راه بندازین

+ بله حتما میتونم بپرسم موبایل رو از کجا میخرید؟

- نه

مشخص بود عصبی شده اما چیزی نگفت بعد از دادن پولش سیمکارت رو گرفتم بعد خرید شارژ و بسته توی پارک نزدیکش نشستم

گفته بود سیمکارت مال یک فرد عربه که یک مدت استفاده کرده و بعد فروخته با رفتن توی نرم افزار ایرانسل من متوجه شدم که دروغ نگفته و بعد آنلاین شدن دیدم خیلی ها واسه مشکلی که تو چنل گفته بودم پی وی اومدن با توجه به شانس قشنگم و اینکه مطمئن بودم به این زودی ادم مورد اعتماد پیدا نمیشه راه افتادم سمت یک مسافرخونه

بعد دادن شناسنامه کلید اتاقو گرفتم و زیر لب چار تا فحش ناموسی نثار مرتیکه هیز کردم با اون دندونای زردش اه

تا رسیدم خودمو پرت کردم رو تخت که کمرم سوراخ شد

عقل تو کلم نیست که انگار تخت تبی برام گذاشتن با خودم فکر نمیکنم اومدم مسافرخونه هر کار کردم خوابم نبرد آنلاین شدم و بعد جواب دادن به پی اما بدون منتظر جواب موندن آفلاین شدم و به آیندم فکر کردم تازه داشتم میرفتم تو حس که صدای در بلند شد

به ساعت نگاه کردم ساعت یک شب بود خدای من چقد فکر کردم و کیه این وقت شب

با خودم گفتم شاید صاحب مسافرخونه است حرفی داره

شالو رو سرم انداخته ننداخته درو باز کردم که با قیافه نحسش رو به رو شدم

با اخم نگاش کردم که گفت + جوون اخمشو میخوای ازت پول نگیرم؟ فقط به شرط اینکه بیام تو باهم حرف بزنیم

بدون حرف درو محکم بستم و قفل کردم که صدای آخش بلند شد مثل اینکه خورده بود تو دماغش مخصوصن دماغی که اون داره...

با گفتن یه جنده صدای لِخ لِخ کفشش اومد که نشون میداد رفته

#part۳

دوباره دراز کشیدم و به این فکر کردم که تا الان حتما خونه همه رفیقامو گشتن و خودشونو کشتن تا پیدام کنن با بدجنسیی که تو این چند سال تو وجودم جمع شده بود خندیدم و خوشحال بودم که راحت شدم هر چند بدبخت تر بشم بهتر از اینه که اون جهنم باشم جلوی آینه واستادم و به خودم زل زدم نمیخوام عین بقیه رمانا از خودم تعریف کنم

تو این چند سال باشگاه ثبت نام کرده بودم و دهن همه اونایی ک ب صورت چند سال قبل و هیکل تو پر قبلنم میگفتن چاق رو بسته بودم الان لاغر تر از قبل بودم و شاید به زور میشدم ۵۲ کیلو نه اینکه بد شده باشم ولی هیچی واسه آب کردن نداشتم دیگه حوصله تجزیه قیافمم ندارم دیگع حس کردم سرم درد میکنه با خوردن یک قرص آرامبخش خوابیدم

****

توی این اتاق حوصلم عجیب سر رفته بود سریع لباسای دیروزو پوشیدم و بعد برداشتن گوشی و هندسفری راه افتادم سمت پارک روی صندلی نشستم و با بیحوصلگی به کوچولوهایی زل زدم که فارق از مشکلای سالای بعدشون بازی میکردن یادمه ی زمانی مهربون بودم اما الان؟... یعف

یادم افتاد باید تلگرامو چک کنم آنلاین شدم و وارد پی ویا شدم نصفشون واسه مزاحمت اومده بودن که بلاک شدن و نصف بقیه بعد کلی سوال و صحبت باز و کلی حرف دیگه رد شدن و یک نفر اون وسط موند قرار شد تا یک ساعت دیگه بیاد همین پارک

نگفتم مشکلم چیه ن؟ دنبال یک نفر بودم که با شرایط لازم یک همخونه رو تا یک مدت قبول کنه و حتما هم دختر باشه منتظر نشستم هوا داشت تاریک میشد که گوشیم زنگ خورد

- بله؟

+ سلام من توی پارکم کدوم یکی تویی؟

- نزدیک فروشگاه نشستم توی آلاچیق مانتو چارخونه قرمز مشکی تنمه

+ اوکی اومدم

قرار بود بیاد اینجا تا درباره همه چیز حرف بزنیم و اگه اوکی بود از امشب برم پیشش موهام به علت کوتاه بودنشون زیر شال شکسته بود شالو از سرم انداختم تا یکم اروم شم سرمو انداختم پایین و دست میکشیدم توی موهام

+ سلام

سرمو اوردم بالا

#part٤

بلند شدم و بعد سلام و احوال پرسی اشاره کردم که بشینه

بعد صحبتای لازم فهمیدم اسمش متینه (هم اسم دختره هم پسر) ۲۱ سالشه تایپش مثل خودم استمه (گاهی بوچ و گاهی فمه) ولی بیشتر میگه بوچه به خاطر گرایشش طرد شده و با توجه به پولای باباش و پولداری و این حرفا این خونه و یک ماشین رو خریده و توی ی شرکت کار میکنه و...

وقتی کل زندگیمو براش گفتم و متوجه شد هیچکدوم از حرفام دروغ نیست قبول کرد ولی بهش گفتم که بعد از پیدا کردن کار اجاره میدم بهش که برم و نمیدونم چرا بهش اعتماد کردم

بهتر از توی اون کثافت خونه خوابیدن بود حداقل

با ماشینش رفتیم مسافرخونه و کولمو برداشتم بعد گرفتن شناسنامه داشتم میرفتم که صدای اون حروم زاده رفت رو مخم

صاحب مسافرخونه+ پیدا کردی؟

عصبی راه افتادم برم که با حرفش آتیشم زد

صاحب مسافرخونه+ جنست خوبه من بیشتر پول میدم ولی قول بده ک توعم زیر خواب خوبی باش

دهنمو باز کردم جوابشو بدم

+ دهن کثیفتو ببند حروم زاده مفنگی تا نگفتم بیان جمعت کنن راه بیوفت بریم دنیا

عصبی از پله ها اومدم پایین و سوار ماشین شدیم

بدون حرف داشت رانندگی میکرد بی صدا زل زده بودم به خیابون

+ نمیدونستم با اینا لاس میزنی و فیکی

تنها کاری که تونستم بکنم این بود که با تمام قدرت بزنم تو دهنش

حس کردم دستم از شدت درد بی حس شد لب اون که هیچی

خیلی یهویی کنار خیابون نگه داشت

+ چه گوهی خوردی؟

- هر چی که بود به بزرگی گوهی که تو خوردی نبود

+ حقا که...

- خفه شو و دهنتو ببند نمیدونستم انقد مگس مغزی که نفهمی همین نرای کثیف چه تهمتایی که واسه خواستشون به آدم نمیزنن اما خب خب الان فهمیدم عقلت کوچیک تر از عقل مورچس

+ گمشو پایین من آدم نجس تو خونم راه نمیدم

- ببین عوضی درسته باهم قرار گذاشتیم ولی یادت نره که قرارررررررر گذاشتیم منم هنوز نیومدم خونت و توهم حق نداری گوه گنده تر از دهنت بخوری متوجه ای که؟ هنوز به اون درجه بدبختی نرسیدم که حاضر شم با نر جماعت بگم و لبخند بزنم په برسه لاس زدن همیشه یه اخم بوده و یه جواب کوتاه

هیچ نگفت بی حرف کولمو برداشتم و پیاده شدم از ماشین همین مونده اجازه بدم بهم تهمت هرزگی بزنن من گی اینقد بدبخت شدم؟

نمیدونم چقدر راه رفتم که رسیدم به پارکی که متینو توش دیدم

روی نیمکتی که جلوش میز بود نشستم سرمو گذاشتم روش و تلاش میکردم که نبض شقیقه هامو کنترل کنم داشتم به دعوام باهاش فکر میکردم که دستی روی شونم نشست

#part٥

ترسیده از جام بلند شدم و گارد گرفتم که صدای طرف بلند شد...

+ اخ

بهش نگاه کردم تیپش مشکی بود و سیوشرت مشکی گشادش کا کلاهشم روی سرش بود نمیزاشت چهرشو ببینم هوا هم که تاریک شبیه دزدا بود کولمو ورداشتم که در برم که با صداش واستادم

+ هی هی صب کن نه دزدم نه *شری

ناخودآگاه واستادم دوباره صداش اومد که گفت

+ فرار کردی؟

- به تو ربطی نداره

+ بهت جا میدم

- ارزونی خودت

+ بهتر از پارکه ها بعدشم نگفتم صدقه میکنم میتونی پولشو بدی بازم خود دانی عزت زیاد

خدایا خدایا چه گوهی بخورم؟ وقتی تونستم به اون دختره کودن اعتماد کنم چطور نشه به این اعتماد کرد تهش میک*نه دیگه... دخترم که هست منم که به ت*خمم نیست

(آخ خدا یادش بخیر چق با اون لنتی داد میزدیم به تخمم...)

حواسمو جمع کردم

- هی واستا

واستاد اما برنگشت هنوز قیافشو ندیده بودم ولی صداش داد میزد من دخترم

- باشه قبول فقط من مجانی قبول نمیکنم اما پولتم تا وقتی کار پیدا نکردم نمیتونم بدم

+ مهم نیست بیا بریم

مثل اینکه باید پیاده میرفتیم ساکت بودم که به حرف اومد

+ دست بندت واسه اینه که راحت نخ بدیو مخ بزنی؟

یی بود که توی دستم بود و داد میزد که لزبینم "rainbowمنظورش دست بند "

- حوصله و وقت مخ زدن ندارم فعلا باید خودمو جمع و جور کنم

+ بوچی؟

(بوچ به لزبین هایب گفته میشه که اخلاق و رفتار پسرونه دارن موهاشون کوتاهه معمولا و تیپشون اسپرت یا پسرونه است که به تیپ پسرونه تامبوی هم میگن)

- نح ولی گرایشم به بوچه

+ اما...

میخواست به تیپ و قیافم گیر بده

- فقط استایلمه

نفهمیدم کی رسیدم جلوی یه اپارتمان واستاده بود بودیم بعد باز کردن در و طی کردن پله ها فهمیدم طبقه دوم خونشه

کوچولو بود و کثیف البته کثیف که نه شلخته

(چون از تعریف خونه خوشم نمیاد نمیگم چه شکلیه)

کولمو دم در گزاشتم و اومدم پامو حرکت بدم که به ی تیکه لباس گیر کرد که جلوی پام بود و قسمت دیگش زیر اون پام که باعث شد تعادلمو از دست بدم و

(ههه منتظرین مثل بقیه رمانا برم تو بغلش؟)

بیوفتم که سرم خورد ب میز و شیشش شکست و اوضاع وقتی بدتر شد که دستمو گزاشتم روی شیشه ها

همیشه عادتم بود جیغ نمیکشیدم و داد میزدم این بارم دادم واسه دو ثانیه رفت هوا که نشست کنارم

+ دختره کور

- دختره مرتب

خندش گرفته بود و فهمید خودش مقصره

+ ببخشید ببینم دستتو

چیز خاصی نشده بود ی زخم کوچیک بود که با بتادین و باند اوکی شد

در عرض پنج دقیقه انگار از دعوا برگشته بودم روی مبل نشسته بودم و یخ گرفته بودم روی پیشونیم

#part٦

+ همه این اتفاقا تو پنج دقیقه افتاد

- همه این اتفاقا به خاطر شلختگی شما افتاد

خندید و تند تند همه لباسارو جمع کرد و ریخت توی سبد بزرگی و نمیدونم کجا برد

وقتی جلوم زانو زد ک دستمو ببینه متوجه چهرش شدم امروز به پست دو تا آدم بور خورده بودم که صد البته لزبین هم بودن البته نمیدونم این دختره هم لزبینه یا نه حتی اسمشم نمیدونم

+ اسمم هاناس و بلع لزبینم و هارد بوچم

(هارد بوچ به کسی میگن که چهره و رفتارش کاملا پسرونس)

- شنیدی چی گفتم؟

+ نه ذهن خوندن بلدم و نه تو بلند فکر کردی فقد گفتم بهتره خودمو به کسی که قراره چن وقت همخونم باشه معرفی کنم!

حواسم جمع شد که حتی اسممو هم نمیدونه

- اسمم دنیاس و لزبینم

+ تایپت چیه؟

- بهش اعتقادی ندارم ولی میگن ک استم...

سرشو تکون داد و بلند شد رفت توی آشپرخونه

* فلش بک

+دنیاااااااا؟

محکم یدونه زدم تو پیشونیم دو تا نفس عمیق کشیدم!

نه فایده نداره یه دفه باید انقد بزنمش که اروم شم وگرن روانی میشم با تصور اینکه از موهاش گرفتم و سرشو میکوبونم توی دیوار غرق لذت شدم (اشتباه نکنین مشکل روانی ندارم فق اینک صبر حدی داره)

کلافه بلند شدم رو به روش واستادم و بی حوصله گفتم

- بلههههه؟

+ هر دفعه باید بهت بگم حیاطو جارو کن اتاقو مرتب کن؟ شب شد

- چه فرقی میکنه شب یا صب تهش که انجام میدم

+ نعععع میخام وقتی میگم همونجا بگی چشم و انجام بدی

(رو دل نکنی حاش خانوم!)

ازون باشه هایی گفتم که هر معنیی داشت به غیر از باشه

واسه اینکع دیگه گیر نده رفتم که حیاطو جارو کنم، مشغول انجام دادنش بودم که

+ دنیاااااااا

بعد میگه چرا عصبیی حالم بهم میخوره از اسمم انق ک صدام زدی

- هان؟

+ هر دو روز میری حموم حولتو میندازی رو در میکروب بگیره میمیری بدبخت

واقعا این حجم از کودنی؟

- اگ دقت میکردی خیس بود خشک شه جمش میکنم دیگ

+ نع خشکم بشه جم نمیکنی ک من همش باید جم کنم

محل ندادم که باز صداش بلند شد

+ تمیز جارو کنی ها

- ببین اگه میخوای انقد بهم گیر بدی و حساسی و فک میکنی عرضه ندارم خودت انجامشون بده

+ داری ب من میگی انجام بدم؟ من از صب تا شب کار میکنم تو چیکار میکنی هان؟ بگو دیگع؟

یکی نیس بگه مگ من شوهر کردم اخه؟ یکی نیس بگه مگ من کلفتتم؟ تو دلم یه "نفهمِ خر" گفتم و بی توجه به چرندیاتش ادامه دادم

*حال

+ هیییییی دختر با توعم معلومه کوشی؟

سرمو تکون دادم که حس کردم چشام سیاهی رف و سرم تیر کشید

نگران دستشو گزاش رو شونم

+ خوبی؟

- آره تو فکر بودم حواسم نبود

+ اگ خوبی یکم حرف بزنیم

- درباره چی؟

+ درسته اومدی خونم ینی الان خونمون اما میخواستم بگم که...

#part۷

- هانا سرم خیلی درد میکنه اگر میشه فردا حرف بزنیم

سرشو تکون داد

+ خعله خب خعله خب بهتره بخوابی

سرمو تکون دادم روب همون کاناپه دراز کشیدم فردا کلی کار داشتم که باید انجام بدم با این فکرا چشام بسته شد

****

با سردرد بیدار شدم دنبال گوشیم میگشتم

+ دنبال اینی؟

چشمم بهش افتاد لباس خونه تنش کرده بود و گوشیم تو دستش بود

- دست تو چیکار میکنع؟

+ دیشب که افتادی این از دستت پرت شده ماشالا سگ جونه که چیزیش نشده

بلند شدم ازش بگیرم که سرم گیج رفت

محکم دستمو گرفت که گفتم الانع که کنده شع

+ هی دختر سالمی تو؟

- یه مسکن بهم میدی؟

+ اخرین بار کی چیزی خوردی؟

- دیروز ظهر

+ شت خسته نباشی شما بیا بشین یه چیزی بخور ضعف کردی بهتر نشدی بعد قرص بخور

دستمو کشید ک مبادا دوباره بیوفتم و بی حرف دنبالش راه افتادم

سر میز صبحانه سر صحبتو باز کرد

+ دیشب میخواستم یه چیزی بگم

همونطور که لقمه رو توی دهنم میزاشتم سرمو تکون دادم

- بگو میشنوم

با من من شرو کرد

+ میخواستم بگم که من عضو یه اکیپی ام که هر هفته مهمونی دارن و این جمعه که میشه پسفردا مهمونی چون دوره ایه میوفته اینجا

- خب؟

+ الان همخونه ایم پس اگر اذیت...

پریدم وسط حرفش

- نه ببین هنوز یک روزم نشده که اومدم اینجا پس حق کاملی ندارم من بیرون کار دارم و فقط شب میام خونه واسه خواب و مشکلی نیست دیگه

+ مشکل همینجاست که مهمونی تا ساعت ٥ صبح برپاعه

- اوکی بابا اشکال نداره یه شب این حرفارو ندارع

از جام بلند شدم

- امممم چیزه میشه یه دوش بگیرم؟ باید برم بیرون کار دارم

+ اره حتما فقط حوله داری؟

- نه متاسفانه

از جاش بلند شد و داخل اتاق رفت و بعد از یک مین با حوله برگشت

+ تمیزه...

یک دوش سریع گرفتم و اومدم بیرون

خوبی موهای کوتاه زود خشک شدنشون بود و بدیش حالت دادنشون

با پوشیدن لباسای دیروز گوشیو کیف پولمو ورداشتم

+ داری میری؟

- اره فق شمارتو بده ادرسم بده ممکنه بلد نباشم

اونارو هم گرفتم و راه افتادم

از توی راه روزنامه و شارژ و خودکار خریدم و دور جاهایی که میتونستم انجامشون بدم رو خط کشیدم و به ترتیب زنگ زدم

اما هیچکدوم یا شرایطش مناسب نبود یا کسی پیدا شده بود نزدیک غروب بود که با پرس و جو رفتم به نزدیک ترین فروشگاه و بعد یکم خرید ماشین گرفتم و ادرسو دادم

جلوی در خونه پیاده شدم و زنگو زدم اما هر چی منتظر شدم در باز نشد حتی ایفنم جواب نداد معلوم نیست دختره کجاست

گوشیمو در اوردم و بهش زنگ زدم داشتم ناامید میشدم که برداشت

+ الو بله؟

- من پشت درم کجایی؟

+...

- الو هانا با توام؟

+ من نیم ساعت دیگه میام دنیا باید برم فعلا

عصبی وسیله هارو برداشتم و رو پله یکی از خونه منتظر نشستم ...

یک ساعت شده بود و نیومده بود شمارشو گرفتم که ردی داد همزمان یک ماشین وارد کوچه شد...

#part۸

به ماشین زل زده بودم که جلوی در خونه نگه داشت و هانا ازش پیاده شد و سمت من اومد

+ سلام شرمنده رفته بودم...

- هی لازم نیس توضیح بدی خونه خودته و نمیشه ب خاطر من ع کارات بگذری

سرشو تکون داد و کلید انداخت و رفتیم بالا خریدارو گذاشتم رو اپن که صداش بلند شد

+ چه خبره دختر چرا این همه چیز خریدی؟

- خونه با تو خوراکی ها و اشپزیش با من دیگه تا چند وقت دیگه که کار پیدا کنم

همرو چیدیم و مشغوا درست کردن غذا شدم ماشالا هیچی هم بلد نبودم کتاب اشپزی ک خریده بودمو در اوردم و صداش زدم

اومد تو اشپزخونه بدون اینک کارمو متوقف کنم گفدم

- من چیزی بلد نیستم و ممکنه بد شه دوس داری غذا سفارش بده

+ مشکلی نیس باو فوقش غذای سوخته یا شور یا بینمک میخوریم دیگع

خندم گرفته بود راس میگف ته غذاها همین بود

چون بلد نبودم تصمیم گرفتم از ساده ترین غذا ینی ماکارونی شرو کنم

به سختی و بدبختی همه کاراشو انجام دادم وقتی قابلمه رو گزاشتم روی گاز که دم بکشه دستی ب پیشونیم کشیدم

+ خسته نباشی

تا برگشتم تشکر کنم صداش بلند شد

- یا دختر مسیح چیکاااار کردی؟

ب دور و اطراف نگاه کردم که نصف ماکارونیا رو سرامیکا ریخته بود و سُسش و سالادی ک درس کرده بودم روی اپن و سینک و...

چشام گرد شد همچین حرکتی زده بودم و نفهمیده بودم؟

- چیزه من نفهمیدم خودم تمیزش میکنم

+ باهم تمیز میکنیم تی رو داد به من و خودش دستمالو برداشت و مشغول شدیم...

دیگه واقعا لش شده بودم نگا ب هانا کردم ک داشت مچاشو ماساژ میداد

یهو یادم اومد ساعتو نگاه نکردم ک بفهمم کی زیرشو خاموش کنم

- هیههههههه

ترسیده برگشت طرفم

+ چته باز؟

- ساعتو نگاه نکردم اون موقه ک اومدی تو اشپزخونه

+ گفتم چی شده دختر خول ساعت ۸ بود

نگاه به ساعت گوشیم کردم ساعت ۳۰/۸ بود باید زیرشو خاموش میکردم

راه افتادم برم تو اشپزخونه ک گف

+ خاموشش کردم...

بعد چیدن میز صداش زدم وقتی نشست پشت میز زل زده بودم بهش ک ببینم چی میگه

خیلی معمولی داشت میخورد سرشو بلند کرد که متوجه نگاهم شد و متوجه شدنش برابر شد با پریدن لقمه تو گلوش دستپاچه لیوان ابو جلوی دهنش گرفتم و تن تن تو دهنش اب میدادم و عصبی لیوانو هل داد عقب

سرفه کنان گف

+ چته بابا اون ع نگاهت ک میخاسی خفم کنی اینم ع اب دادنت نزدیک بود بمیرم

عین کفترای گیج زل زده بودم بهش ک هوف عصبیی کشید و مشغول شد بعد از دو دقه ب خودم اومدم و مشغول شدم

دفعه اولم بود غذا درست میکردم و برای دفعه اول خعلی خوب بود

+ واسه دفعه اول خعلی خوبه

شت من میگم این با من تله پاتی داره شما بگین نع

سرمو تکون دادم و غذامو خوردم

شاممونو که خوردیم مشغول شستن ظرفاش شدیم چون هانا نزاشت خودم بشورم و منم نزاشتم اون بشوره

+ دیروز ک اومدی اگ دقت میکردی ی اتاق دیگ ام بود اما کلیدشو گم کرده بودم امروز ب ی قفل ساز گفتم بیاد قفلشو عوض کنه اون اتاق هم تخت داره هم کمد هم دراور (دلاور؟ درستشو نمدونم) میتونی بری اونجا بخابی از امشب

- دستت درد نکنه جبران میکنم

+ لازم نیست بابا

- تو ب منی ک ی شب یهویی دیدیم اعتماد کردی بعد...

جدیدا همه عادت کرده بودم بپرن وسط حرف همدیگه

+ نع راحت باش من اعتماد کردنو و نکردنو بلدم

- اما من صدقه قبول نمیکنم

حس کردم داغ کرد

+ تو فک کردی بهت صدقه دادم؟ من فق میخاستم ی نفر بیاد ک تنها نباشم اما تو خودخواهانه رفتار میکنی ک مثلا بگی چی؟ بگی اره من غرور دارم؟

- چی میگی واسه خودت هانا من فق نمیخام زیر دِینت باشم

+ ساکت شو

ظرفا تموم شده بود کولمو برداشتم و بعد چیدن همون یکم وسیله هام رو تخت دراز کشیدم و فکرم پرت شد سمت گذشتم...

#part۹

با صدای شکستن چیزی ترسیده بیدار شدم مطمئن بودم دوباره مامانم با بابا دعواش شده

صدای دادشون از آشپزخونه میومد با ترس رفتم نزدیک ک بابام از در اومد بیرون خوردم بهش عصبی بود عصبی تر شد هولم داد و داد زد

+ دختره احمق برو گمشو تا مث سگ نزدمت

گریم گرفته بود و صورتم داش خیس میشد هق هق کنان رفتم تو اشپزخونه ک صدای مامانم میومد دیدم نشسته رو زمین و سرشو گزاشته رو زانوش

رفتم نشستم کنارش با اینک کوچولوعم ها ولی خب میفهمم منم

- مامانی؟ مامان جونم؟

صدای گریش بلند تر شد منم همپا باهاش گریه میکردم و هق هق میکردم

+ برو دنیا برو حوصله ندارم

- مامانی دیگع ببینم بابایی چیکار کرده

دستمو بردم سمت دستش ک تو شکمش قایم کرده بود و گرفتمش ولی حس کردم دستم خیس شد و دادش بلند شد

+ مگه بهت نمیگم برو

- مامانی دستت چیشدع؟

دستشو ک بیرون اورد دیدم جوری زخمی شده ک از اینو دستش تا اونور باید بخیه بخوره

هم ترسیده بودم هم حس میکردم حالم از بابام بهم میخوره انقد گریه کردم ک نفسم بالا نمیومد دویدم سمت حیاط و رفتم خونه همسایمون که دوست مامانم بود و گفتم شماره خونه مامانیشونو بگیره (مامان مامانم)

+ الو

با گریه میخاستم حرف بزنم اما نفسم بالا نمیومد

- ما..م... نی

حس کردم ترسیده سری گف

+ باز چیشده دختر

- ما...م...نی...دس..ت..م..مان

..م

+ الان میایم اونجا برو پیش مامانت تا اون حرومزاده کاری نکرده...

ترسیدا از خواب پریدم باز هم کابوس بچگیمو دیده بودم صورتم خیس خیس بود و مطمئن بودم تو خواب هق هق میکردم

ساعتو نگاه کردم ۸ صبح بود...

امروز روز مهمونی خونه هاناس و من هنوز دنبال کارم متاسفانه تو این چند روز کار مناسب من پیدا نشده لباسمو پوشیدم و راه افتادم برم دنبال کار دیدم دو نفر با تیپ دنیا و ی دختر خانوم با موی بلند مشغول تمیز ردن خونه ان و وسط تمیز کردن میگن و میخندن هانا هم دستمال و شیشه پاک کن زیر بغلش بود و ی دستمالم ب سرش بسته بود ولی پشتش ب من بود

تک تکشون سلام کردن ک هانا متوجهم شد سرمو تکون دادم

+ دنیا برو صبحانه بخور

- نع گشنم نی

+خعله خب ی چی بخور ضعف نکنی

راه افتادم سمت اشپزخونه بعد خوردن ی لیوان ابمیوه گوشی و کیف پولمو برداشتم و طبق عادت هر روز ک خرید روزنامه باشه رفتم توی پارک و روی همون نیمکت نشستم خودکارمو در اوردم و کارای روز قبلو تکرار کردم...

انگار امروز روز شانسمه بالاخره ی جا مناسب پیدا شد ک برم مصاحبه

#part۱۰

بعد کلی انتظار نوبت من شد با اعتماد به نفس وارد شدم و خیلی جدی به تمام سعالاشون جواب دادم و بعد گرفتن شماره موبایل گفتن که خبرشو میدن

ساعت شیش بود و کاری نداشتم پس باید برمیگشتم و برعکس روزای قبل به خاطر مصاحبه امروز انرژی داشتم و بدبختیم اینجا بود ک خونه مهمونیه و من باید توش شرکت کنم

هانا گفته بود مهمونی ال جی بی تیه و پسری توش نیست جز دو تا "تی اس"

ماشین جلوی خونه نگه داشت صدای اهنگ تا بیرون هم میومد همسایه ها چی؟ یادم اومو هانا گفته بود همسایه ها پایه ان کلید انداختم و رفتم داخل

دیروز هانا بهم کلید داد ک راحت باشم

رفتم داخل حدود سی چل نفر ادم تو خونه بود ک همه یا وسط بودن یا داشتن میخوردن

با چشم دنبال هانا گشتم ک دیدم داره میاد سمتم

+ الان رسیدی؟ خسته ای؟

- نع الان ی چی میپوشم میام همینجا

+ لباس داری؟

- ی چیزایی

+ اگ لازم...

- نع راحت باش باو

رفتم تو اتاقو درو بستم خب الان چی بپوشم؟ حالم ع این سعال بهم میخورد و هیچوقت هم از خودم نپرسیده بودم

ی تاپ سفید تنم کردم ک گزاشته بودم واس زیر مانتو تو هوای گرم و پیرهن مردونه طرح لی ابی تنم کردم و استیناشو تا زدم،شلوار لی ابیمو با شلوار لی مشکیم عوض کردم و اومدم بیرون

ی لیوان شربت برداشتم رو نزدیک ترین مبل خالی ولو شدم

ب بقیه نگاه میکردم ک چطور بی درد میخندن...

منم الان درد داشتم؟

نه دیگه واقعا دردی نداشتم و هیچ مزاحمی نبود ک جلوی "خودم"بودنم رو بگیره

ب این چیزا فکر میکردم ک حس کردم یکی نشست رو پام

با تعجب زل زدم بهش ک دیدم ی دختر با فجیح ترین لباس ممکن لبخند میزنه و خم شد روم همچنان متعجب زل زده بودم بهش ک با دیدن عشوه هایی ک میومد خندم گرفت

خندمو پای اینکه خوشم اومده گذاشت و سرشو اورد جلو

یا جن و یا انسان چ مرگشع این

لیوانو از دستم گرفت و سر کشید

بی حرف ب کارای مسخرش نگاه میکردم میخواستم ببینم تهش چی میشه (مدیونین فک کنین میخارم ها) سرشو اورد جلو و برابر شد با خشک شدن من هی میرفتم عقب میومد جلو این کار ادامه داشت ک حس کردم گردنم تا حد ممکن کش اومده شدم زرافه

چشاشو بست و لباشو غنچه کرد ک نتونستم خودمو نگه دارم بلند زدم زیر خنده واقعا نمیتونستم تو همچین موقعیت هایی کنترل کنم خودمو نمیدونم چرا همینطور ک میخندیدم از روی خودم هلش دادم و تهدید وار بهش گفتم

- یکی بهت خندید فک نکن خوشش اومده ع کارای مسخرت فک کن چقد کصخلانه رفتار کردی ک کسی ک نمیخنده قهقه بزنه

رفتم توی اشپزخونه و تکیه دادم ب اپن و بقیه رو نگاه میکردم

+ سلام

برگشتم ببینم کی بود...

#part۱۱

شت این اینجا چیکار میکنع؟اصن هانا رو از کجا میشناخت؟سعالمو بلند تکرار کردم

- تو اینجا چیکار میکنی؟

+ فک کنم اینو من باید ازت بپرسم

- فلن ک من پرسیدم میخاستی سرعت عمل به خرج بدی

حس کردم حرص میخوره

+ دوستم میخواست بیاد مهمونی دعوتم کرد اومدم اگر میدونستم توعم هستی نمیومدم

- الانم دیر نشده میتونی بری

اومد نزدیک تر

+ متاسفانه من عادت ندارم وقتی دعوت یکیو قبول کردم وسطش بزارم و برم میتونی تو بری...

لبخند زدم و با آرامش تمامی که میدونستم آتیشش میزنه گفتم

- مثل این میمونه من بیام خونت مهمونی و بگم برو بیرون

هولش دادم عقب و خواستم برم که دوباره گفت

+ خونت؟ تو که تا همین چند روز پیش...

طبق عادت مسخره ای که جدیدا پیدا کرده بودم پریدم وسط حرفش

- فعلا که دارم فضولیش هم به تو نیومده

دنبال هانا میگشتم ولی نبود حدس زدم توی اتاقش باشه در زدم و بلافاصله درو باز کردم

با دیدن صحنه رو به روم نمیدونستم بخندم یا خودمو جم کنم در برم

مسخره ها اصن متوجه در نشده بودن

هانا با وضع داغونی افتاده بود رو ی دختره و دکمه های لباسم باز بوداز دختره هم که نگم براتون...

همینجور که میخندیدم درو بستم و برگشتم

برگشتن همانا و خوردن به اون نکبت همانا

+ که فضولیش به من نیومده؟

با تعجب گفتم

- ینی میگی اومده؟

اخماشو کرده بود تو هم هر چقد من میرفتم عقب اونم میومد جلو حس کردم خوردم به دیوار ولی در بود

ایول ینی در اتاق خودم اروم دنبال دستگیره میگشتم

دستاشو گزاشت دو طرف بدنم و اومد نزدیک تر

+ دوس نداری حرفتو پس بگیری؟ بد میشه ها...

- نع

+ خودت خواستی ها بعد پشیمون نشی

دستگیره تو دستم بود

- نع

لبخند زد نمیدونم چرا همه فک میکنن من دنبال لب گرفتنم ح*ریای بدبخ

اومد نزدیک و تو دقیقه ۹۰ درو باز کردم و رفتم تو اتاق و با بیشترین سرعت ممکن درو بستم ک چون ی دستش روی در بود و نزدیک بود بیوفته سرش خورده بود ب در

+ اخخخ

خواستم ضربه نهاییو بزنم نتونه بیاد تو اتاق ک

- شت شت شتتتتتتت

اینو داد میزدم و میگفتم

صدای قهقهش از پشت در اومد

+ جووون دنبال کلیدی؟ آخ آخ حواس پرت

- گمشو متین

+ درو باز کن بابا کاریت ندارم

- ارواح عمت اصن چ مرگته تو چرا ولم نمیکنی

+ عجب خریی ها میگم کاریت ندارم باز نکنی خودم باز میکنم ها

کلافه پشت در واستاده بودم و فک میکردم چ گ*ی بخورم این هانا عم ک بگم خدا چیکارش کنع اه اه

اه آخرو بلند گفتم ک درباز شد

یا جن و یا انسان...

#part۱۲

با لبخند زل زده بود بهم خودمو ریلکس نشون دادم

- خب که چی الان میخوای چیکار کنی؟

+ اممم بیام داخل درو قفل کنم بهش فک کنیم؟

یه فکری به سرم زد با لبخند گفتم

- آره بیا فقط بزار آب بخورم میام تشنمه

مشکوک نگام کرد

+ نع تو مشکوکی خودم برات میارم

خدایا خنگ تر از این روی زمین هست؟ رفت آب بیاره منم رفتم تو اتاق هانا بی توجه به کارش ک هنو لب تو لب بودن گفدم بره تو اتاق من و بعدا براش توضیح میدم وقتی رفت درو قفل کردم و با آرامش خوابیدم

****

بعد از اون مهمونی دیگه ندیدمش و با امروز میشه نزدیک سه هفته که اومدم خونه هانا و کارمم اوکی شده الان منشی یه شرکتم که حقوقش در حدی هست که بتونم خودمو جم کنم و جبران زحماته هانا بشه...

خداروشکر که خونه جور شد اگر نبود معلوم نمیشد چه کارایی...

سرمو تکون دادم که فکرای مسخررو پرت کنم اونور و موفقم شدم

+ خانوم مرادی به شرکتی که قرار بود امروز برای امضای قرارداد بیان زنگ بزنید و کنسل کنید

سرمو تکون دادم از اون آدمای فضول نبودم هر منشیی بود الان چراشو در اورده بود اما من سرم تو کار خودم بود و دنبال دردسر نبودم و از هر احتمالی ک منو از کار بی کار میکرد دوری میکردم

امروز خداروشکر کار خاصی نداشتم فقط چند تا برگه بهم دادن که تایپ کنم اینم یه کار دیگم بود چون گفته بودم تاپیم خوبه...

ساعت ۷ شبو نشون میداد و میگفت که باید بری خونه

سر راه خرید کردم و رفتم خونه بعد رسیدن با خونه خالی مواجه شدم طبق معمول مهمونیه

مشغول درست کردن کیک گوشت برای شام شدم هنوز که هنوزه از کتاب استفاده میکنم ولی خب همون کتاب کلی کمک کرده نزدیک دو ساعت اون وقت برد که خسته و کوفته روی کاناپه افتادم جدیدا وقتی بیکار بودم تمام سعیمو میکردم به هیچ چیز فکر نکنم گهگاهی موفق هم میشدم از زندگی الانمم راضی بودم و مشکلی نداشتم خداروشکر با صدای در بلند شدم که اون نکبتو دوباره دیدم خدای دوباره چرا اومدی؟ اما وضعیت هانا نمیزاشت سوال اضافه بپرسم...

تو این مدت فهمیده بودم اصلا جنبه استفاده زیاد از الکل نداره

طبق دو دفعه اخیر ک زود اومده بود مست کرده بود از متین گرفتمش و به بدبختی با اون وزنش بردمش تو اتاقش و کلی هم به فحش کشیدمش

حسابی گشنم شده بود رفتم توی آشپزخونه که شام بخورم هم ببینم چطور شده هم شکمم پر شه

که با متین مواجه شدم و یه تیکه کیک هم توی دستش بود

+ اوممم خوشمزس از کجا سفارش دادی

- بی فرهنگ! خودم درست کردم

+ چرت نگو بابا

چپ چپ نگاش کردم و برا خودم دو تیکه گذاشتم و بعد برداشتن سس بی توجه بهش رفتم و روی کاناپه مشغول خوردن شدم میخوردم و قربون صدقه خودم میرفتم و میخندیدم که حس کردم کنارم نشست

#part۱۳

+ خعلی خودشیفته ای

لقممو قورت دادم همونطور ک زل زده بودم ب شاهکارم گفتم

- خودشیفته نیستم واقع بینم به تو هم ربطی نداره

نمیدونم این اشتها تو این چند وقت از کجا اومده بود ولی بازم دلم میخواست بخورم بلند شدم یکی دیگه بردارم از ظرفش

+ ماشالا از قحطی هم که اومدی

واستادم و با لبخند برگشتم

- دقت کردی خعلی چیز خور کارای منی؟ تا الان بار چندمه بهت گفتم به تو ربطی ندارم؟

حس کردم جایی واسه بحث نذاشتم اما اون پررو تر از این حرفا بود پس گف

+ کی میره این همه راهو...تو؟من؟ربط؟

- واس همین انق گیر میدی... ولش خب پ حله دیگ؟ خودتم قبول داری!

سرشو تکون داد ک با سر به سمت در خروجی اشاره کردم

بلند شد و بعد از چک کردن هانا خداحافظی کرد و رفت منم با خیال راحت ادامه کیکو خوردم و بقیشو برای هانا نگه داشتم و بعد مطمئن شدن از خواب هانا رفتم که بخوابم

غرق خواب بودم که حس کردم خیلی گرممه و جام تنگه اه خوبه اول پاییزه چه وعضشه

سعی کردم تکون بخورم ک حس کردم هرم نفسای یکی میخوره ب گردنم و بیشتر گرمم شد عصبی با سرعت برگشتم و چشامو باز کردم

باز کردن چشام همانا و مواجه شدن با چشای خمار هانا همانا

با چشای گرد زل زدم بهش ک دست کشید رو پهلوم منم ک قلقلکی زرت نیشم باز شد

کصافطا نمیدونم چرا لبخندامو پای خوشم اومدن میزارن ها...

+ جووون خوشت اومد؟ جاهای دیگتم دس...

با داد پریدم وسط حرفش

- هانا گمشو کنار احمق دیگ ب منم رحم نمیکنی؟

+ هیششش ملی هیچی نگو میخوام بخورمت امشب

شت منو با دوس دختر هرزش اشتبا گرفته بود

- هانا خداوکیلی ی دفه دیگ مشروب بخوری خودم میک*مت

+ اووووم باشه

عصبی شده بودم زبون نفهم شده بود

- بلن شو گمشو دیوانه داری اشتبا میزنی میفهمیییی؟

سرشو اورد جلوتر ک با تمام زوری که داشتم هولش دادم و تقق خورد زمین "شت"

+ آخخخ

سریع بلن شدم ببینم سالمه یا نه ک....

این واقن خول شده همونجا خوابیده بود

آره دقیقا با همین سرعت!

با زور و بدبختی بلندش کردم و گذاشتمش رو تخت خودم و خودمم رفتم تو اتاق خودش درو قفل کردم و خوابیدم

از این بعید نیس دوباره بیاد و چه بسا تو صحنه بدتری و با تن لخت بیدار نشم! والا ب خدا!

چون خعلی خسته بودم ب سرعت خوابم برد

****

صبح با صدای درد و داد و بیدادای هانا بیدار شدم و طبق عادت مسخرم ک تا پنج دقه بعد از بیداری گیج میزنم شرو کردم فکرای مسخره

- امممم ینی مای بیبی بخرم یا مرسی؟ نمیدونم کدوم جنسش خوبه بهتره از هانا بپرسم

درو باز کردم و بی توجه ب عصبانیتش گفتم

- میگم هانا مرسی بهتره یا مای بیبی؟

گیج نگام کرد

+ از کی تا حالا پوشک میبندی؟ به نظرم ایزیلایف بخر

هولش دادم و برو بابایی گفتم

پنج دقیقه ک تموم شد و لود شدم تازه به خودم اومدم

ساعت چنده؟ "۸"

هیههههههههه خواب موندم...

#part١٤

نفهمیدم با چه سرعتی مسواک زدم و حاضر شدم کیفمو برداشتم هانا دم در واستاده بود هرهر ب عجله من میخندید منم فحشش میدادم

+ راسی شب جمعه مهمونی دعوتم توعم باید بیای

- با گندی ک زدی حتما میام حواسم بهت باشه گمشو منو برسون

سوار ماشین شدیم وقتی دید خعلی نگرانم پاشو گزاشت رو گاز ...

جلوی شرکت ک پیاده شدم هر چی سوره بلد بودم خوندم همرو هم باهم مخلوط کردم شاید تاثیر بیشتری بزاره

با عجله پله هارو دو تا یکی رفتم بالا (اسانسور خرابع)

وسیله هامو رو میز گزاشتم و سری رفتم سمت اتاق رئیس و دو تا زدم ب در

+ بلع بفرمایید

درو باز کردم و فق سرمو بردم داخل وقتایی ک میخاستم عذرخواهی کنم عادتم اینجوری بود و یادم نبود ک توی شرکتم

- سلام چیزه میگم آقای فراهانی

سرشو بلن و با سر من ک از در اومده بود بیرون مواجه شد

+ سلام علیکم خانوم مرادی معلوم هست کجایید؟

- ب خدا... ب خدا اقا...

شده بودم عین بچه هایی ک ع ناظمشون عذرخواهی میکنن

خندش گرفته بود

+ بفرمایید داخل اون چ وعضشه

سریع رفتم داخل و درو بستم و همونجور ک با انگشتام بازی میکردم با من من گفدم

- من... چیزه اخه...دیشب...

اه دنیا جون بکن دیگ خودمو حفظ کردم

- ن اخه میدونیییییی

چشاش گرد شد از لحنم

- اممم ینی ببخشید دیشب همخونم حالش بد بود مجبور بودم حواسم بهش باشه خوب نخوابیدم

+ عجب

- ب جان عمم راس میگم اقا

+ این چ طرز حرف زدنع؟

- دیگ تکرار نمیشه

با این مدل حرف زدن من ک همش از استرس بود نمیتونس جلو خندشو بگیره با اخم گف

+ خعله خب به کاراتون برسین

ذوق زده رفتم پشت میزم و با تمرکز و انرژی کل روز رو مشغول بودم و برخلاف دیروز امروز سرم کلی شلوغ بود باید به چند تا شرکت زنگ میزدم!قرار میزاشتم!قرار کنسل میکردم!تایپ میکردم! و....

خسته و کوفته وسیله هامو برداشتم و اسنپ گرفتم

تو ماشین خابم برد ک با صدای مرده بیدار شدم

+ خانوم کدوم کوچه برم؟

ادرسو دادم و بعد حساب کردن کلید انداختم رفتم خونه

برخلاف روزای قبل هانا خونه بود

+ سلام خسته نباشی

- سلام هیچی نگو بابا دارم میمیرم ع خستگی همش تقصیر توعه

+ ب من چ

- زکّی! ب ت چ؟

کل ماجرای دیشب و امروز شرکتو تعریف کردم و کلی حرص خوردم و اون هی میخندید

+ وای چق قیافت باحال بوده اون لحظه

- گمشو باو من گشنمع خستمع و حوصله شام درست کردنم ندارم

+ ساندویچ کثیف پایه ای؟

-اخ هوس کرده بودم بریم؟

+ مگ خستت نبود؟

- ساندویچه ها

با خنده لباس پوشید و منم بعد عوض کردن لباسای کثیفم ی سیوشرت و جین مشکی پوشیدم

+ با همین قیافه میای؟

کلاهو انداختم رو سرم

-اره بریم نمیفهمن

+ ب *ا نری صلوات

هولش دادم سمت در...

ساندویچیش خعلی باحال بود (حوصله توصیف کردن ندارم در همین حد بدونین)

هر دو خوراک هندی سفارش دادیم و اینم بگم بعد از خوردم نفس نفس میزدیم انق ک تند بود

تا خونه دهنمون باز بود و تن تن نفس میکشیدیم

اونو نمیدونم ولی من انق خسته بودم ک بدون توجه ب ۹ بودن ساعت مث مرغا رفتم تو لونم گیج خواب بودم ک صداشو شنیدم

+ مرغ

با همون گیجی جواب دادم

- خروس

****

امروز ک کارم تموم شه باید برم خونع و حاضر شم واسه مهمونی

دیشب با هانا رفتیم خرید و ی چیزایی خریدیم

کارام ک تموم شد مثل بقیه روزا اژانش گرفتم و رفتم خونه

هانا داشت حاضر میشد

- سلام

+ سلام خسته نباشی

- فدات

ی دوش سریع گرفتم و لباسامو تنم کردم

+ حاضری؟

سرمو تکون دادم

+ بریم؟

دوباره سرمو تکون دادم

یکی زد پس کلم و رف ماشینو روشن کنع کفشامو پام کردم و سوار شدم

+ ال جی بی تیه

- میدونم

+ جاش مطمئنه

- مطمئن نبود این همه مدت تو عشق و حال نمیکردی

سرشو تکون داد

- راسی تو کارت چیه؟

+ هیچ ی دَدی پولدار اونوز آب هس ک با پول فرستادن جبران محبت میکنع منم ب ت*مم نیس مهم اینه راحتم و زندگیمو میکنم و پولمم ب راهه

- خدا بده شانس

+داده دیگ منو سر راهت قرار دادع غمتم نباشه

- نمدونم بزنم تو سرت یا واس کمکت تشکر کنم

خندید + عشقت چی میکشه؟

با ی لحن مسخره گفتم

- ی چیزای دیگ

منظورمو فهمید و بلن بلن خندید سرمو واس دیوانه بودنش تکون دادم

+ من باید اینجوری سرمو تکون بدم

- فلن ک من تکون دادم باش تو صف

دیگ هیچی نگف تا وقتی برسیم...

#part۱۵

یه باغ بیرون از شهر بود و صدای آهنگ از بیرون باغ هم شنیده میشد

+ رسیدیم

- 😐 ینی کورم؟

خندید و پیاده شد منم دنبالش مث جوجه اردکا راه افتادم

توی سالن پر بود از دخترا با استایلای مختلف یا مشغول رقص بودن یا توهم لب تو لب بودن بعضیام ی گوشه نشسته بودن

× سلام خوش اومدین

به دختری ک اومده بود استقبال نگاه کردم

هانا جوابشو داد و من به تکون دادن سرم بسنده کردم مشغول احوال پرسی بودن حوصلم سر رفتع بود

+ دنیا میخوای برو ی چیزی بخور اینجا واینستا اگ اذیتی

میدونست تاروف ندارم پس رفتم از روی میز ی جام برداشتم و به بقیه زل زدم!

+ سلام

به دختری ک بهم سلام کرده بود نگاه کردم خوشگل بود

- سلام

+ تا حالا تو میتینگا نبودی جدیدی؟

× آره جدیده

صدای هانا بود که به جای من جواب داد

+ معرفی نمیگی هانا؟

- خودم زبون دارما! دنیام

+ خوشبختم عزیزم منم رزام

هانا× خب شما تا باهم آشنا بشین من برم...

بهش چشم غره رفتم ک حواسش ب خودش باشع

+ تایپت چیه؟

- استم

+ میخوره بوچ باشی من فمه ام

(لزبین هایی با ظاهر و اخلاق دخترانه)

ی چیزی تو وجودم میگف میتونم ع این فرصت استفاده کنم

- رلت کجاست؟

+ رل؟ من کی گفتم رل دارم؟

- من نپرسیدم که بگی!

+ خب اگه رل داشتم قطعا تنهاش نمیزاشتم کع

سرمو تکون دادم

+ خوشتیپی

لبخن زدم و نگاش کردم

- توعم همینطور

+ تو میتینگای بعد هم میای؟

- بیام؟

+ بیا!

- حالا ببینم چی میشه

اخم کرد

+ وقتی معلوم نیس چرا ازم میپرسی!

- شاید نظرت تو تصمیمم تاثیر داش

ساکت شد و هیچی نگف اما نرفت سومین پیکی بود که میخورم ک گف

+ برقصیم؟

- برقصیم!

آهنگ ریتم شاد داشت و متاسفانه منم اصلا بلد نبودم

- اممم من با همچین ریتمی بلد نیستم!

جلو واستاد

+ با چ ریتمی بلدی؟

- کلن بلد نیستم اما تانگو کاری ندارع

+ ینی میگی...

پریدم وسط حرفش

- نح نمیگم ولی منظورم اینه ک اونو بلدم

+ من میرقصم تو نگاه کن

- هوممم بدم نمیاد

حس میکردم سرم داغ شده و گرمم بود کتمو در اش و انداختم روی دستم میرقصید و نگاش میکردم ک ی پیشخدمت اومد و کتمو گرفت ازم دستامو کردم تو جیبمو زل زدم بهش

قشنگ میرقصید نمیدونم چرا من هیچوقت این ناز و عشوه دخترونه رو نداشتم و همه فک میکردن بوچم ولی من فق استایلشو

دخترایی با تیپ پسرونه و هیچ ربطی به گرایش ندارع) :tomboy)

داشتم و گرایشم ب بوچ بیشتر از گرایشم به فمه بود

تو فکر بودم ولی چشام ب رقص رزا بود همچنان گرمم بود

داشت میرقصید ک چراغا کم شد و فق نفر جلوییتو میدیدی و همزمان آهنگ ریتم اروم گرفت

+ گفتی کاری نداره دیگ

- ولی تو بلدیا

+ خب پس واقعا نباید کاری داشته باشه شاگرد خوبی باش

خندیدم و سرمو تکون دادم

دستمو رو کمرش گزاشت و دست خودشو رو قفسه سینم و با دست دیگش دست دیگ منو گرفت نرم خودشو تکون میداد و منم همراهیش میکردم

فاصله صورتامون چهار انگشت بیشتر نبود

به رو به رو نگاه میکردم اما اون ب من نگاه میکرد قدش شاید ٦٣ اینا میخورد و نسبت ب من ٧٠ کوتاه تر بود ...

#part١٦

نگاهمو از رو به رو گرفتم به چشاش نگاه کردم سعی داشت یه چیزیو بفهمونع و منم ک تیز...

انگار منتظر بود اما من بی بخار تر از این حرفا بودم نزدیک پنج دقیقه بهم نگاه میکردیم و خودمونو تکون میدادیم رفت عقبو و دستمو هم ول نکرد و چرخید اومد جلو و دستمو دور خودش پیچوند و چسبید ب من ب کاراش با لبخند نگاه میکردم

ک حس کردم خودش داره میاد جلو نمیدونم اثر الکل بود یا کِرم خودم بود که نرفتم عقب

انگار مقصدش صورتم نبود

نگاش میکردم ک چشم از چشام برداشت و به گردنم زل زد

سرشو برد توی گردنم و عمیق نفس کشید و بدبختانع منم حساس رو گردنم!

دستشو فشار دادم و سرمو خم کردم بلکه ول کنه اما با بوسه ک ب گردنم زد حس کردم هوا گرم تر شد و همزمان آهنگ عوض شد و چراغا روشن

ولش کردم و سمت میز رفتم و از توی سینی جام برمیداشتم و بی وقفه سرمیکشیدم دو تا پیک دیگ هم ک تموم شد داشتم واقعا میسوختم ترجیح دادم برم توی محوطه یکم آروم شم

سر راهم هانارو دیدم ک ی دختر توی بغلش بود

خندیدم

- کثیف! حواست ب خودت باشه من حوصله ندارما

نگاه بهم انداخت

+ داداش تو وعضت بدتره

- میرم تو محوطه باغ هوا بخورم

و منتظر جواب نبودم هر چی جلو میرفتم چند تا زوج میدیدم ک حالشون خرابه و... (نگم براتون دیگ)

ب ی درخت تکیه دادم و پشت به بقیه واستادم نمیدونم چه مرگم بود ولی با هوای سردم داغ بودم دختره احمق سعی کردم حرصمو با مشت زدن ب درخت خالی کنم اومدم سومین مشتو بزنم ک ی دست ظریف دستمو گرفت

+ چرا اینجوری میکنی؟

خدایا من از این فرار میکنم این دنبال من میاد جایی ک یکم زخمی شده بود رو بوسید

دستمو محکم از دستش کشیدم

- چرا میای دنبالم؟ این همه بوچ و تی اس ریخته چرا یکیو ورنمیداری ک پایه باشه؟

+ شاید چون چشمم تورو گرفته

- از کجا میدونی چشم منم تورو گرفته؟

+ ازم فرار میکنی

همه این حرفارو با ی لحن پیروزمندانه و عجیب میگف و هی میومد نزدیک تر

حالا اون ب درخت تکیه داده بود و منو جلوش نگه داشته بود

- عصبیم میکنیا! چرا اینکاراتو میکنی؟

تو چشام خیره شد

+ شاید چون حال خودمم بده

عقب تر رفتم ک کمربندمو چنگ زد و ب خودش چسبیده نگهم داشت

- من گفتم حالمو بد میکنی؟

+ چشات ک اینو میگ

بیخیال از هر فکر دیگ ای دستمو گزاشتم کنار سرش

- چشام دیگ چی میگ

چشاشو خمار کرد

+ حرف که نمیزنه اما خاسته زیاد داره

دست دیگمو رو کمرش گزاشتمو و تو نزدیک ترین فاصله ب خودم نگهش داشتم حس میکردم اونم گرمشه

- خب؟

ضربان قلبشو حس میکردم

+ خب؟

...

#part۱۷

- قلبت تند میزنع

+ الان داری تلافی میکنی؟

صورتمو تو نزدیک ترین فاصله نگه داشتم جوری ک وقتی حرف میزدم ممکن بود لبامون بهم میخوره

+ دنیا

- جون؟

طوری جواب دادم ک لبم ب لبش بخوره

مشخص بود حرصی شده و این منو خوشحال میکرد

عصبی لبمو گاز گرفت

- وحشیی؟

+ عصبیم کنی آره

لبشو لیس زدم

- پس عصبی شو

ی دستشو گزاشت رو صورتم و دست دیگشو پشت گردنم و سعی داشت مجبورم کنه

- الان فک کردی زورت بهم میرسه

سرمو عقب نگه داشتم و نمیتونست ببره جلو

رو پنجه پاش بلند شد و خودش اومد جلو

+ نتونم حرکتت بدم خودم ک میتونم حرکت کنم

قبل از اینکه اون بخوام جوابی بدم لبشو گذاشت رو لبمو با حرص مک میزد

وقتی دید هیچکار نمیکنم دستشو از صورتم برداشت و بازومو چنگ زد

سرمو خم کردم ک پاهاش درد نگیره و همراهیش کردم ولی با خونسردیی ک نمیدونم از کجا اومده بود

نه به دو دقه پیش ک لَح لَح میزدم و نه ب الان

بین لبام حرف زد

+ یهو اروم شدی

مث خودش جواب دادم

- ی تشنه وقتی ب اب میرسه تن تن ک ک بخاد بخوره میپره تو گلوش

و لبشو گاز گرفتم

انگار واقعا تشنه بودم و بهم آب داده بودن

رو کمرش دستمو نوازشگونه میکشیدم و دستشو تو دستم فشار میدادم

بعد از حدود ٥ دقیقه ک فقط لب تو لب بودیم

عقب کشیدم و سرمو بردم تو گردنش و داغ و عمیق نفس کشیدم نفس نفس میزد و مشتشو زد ب قفسه سینم

- اینجوری نفس میکشی منو حرصی کنی؟

دوباره نفس کشیدم و خیس بوسش کردم ناله وار اسممو صدا زد

+ دنیاااا

- خب؟ چ حسی داره؟

+ بسع عوضی بسع رو گردنم حساسم

گاز گرفتم ک صدای نالش دوباره در اومد و جای گازمم بوسیدم

- چون حساسی خوبه دیگع!

خیلی یهویی هولم داد عقب و جای منو با خودش عوض کرد

دوباره رو پنجه بلند شد و لباشو گذاشت رو لبام و خشن تر از قبل مکید

خم شدم و ی پاشو اوردم بالا و دستمو میکشیدم روش

+ نکن

لبشو برداشت و سرشو برد توی گردنم

گردنم خیس خیس شده بود

از پاهای گرفتم و بغلش کردم چون حس کردم خسته شده

گردنمو کج کردم ک گرفت

- هِیییی نکن نمیخام کار ب جای باریک بکشه

سرشو برد عقب پاهاشو اورد پایین ک ولش کردم و رو زمین واستاد و اخماشو کرد تو هم

+ چطور دلت میاد یکیو تا اینجا بیاری و ول کنی؟

ی بوس کوتاه رو لبش گزاشتم و گفتم

- هوس بازم باشم تا همینق بقیش واس خانوممه

اینو گفتم و راه سالن رو پیش گرفتم....

#part۱۸

حس میکردم خوی بدجنسیم داره خودشو نشون میده چون نیازمو رفع کردع بودم و کسیو هم ب خودم نبستم

البت اون خودشم نیاز داشت

شاید دارم خودمو قانع میکنم

سرمو تکون دادم

هانا داشت قر میداد اون وسط

قربونش بشم هر دفعه با ی نفر دیدمش

رفتم سمتش دستشو کشیدم

+ هی وات ت فاک؟

- چخه بچه گشنمع

ی نگاه عاقل اندرسهیفانه ای بهم انداخت

+ سلف سرویسه دو ساعت کنار میز چتر شدی ندیدی؟

دستشو ول کردم و رفتم سمت میز

واقعا حواسم کجا بود؟

+ پی لاس زدن؟

برگشتم سمت صاحب صدا ک حدس زدنش سخت هم نبود ولی این ع کجا اومد اخه؟

متین+ چیشد؟

- ردیاب بهم وصل کردی؟

مثل خنگا نگام میکرد

+ هَح؟

- هر قبرستونی میرم میای کم مونده تو دشوییم ببینمت

+ من هر جا میرم میای

- عِ؟ هر دفعه ک تو سر صحبتو باز کردی و تو پیدات شده اونخ من دنبالتم؟

- شاید خودتو نشون میدی من بیام سر حرف باز کنم!

ی جوری نگاش کردم ک "خر خودتی"

- فضول مردمی ک هنوز

+ چطو مگ

- لاس زدنمو دید زدی

+ بهت نمیخورد عوضی باشی

- ولی ب تو میخورد فضول باشی!

+ با ماهم میزنی؟

- چی؟

+ لاس

ناخواسته و یهوی برگشتم و محکم زدم تو دهنش

مات مونده بود

- بهت گفته بودم خوشم نمیاد فضولی کنی تو کارام ن؟

+ جنبه الکل نداری با دو تا پیک گرم میشی ک اونجوری خودتو خالی کنی

- عزیزم خری؟ یا کری؟

+ پایه دوئل هستی؟

- مث ک واقعا مشکل داری داداش چرا ع من نمیکشی بیرون؟

انگار خودشم نمیدونس

+ سرتقی و وقتی حرص میخوری حال میکنم

محل ندادم و از کاسه بزرگ یکم سالاد ماکارونی جا کردم و خوردم

+ اون همه لب خوردی بازم گشنته؟

- ببین خودت خسته نمیشی؟

+ از چی؟

- من همین ده دقه ای ک میای پیشم نمیتونم تحملت کنم چجوری ۲٤ ساعته خودتو تحمل میکنی؟

هضم حرفم براش سنگین بود ک رف تو فکر

بلن شدم از کنارش و کتمو از پیشخدمت گرفتم (فک نکنین دستش بود نح رف اورد برام)

دنبال هانا میگشتم ک مشغول خوردن با ی دختر تو بغلش دیدمش جامو از دستش گرفتم و دخترو جدا کردم و کشیدمش ی گوشه

+ چتع

- احمقه بی جنبه من خستپ توعم مث ک ساعت ک ع ۱۲ میگذره ع حالت عادی خارج میشی بریم خونع

+ نمیام

- نگفتیم میای یا نع گفتم بریم

دستشو کشیدم و راه افتادم سمت محوطه

+ دیگ نمیارم

- چپ یا راس؟

+ چی؟

- ب چپم بگیرم یا راستم؟

با لگد زد ب ساق پام

با اخم نگاش کردم ک نیششو باز کرد

- دیوانه ای تو

متین× اگ حالتون خوب نی برسونمتون!

هنو اثر الکل روم بود ولی ن اونق ک نفهمم چیکار میکنم و چ خبره

- دیوانم کردی متین دیواااانه خودمون میریم تو نمیخای بری ب مهمونی برسی؟

× فضول نباش

وا رفتم ی ادم چق پررو؟

- اینو ده دفه در روز جلو اینه با خودت بگی بد نیس برات

+ دنیا؟ متینو ع کجا میشناسی؟

- تو حرف نزنا بیا بریم

دستشو کشیدم و پشت فرمون نشستم

از صدقه سری داییم رانندگی بلد بودم

تا خونه خودم رانندگی کردم چون خانوم چِتِ چِت بود

فردا هم تعطیل بودم پس میتونستم با تا ظهر بخوابم...

#part۱۹

* فلش بک

امروز روز تولدمه با ذوق بیدار شدم کع برم مدرسع و ببینم کی یادشه و کی یادش نیس!

تولد ۱٤ سالگیم!

تو تمام ساعات مدرسه کسایی ک نمیشناختم و برام مهم نبودن تبریک گفتن ولی کسایی ک مهم بودن و "رفیق"... اصلا یادشون نبود!

بعد از خوردن زنگ خونه ها تو راه برگشت به خونه با دوستم مشغول بحث شدم و نیم ساعت از حالت عادیی ک میرسیدم خونه گذشته بود!

وارد خونه که شدم یهو بار سنگینی از فحش به سمتم حمله کرد

نشسته بودم یه گوشه و داشتم توضیح میدادم کجا بودم ب مامان بزرگم ک بابا بزرگم از اتاقش اومد بیرون

+ هیچ معلومه کدوم گوری رفتی دختره هرزه؟

هرزه؟ مگع چیکار کرده بودم؟

- من دارم به مامانی توضیح میدم اگه بزارین...

با مشت و لگد افتاده بود به جونم و نمیزاشت حرف بزنم

برعکس هر کسی که زار میزد اون موقع من هیچی نمیگفتم

چون عادت کرده بودم و یه جورایی پوستم کلفت شده بود!

فقط به این فک میکردم

"آخه روز تولدم؟"

+ حروم زاده بی پدر و مادر آبرو برامون نمیزاری تو

- مگه چیکار کردم

+ خفه شو و دهنتو ببند نطفه سگ دختره نجس

تو هیچکدوم از جمله هاش منطق و شعور وجود نداشت

دلم میخواست نباشم ولی نه عرضه خودکشی داشتم و نه جرئت فرار

مدرسم چی میشد؟ درسم چی؟ اصن کجا برم؟ خونه بابام؟

اونم یه معتاد مثل این و چ بسا بدبخت تر نشم!

نفهمیدم کی صورتم خیس از اشک شد

هنوز حتی لباسامو هم در نیورده بودم

و اون روز مبل نشسته بود و فحشم میداد

خسته تر از همیشه تو همون لباس خوابم برد...

****

* حال

وقتی یاد بچگیم میوفتم دلم واسه خودم میسوزه!

از خانواده خودم به خانواده مادریم پناه برم واسه محبت!

محبتی وجود نداشت!

از خانواده مادریم به رفیقام پناه بردم!

رفیق؟ بازم دست رد به سینم خورد

از رفیقام به جنس مذکر پناه بردم!

لجن تر از هر کسی از بی پناهیم میخواست استفاده کنه و دنبال تنم بود!

از اون روز به بعد به هیچکس پناه نبردم و خودم بودم و خودم!

نزدیک یک ماهه از مشهد خبری ندارم و تمام فکرم سمت اینه که مبادا یه روز ببینمشون!

بعد از مهمونی هیچ اتفاق خاصی نیوفتاد و روزا عادی میگذشت و من از اون کار در اومدم

رئیس شرکت فقط ظاهر مرتبی داشت و ذاتش کثافت بود!

نمیدونم چه رفتار خطایی داشتم ک جرئت پیدا کرده بود بهم پیشنهاد بی شرمانه بدع...

بعد از اون کار یک هفته دنبال کار بودم که هانا شرکت رفیقشو معرفی کرد که کارای تایپشو انجام بدم

+ دنیا؟

- جان؟

+ فردا با بچه ها میریم بام میای؟

- رزا و متینم میان؟

+ ب ت چ؟ بگی ن من میدونم و تو!

- خب الان تو بدون من ببینم چی میشه

عصبی نگام کرد

- خیله خب فقط خاستم ثابت کنم هیچکار نمیتونی بکنی!

+ ببن دهنتو!

اینو جوری با حرص گفت که بلند بلند میخندیدم...

فردا جمعه بود و من هم تعطیل بودم...

#part۲۰

بعد خوردن شام پای تلویزیون نشستیم

صدای زنگ موبایل میومد

- هانا گوشیت

ی جوری نگام کرد

+ خینگ گوشی من دستمع ها

راس میگف ینی موبایل من بود؟ اخه کی؟

گوشیو برداشتم شماره سیو نبود ینی شماره هیچکس ب جز هانا رو سیو نداشتم

- بله؟

+...

- الو؟

+...

- داداش کری حواست نبوده زنگ زدی؟

تماسو قطع کردم و نشستم کنار هانا

- حوصلم سر رفته

+ چپ یا راس؟

یکی زدم پس کَلَش

- عوضی جوابی ک من بهت میدمو ب خودم میدی؟

دستشو گزاش پشت گردنش

+ خعلی وحشیی ب خدا خو چیکار کنم؟

- نمدونم اگ میدونستم ک حوصلم سر نمیرف خودم ی کاری میکردم!

+ عا

- ب درد جرز لای دیوارم نمیخوری ناموسن فردا چی بپوشم؟ سرده؟

+ مگ نرفتی تا حالا؟

- ن ک از بچگی تهران بودم پاتوقمم بامش بوده...

خندید

+ میگم وحشیی ها! پاچه اضافه خواستی در خدمتیم!

بی حرف نگاش کردم

+ وقتی خوده تهران سرده اونجا ک بامم هس سرد تره دیگ بام مشهد مگ نرفتی؟

- نح

+ دیوانم میکنی تو خودم لباس میدم بت

- بهتر دیگ فک نمیکنم چی بپوشم

ب مدل فک کردنم خندید

+ فک کردم ب خاطر سرماخوردگی و اینا میگی

- واس اون ک گفدم ولی فک کردنم میخاد ک چی بپوشم دیگ

خودم جواب خودمو دادم

- حالا ن ک کمد لباس دارم از اینور خونه تا اونور خونه!

+ میگم دنیا؟

- هان

+ خوشبحال اون رفیقات ک ع بچگی باهات بودن

- اره خب خوش ب حالشون ولی چطور؟

+ ع بس ک خولی ادم حوصلش سر نمیره باهات

- تریف کردی یا ریدی بهم؟

+ یک تیر و دو نشون

خندیدم و حرصی نگاش کردم

- آدمه عوضی

...

#part۲۱

هانا گفته بود بهم لباس میده!

ی سیوشرت زرشکی بلند داد ک بپوشم شلوار و شالمم ک اوکی بود کفش زرشکی هم بهم داد!

+ حاضری دیگ!

- بریم

نیم ساعتی تو راه بودیم کسایی ک اومده بودن رو نمیشناختم فق سلام کردم

هانا شرو ب معرفی کرد

+ ندا و مریم ک تنها رلای گروهن و بقیه ملیکا ،جانا ،رزا و متین

از دو نفر آخر اصلا خوشم نمیومد

رزا ک فقط چپ چپ نگام میکرد ک محل نزاشتم

ولی متین با اخم نگام میکرد

خدایا این دختره چشه؟ ندانم

رفتم کنار هانا ک دستمو گرف

*

متین

نمیدونم رابطش با هانا چیه ک همیشخ باهمن و انق هوای همو دارن الانم ک دس تو دست هم واستادن

یکی نیس ب من بگه آخه ب ت چ؟

تورو س نن؟

رفتم جلو سلام کنم

- سلام دنیا خانوم

نگام کرد

+ سلام خوبی؟

- هوم مرسی تو چطوری؟

+ خوبم

و روشو برگردوند طرف هانا

هانا× خب بچه ها کجا بریم؟

مریم کافه رو پیشنهاد داد که بریم ی چیزی بخوریم

همه مشغول قلیون کشیدن بودن من واسه معدم نمیتونستم بکشم

هانا× دنیا میکشی؟

+ نع

- چرا؟

بهم نگاه کرد

منتظر بودم بگه به تو ربطی نداره

+ معدم مشکل داره و خودمم دوس ندارم

هر دختری بود وقتی فرار مقکرد و کسی حواسش بهش نبود هر خلافیو میکرد اما این دختر...

انگار فقط دنبال آرامش بود

فقط دنبال "خودش" بودن

مریم× متین گیتارتو اوردی؟

- آره تو صندوق عقبه!

مریم× خب برو بیار دیگ دادا

سرمو تکون دادم و رفتم گیتارو اوردم!

کافش تخت داشت و تو هوای ازاد بود پس مشکلی نداشت واسه زدن!

+ بلدی؟

صدای دنیا بود ک ازم میپرسید

- اره بلدم

+ باحاله؟

- دوس داری یاد بگیری؟

+ تو برنامه هام هس

میخواستم بهش یاد بدم بلکه باهاش بیشتر اشنا شم شخصیت باحالی داش

- من بهت یاد بدم؟

+ صدقه؟

- واس جبران هر دفه میای غذا درست کن!

کیک گوشت اونروز خوشمزه بود

انگار نمیخواست قبول کنه

- چیه بلد نیستی؟

منتظر بودم مثل بقیه دخترا دست پیش بگیره و ادعا کنه

+ ن هانا میدونه از کتاب اشپزی استفاده میکنم

- اشکالی نداره قبول؟

+ باشع

نداx بزن دیگع

کوکش کردم و دستمو روی تاراش کشیدم

اولین اهنگی ک به ذهنم رسید "سلطان قلب ها" بود

بی کلام فقط میزدم

هاناx دنیا بخون

صداب متعجب دنیا اومد + هن؟

بقیه هم ساکت بودن

هاناx باو من صداتو شنیدم دیگ میگم صدات خوبه بخون!

+ هانا بکش بیرون بابا

- داری لوس بازی در میاری؟

+ ب کجام میخوره لوس باشم؟

- پس بخون

+ همینو از اول بزن!

خوشحال سرمو تکون دادم بقیه همه مشتاق شنیدن صداش بودن!

+ یه دل میگه برم برم

یه دلم میگه نرم نرم

طاقت نداره دلم دلم

بی تو چه کنم؟

پیش عشق ای زیبا زیبا

خیلی کوچیکه دنیا دنیا

با یاد توام هر جا هر جا

ترکت نکنم!

سلطان قلبم تو هستی تو هستی

دروازده های دلم را شکستی

پیمان یاری به قلبم تو بستی

با من پیوستی...

اکنون اگر از تو دورم به هر جا

بر یار دیگر نبندم دلم را

سرشارم از آرزو و تمنا

ای یار زیبا...

وقتی تموم شد من یکی که ماتم برده بود

ندا× خواهر مادر عجب صدایی داریا!

خندید

+ تعریف کردی یا فحشم دادی؟

-تعریف بود قطعا صدات قشنگع

هانا× من که گفتم

+ تو یکی ساکت من خعلی وقت بود تو جمع نخونده بودم مجبورم کردی!

رزا که تا الان ساکت بود گف

رزا × عی بد نبود

مریم× واسه همین صدای "عی بد نبود" داشتی ذوق مرگ میشدی؟

همه خندیدیم چون رزا با حرص نگاش کرد

بعد کلی حرف زدن و کلی بازی کردن همه خسته و کوفته بعد خوردن ناهار رفتیم خونه...

#part۲۲

دنیا

از اکیپشون خوشم اومدع بود و قرار شد جمعه ها و روزای تعطیل که میرن مهمونی و بیرون منم باهاشون برم فق نگاهای متین و مسخره بازیای رزا اذیتم میکرد

که تمام سعیمو میکردم به هیچ جام نگیرم

این چند روز سرم توی شرکت شلوغ بود و مچ دستام خیلی درد میکرد انگشتامم که هیچی!

داشتم مچمو ماساژ میدادم بلکه بهتر بشه

× خانوم مرادی اگه خیلی خسته اید میتونید برید خونه

صدای رئیس شرکت بود

- نه فقط یکم مچ دستام و انگشتام درد میکنه

× خب پس بهتره برید خونه و کارای تایپ رو همونجا انجام بدید فقط صبر کنین فلش شرکتو بدم بهتون

- متچکرم

زنگ زدم به هانا ببینم میتونم از لب تاپش واسه تایپ استفادا کنم یا نه

+ جان

- سلام چطوری؟

+ خوبم خوبی؟

- آره هانا مچ دستام و انگشتام درد میکنه گفتن بیام خونه تایپ کنم...

+ از لب تاپ استفاده میکنی دیگ اوکیه بیا خونه

اینم جدیدا یاد گرفته بود بپره وسط حرفم

- باشه میبینمت

بعد از گرفتن فلش و برداشتن چند تا برگه باقی مونده راهی خونه شدم!

هانا رو کاناپه خوابش برده بود و لباسش رفته بود بالا

ب قیافش ک مظلوم و خنده دار شده بود لبخند زدم و رفتم سمتش

آروم و نوازش وار دستمو رو شکمش کشیدم میدونستم قلقلکیه

شکمشو خاروند و اخم کرد

دوباره دستمو کشیدم و اون کارشو تکرار کرد

خم شدم از شکمش گاز گرفتم ک با داد بیدار شد

با خنده زل زده بودم بهش

+ دنیا ب خدا میکشمت

تا اومدم فرار کنم دستمو کشید ک افتادم رو زمین و نشست رو شکمم

اول که به شوخی موهامو میکشید میخندیدم ب حرصاش

- بسه دیگ بلن شو خرس گنده

عصبی تر شد و شرو کرد ب قلقلک دادنم هر جایی ک قلقلکم میومد رو قلقلک داد اشک تن تن از چشام میومد و بلن بلن قهقه میزدم

- هییی...بس...تور...خد...ا

تمام زورمو میزدم ک هولش بدم ولی ب خاطر قلقلک ضعف کرده بودم

همونجوری ول شدم روی زمین!

یهو شروع کرد به خندیدم متعجب نگاش کردم

- چ مرگت شد تو

+ وا...یییی... قیافت خعلی باحال شده

- دیوانه! بلن شو حالا

خم شد لپمو بوس کرد و بلن شد

با این محبتای یهوییش آشنا شده بودم چند بار شده بود که یهو محبت کنه

بعد یکم استراحت چند تا برگه تایپ کردم و بقیشو گزاشتم شب تایپ کنم!

+ میگم دنیا

- هوممم؟

+ نرو سرکار؟

- هن؟ امر دیگ؟ بعد زندگیمو چیکار کنم؟

+ با پول بابای من!

- حرف مفت نزن میدونی همچین اخلاقی ندارم

+ خب برو ولی اونو نگه دار واسه نیازت و اینا

با قیافه کج نگاش کردم

- پ واس چی نگهش میدارم؟

+ باو خنگ ینی نمیخاد خرید کنی واس خونه

- هانا نرو رو مخم اینجا خونه توعه ولی همخونت منم و میخام حس کنم ک همخونه ام ن کسی ک تحمیل شده میفهمی؟

+ سرتق!

#part۲۳

بعد تایپ همه برگه ها ی تشت آب گرم کردم و دستامو گزاشتم توش و ماساژ میدادم بلکه آروم تر شم

+ خودتو تحویل گرفتی

- عاااا چرت نگو هانا دستام درد میکنه

+ میای بریم بیرون؟

- کجا؟

+ بچه ها میخوان برن شهربازی!

- اممم خعلی وقته نرفتم بریم فق بگم من پول مول نمیدم

+ گمشو بابا مهمون من

خندیدم و بلن شدم

- خب پ حتما میام

بعد پوشیدن لباسام و برداشتن سیوشرت و گوشیم منتظر هانا نشستم!

وقتی اومد و به هم نگاه کردیم جفتمون خندمون گرف ب طور ناخواسته ای ست کرده بودیم من مانتو و شالم ذغال سنگی بود اون پیرهن و کفشش و جین و سیوشرت و کفش من مشکی بود اون هم جین و کتی ک دستش بود

هیچوقت ندیدم شال سرش کنه یا تیپ دخترونه بزنع ولی بهش میومد!

- سکسی شدیما

+ ژووون آره واقن

با خنده راه افتادیم سمت شهربازی

ندا و مریم هنوز نیومده بودن بعد کلی معطلی خانوما با نیش باز رسیدن من ک فق نظاره گر بودم ولی هانا و ملیکا کلی سرشون داد و بیداد کردن البته نه اینکه دعوای جدیی باشه!

مسخره ترین وسائل رو سوار شدیم ک اسمشون ترسناک بود مثل قطار ولی اونق کلی بازی در اوردیم و خندیدیم که خوش گذشت تو صف ترن بودیم

یادمع کوچیک ک بودم ی دفا سوار شدم اجازه نمیدادن سوار شم ولی با داییم و خالم سوار شدم و محکم منو گرفته بودن

استرس داشتم راستش میترسیدم ک یکی دستمو گرفت

میتین× میترسی؟

- تاروف ک نداریم آره میترسم

× کنار من بشین

-هَح؟ چرا؟

× ک نترسی!

-سوپرمنی یا بتمن؟

× تخس تر ع تو ندیدم

نیشم خود ب خود باز شد

- خوشم میاد

× ع اینک بت بگن تخسی؟

کلمو مث خری ک بش تیتاب دادن تکون دادم

سرشو ب نشون تاسف تکون داد و خندید

× سوارشیم مث ک استرست هم رفع شد

با گفتن این حرف دوباره رنگم پرید

- وای نه!

هولم داد و ب زور سوارم کرد هانا کنار رزا نشسته بود اخماشم تو هم بود

کمربندو بست

× نترس نمیمیریم!

- ما میمیریم...!

با تعجب و خنده نگام کرد و وقتی دید جدی ام بلند بلند میخندید نمیدونم چیه من خنده داره واقعا!

وقتق حرکت کرد چسبیدم ب دسته کابینی ک توش بودیم

× خول باید منو بگیری

- پرتم میکنی پایین

× دنیا خول شدی

حس کردم داریم سقوط میکنیم ک تمام آیات قرانو داد زدم

- بسم الله الرحمن الرحیمممممممم

- استغفر الله

- الغوث الغوث

- اللهم صل علی محمد و آل...

نصفه ولش کردم

- قل هو ولله احد الله الصمد

دوباره سقوط کردیم

- یا حضرت عباس یا جن و یا انسان

تمام مدتی ک داد میزدم متین دل درد گرفته بود از خنده بعد از چند دقیقه ک مث مرگ بود برام ترن برگشت سرجاش

حس میکردم ضعف کردم!

- وای مردم!

همونطور نشسته بودم

× نمیخوای پیاده شی؟

- نمیتونم فک کنم اگ بلن شم بمیرم!

× عقلتو وسط راه جا گذاشتیم!

زیر بغلمو گرفت و پیادم کرد همونجور ناله میکردم و صاحب ترنو فحش میدادم

- ناکس چرا انق بلند؟ انق طولانی؟ دیگ لازم نیس برم اپلاسیون! پشمام ریخت!

متینم ک انگار دلقک دیده هرهر میخندید بهم بقیه بچه هام نصفشون ضعف کرده بودن و نصفشون اونایی ک ضعف کرده بودن رو نگه داشته بودن!

سرمو اوردم بالا ک دنبال هانا برگردم

با دیدن صحنه جلوم اشهدمو خوندم و نزدیک بود سکته کنم

× متین متین متین واقعا مردم بدووو

اینو گفتم و دستشو کشیدم

فرشته عذابم بود و اگه منو میدید بدبخت دو عالم میشدم...

#part٢٤

متین دنبالم میدوید

+ چته باو چرا میدویی؟

- هیش هیچی نگو فق بدو

+ میگم برا چی میدویی

- متین حرف نزن توروخدا

هیچی نگف حس کردم داره دنبالمون میاد اولین جایی ک ب چشمم خورد پشت ی مغازه بود ک خلوت بود و رفتیم اون پشت

نمیدونم چرا اونو دنبال خودم اوردم

+ بیا بریم با ماشین من!

- نه دنبالمون بود

حس کردم صدای پاییو شنیدم

- متین بیا جلو من

+ چی؟

دستشو گرفتم و کشیدمش جلوم دو سانتیه صورتم صورتشو نگه داشتم

- احمق میگم بیا جلوم

+ ژووون میخای ببوسیم

حالا اون وسط خندم گرفته بود

- آره عشقم بهم بوس نمیدادی گفتم ب زور ببوسمت

+ اوه هانی من قلبم داره میاد تو حلقم

حواسم ب چرت و پرتاش پرت شده بود و یادم رفت از چی فرار میکردم

- عشقممم؟

همه اینارو ب مسخره بازی میگفتیم

+ جون؟

- امشب خونمون خالیه میای؟

+ اوه شت الان ع ذوق سکته میکنم!

با خنده نگاش میکردم

+ حالا جدی بیا ی لب بده ثواب میکنیا

هولش دادم

- گمشو توعم

یهو یادم اومد از چی فرار میکردم رنگم پرید

سریع دور و اطرافو نگاه کردم ببینم اومد دنبالم یا نه

خداروشکر خداروشکر کسی اینجا نبود

متین ساکت جلوم واستاده بود

- چیه؟

+ منتظرم بهم لب بدی

- گمشو توعم بی جنبه😂

- متین

+ جون؟

- اووو! میشه منو از اینجا ببری؟ تو راه برات تعریف میکنم

+ آره حتما بیا بریم

- فق اینک...

+ چی؟

- بغلم کن

+ هان؟

- میگم بغلم کن

اومد سمتم...

- ن گیج الان ن وقتی داریم میریم تو بغلت باشم!

+ اممم بریم عشقم

ب خول بازیش خندیدم و با ترس و لرز حرکت کردیم سمت پارکینگ شهربازی

+ چرا عین گنجشک میلرزی

- چون میترسم

+ من پیشتم

- حرفی ک تو ترن زدمو تکرار کنم؟

+ هر چق هم سوپر من و بتمن نباشم حواسم بهت هس

- جووون بخورمت

همیشه این جمله رو ع رو محبت میگفتم ب کسی ک بهم محبت میکنع!

وقتی رسیدیم ب ماشینش سریع سوار شدم

+ خب کجا بریم

- نمدونم

+ عه عشقم؟ قرار بود بریم خونه خالیا!

با مشت زدم ب بازوش

- من آمادگیشو ندارم منو نترسون

ب جوابی ک بهش دادم لبخند زد و حرکت کرد

به هانا اس دادم که با متین دارم میرم و ساکت نشستم!

سوالی نپرسیدم ک کجا میره و اونم چیزی نگفت

یادم رفته بود تشکر کنم

- متین

+ جانم

- مرسی

+ بابت؟

- اینکه باهام فرار کردی و از خوشیت گذشتی! و اینکه منو از اونجا دور کردی!

+ از خوشیم نگذشتم! الان باهم میریم ی جایی و اینک قابلتو نزاش بداخلاق جان!

بلد نبودم اینجور مواقع جوابی بدم پس ساکت شدم!...

ب جایی ک اورده بودم نگاه کردم

کل شهر زیر پامون بود

- پشمامممممم! کیف میده عکس بگیری و داد بزنی!

+ کسی صداتو نمیشنوه هر کار دوس داری بکن!

ادای دخترای ترسیده رو دراوردم

- بلا ملا سرم نیاری من هنو ارزو دارم

+دیوونه ای ب خدا

ساکت شدم و زل زدم ب شهر زیر پام

ناخوداگاه دلم گرفت اط اینکه کسیو نداشتم درکم کنه از اینکه تنها بودم و از اینکه باید از فرشته های عذابم فرار کنم تا اخر عمرم!

حس کردم پشتم واستاده

- میدونی از چی فرار میکنم؟

+ روز اول توی پارک تعریف کردی

- داییمو دیدم کسی که باعث شد روم حساس تر شن و زندگیو واسم جهنم تر کرد!

+ یه چیزی توت هس ک خوشم میاد ازش!

- چی؟

+ اینکه دنبال لاس زدن و عیاشی نبودی فقط دنبال آرامش و آزادی بودی!

راست میگفت! هیچوقت دلم نمیخواست خراب باشم!

دلم میخواست داد بزنم و گریه کنم...

+ دنیا؟

نمیتونستم حرف بزنم با یک کلمه اشکم در میومد

- هوم؟

دستمو گرفت و برم گردوند

+ امشبو فراموش میکنیم

و بغلم کرد و به طور خودکار اشکام پشت سر هم میومدن!

انگار مسابقه داشتن و فقط منتظر یه بغل بودم.

- نمیدونم چجوری جبران کنم

+ فقط تو بغلم بمون

بعد کلی گریه اروم شده بودم

+ دماغت قرمز شده چشاتم بدتر

لبام خشک شده بود با زبونم خیسش کردم.

- زش شدم ن؟

+ زشت نمکی!

قدش بلند تر از من بود یکم قد بلندی کردم و لپشو بوس کردم

- مهربونی!

هیچی نمیگفت و نگام میکرد!

اونشب بعد گریه هام با متین رفتم و کلی دور زدیم و بستنی خوردیم حالم واقعا بهتر بود

منو رسوند خونه و رفت

کلید انداختم چراغا خاموش بود حدس زدم هانا خواب باشه

رفتم آشپزخونه و ی لیوان اب ریختم و خوردم

+ سلام

هینی کشیدم و لیوان از دستم افتاد و خداروشکر پلاستیکی بود

- علک سلام چ وضع اومدنه؟

+ تا الان کجا بودی؟

- گفتم که بهت

+ نمیدونستم خوب بلدی مخ بزنی

- چی میگی هانا؟

+ یهو غیب میشی و بعد ببینم داری با متین میدوئی و در حال لب گرفتن پشت مغازه پیدات کنم؟

ساکت نگاش کردم

+ تا الانم داشتین لب میگرفتین؟

پس صدای پای هانا بود...

#part۲۵

+ چیه ساکت شدی؟ بهت نمیخورد انقد کثیف باشی!

- چی میگی واسه خودت؟

+ من چیزی نمیگم ظواهر داره داد میزنه چیکار کردین!

- و شمام استاد قضاوت!

+ تو که با اونی چرا نمیری خونش ک بتونی شبا راحت تو بغلش باشی ی احمقی اینور نگرانت نشه! بعد لاس زدنتم میتونی همونجا تو بغلش باشی

واقعا داشت زیاده روی میکرد هی هیچی نمیگن من

- از خونسردیم سوءاستفاده نکن هانا

+ خونسردی؟ آره خب جرم نکردی که خوابیدن با عشق ادم جرمه؟

کلافه از تهمتاش زدم تو گوشش

- اینو زدم که بفهمی هر چی رو هم که دیدی بی دلیل قضاوت نکنی!نمیدونم تو این چند وقتی که اینجا بودم چیکار کردم که الان بهم رسمن میگی هرزه!

تمام اتفاقایی که افتاد رو با حرص و داد تعریف کردم...

- فردا هم میرم که نه تو نگرانم شی و نه تهمت هرزگی بهم زده شه! میدونی از اونجا فرار کردم واسه همین تهمتا اما مثل اینکه اینجام قراره همین تهمتا بهم زده شه!

بدون حرف فقط نگام میکردم انگار پشیمون بود

راه افتادم سمت اتاقم

صدای پاش از پشت سرم اومد و دستمو گرفت

+ دنیا

تلاش کردم دستمو در بیارم ولی محکم گرفته بودش

- ولم کن!

+ من واقعا...

با لحن پشیمون گف

+ ببخشید دنیا هر چی بگی حق داری حتی اگه بزنیم و فحش بدی! من اینجا هر شب با یکی بودم ولی تو حتی تو مستیتم با رزا نخوابیدی!

- تو از کجا میدونی؟

+ دیدم!

- پوف همه دنبال کارای منن!

+ هر کار میخوای بکنی بکن! فقط...

انگار واسش حرف زدن سخت بود

+ نرو باشه؟

- هانا

+ جانِ هانا

- دفعه دیگه نه توضیحی میدم! نه تهمتی میشنوم! واقعا میرم!

تهدید نیست ها فقط میگم که بدونی از قضاوت و تهمت بدم میاد

+ خعله خب خعله خب ببخشید

- حالا دستمو ول کن

نزدیک تر اومد!

و از پشت بغلم کرد

جدیدا همه رفتن تو فاز بغل کردن من!

+ من تازه از تنهایی در اومدم تازه یکی تو زندگیم پیدا شده ک با ی کمک کوچیک کلی تلاش کنه واس جبران تازه یکی اومده ک منو واسه پولم نخواد و بعد اون کمک بشه همخونم و بشه...

من من میکرد

+ کسی که...بشه دوستم!

- این همخونه یا کسی که... دوستت! خوابش میاد و خستس ع این ب بعدم قدر این جواهرو بدون

اینو با شوخی گفتم ک ع اون جو مسخره خارج شع!

+ بر خلاف ظاهر غد و مغرورت مهربونی فقط در تلاشی گول آدمارو نخوری!

-ازم تعریف نکن لامصب ع فردا خودمو میگیرم بدبخ میشیا!

خندید و ازم جدا شد

+ خوب بخوابی

- شب بخیر

****

بعد اون اتفاق زیاد توی شهر نمیچرخیدم و اگر بچه ها ی فضای بسته و جای خلوت میرفتن باهاشون میرفتم و متین و هانا زیاد دورم میپلکیدن البت هانا ک دورم بود ولی متین جدیدا آدم شده بود و مث رفیق شده بودیم

کارای تایپ رو هم چون شرکت آشنا بود تو خونه انجام میدادم چون کارامو هم دیده بودن و مطمئن بودن بهم!

چقد خودشیفته شدم جدیدا!

+ چقد فس فس میکنی تو تایپ!

- هانا حرف مفت میزنی؟با همه انگشتام تایپ میکنم ع این تندتر؟ دیدی چند تا برگس؟

+ حرف مفت زدما!

ب اعتراف کردنش خندیدم و به کارم ادامه دادم چون وسط کارم وقفه میدادم مچام دیگ درد نمیکرد

+ نوشتی ی چیزی درس کن متین میاد اینجا!

- امم... شکمو ها باشع

کارام که تموم شد بلند شدم که ی چی درست کنم طبق اطلاعات پیشین متین کیک گوشت دوست داشت و هانا ماکارونی طرح دار با مخلفات زیاد داشتم فک میکردم ک صداش بلن شد

+ ماکارونی طرح دار با مخلفات زیاد هاااا

- کلاغ

صداش ع پشت سرم اومد

+ بعله بایدم بگی کلاغ صدای ما ک مث شما قشنگ نی

- صد دفه گفتم ازم تعریف نکن!

+ چپم! بوقلمون!

با چشای گرد شده نگاش کردم

+ چیه خودت گفتی!

- برو سالاد درست کن

باهم غذاهارو درست کردیم و کلی هم خندیدیم داشتیم ظرفارو میشستیم و کف بازی میکردیم که زنگو زدن

سری خودمونو جم کردیم و هانا رف درو باز کنه منم باقی مونده ظرفارو شستم و رفتم توی پذیرایی

- سلام

× سلام

من بدبختم و اینو قبول دارم این نکبت چرا اومدهههههه؟

#part۲۶

متین× چطوری دنیا؟

زل زده بودم ب رزا

- قربونت خوبم مهمون اضافه اوردی!

رزا× آره گفت داره میاد اینجا خواستم منم بیام!

- بدون دعوت!

+ دنیا؟؟؟؟؟

به هانا که صدام زده بود نگاه کردم

- جان دنیا؟

چشاش خندید

+ بیا بشین اینجا خسته شدی کار کردی

رفتم و کنارش نشستم

رزا× عه کلفت خونته؟

باید یکی میزدم تو دهنش دهن باز کردن جواب بدم

+ من چلاق نیستم کلفت بگیرم برا خودم رزا جان! دنیا عزیزدله کلفت واسه افراد بی عزت نفسه!

رسما داشت بهش تیکه میانداخت چون بدون دعوت اومده بود و بی خبر

رزا شده بود گاوی که جلوش پارچه قرمز گرفتن

متین× بسه دیگه این بچه بازیا چیه؟ رزا مهمون منه بیخیال دیگه! کیک گوشت منو درس کردی؟

- آره شکمو خان با هانا همه کارارو انجام دادیم!

رزا× امیدوارم نمیرم!

- خب عزیزم شما میتونی نخوری چاقو زیر گلوت نگرفتم که!

هانا آروم کنار گوشم گفت

+ الان میخورتت دنیا بسع!

به خاطر لحن حرف زدنش خندم گرفت

متین× بگین ما هم بخندیم

ابرو هامو بالا انداختم

- خصوصی بود

رزا× هانا بی خبر رل زدی؟

قبل از هانا من جواب دادم

- عزیزم قرصاتو با نون خوردی یا برعکس؟ آخه هر دقه ی چیز به من میچسبونی! خوبه همین مهمونی قبل له له میزدی زیرم بخوابی!

متین× دنیا بس کن دیگع!

+ دنیا تقصیری نداره متین بهتره جلو دوس دخترتو بگیری!

دوس دختر؟

متین و رزا باهم بودن؟

چرا من خبر نداشتم؟

- دوست دختر؟ کی به کی میگه بی خبر رل زدین!

متین× کی گفته ما رلیم؟

رزا× متیییین؟ نیستیم؟

متین× چی میگی رزا؟ من یه گوهی خوردم تورو آوردم اینجا

نمیدونم چرا کلافه بودم

+ بی خیال بابا حالا رل زدین که زدین به ما چه بیاین بریم دست پخت دنیای منو بخوریم!

واقعا شوکه شده بودم الان چی به چی بود؟

اونا رل زدن؟من کی شدم دنیای هانا؟

- میشه...

+ هیش بیا بریم شام بخوریم

این ینی بعدا برات توضیح میدم

بلن شدم و با هانا ظرفای شامو آماده کردیم و بقیه رو صدا زد

متین × خدا کنه جا واسه انگشتامم بمونه

- ها؟

متین× میخوام انگشتامم باهاش بخورم خب

با هانا خندیدیم ولی رزا ساکت بود کاش نبود که راحت تر باشیم

شام رو بدون حرف خوردیم انگار رزا هم خوشش اومده بود که دو برابر هممون خورد!

با هانا ظرفارو جمع کردیم و شستیم

+ دنیا پایه جرئت حقیقت هستی؟

- امممم بدم نمیاد

بعد موافقت بقیه دایره نشستیم ک بیشتر شبیه مربع شد :/ چار نفر آدم!

- ی چیزی یادمون نرفته؟

خینگا یکم فک کردن

رزا× عه بطری کو؟

واقعا گیج بودن رفتم بطری از یخچال بردارم بعد برداشتن در یخچالو بستم ک برم پیش بچه ها

برگشتم ک متینو جلوم دیدم و ناخواگاه دهنم باز شد واسه داد زدن ک سری جلو دهنمو گرف

× هیش هیش دیوانه گفتم رفتم دشویی

کلمو تکون دادم

× چی میگی

کلمو تکون دادم

× دیوانه حرف بزن بفهمم چی میگی

کلمو محکم تر تکون دادم اومد داد بزنه ک دستشو محکم کشیدم

- کصخله خینگ دستت جلو دهنمه برشم نمیداری

× عه!

- چیکار داشتی

× من با رزا رل نیستم

- خب؟

× همین گفتم بدونی؟

- چرا؟

× چی چرا؟

- که بدونم

× امممم...

- بریم پیش بچه ها

و رفتم نشستم و متین بعد دو دقه اومد

+ خب شرو؟

و بطریو چرخوند

چرخید چرخید چرخید

رزا و هانا

+ جرئت

- ع متین لب بگیر

چیزی ک گف خعلی باحال بود فک کن دو تا هارد بوچ اونم متین و هانا

+ هنننننن

متین× وات د فاک رزا؟ من گووووه خوردم تورو اوردم

رزا× منتظریم

+ تف تو شرفت

رفت سمت متین و سری لبشو بوسید

- فک کنم گفت لب "بگیر"

+ نوبت توعم میشه دنیا جان

ابرو بالا انداختم

- زود باش

با بالا ترین سرعت ممکن و فقط واسه سه ثانیه لب گرفت که بعد جفتشون دویدن طرف دشویی

من و رزا دلمونو گرفته بودیم و میخندیدیم

× میخندی خوشگل تر میشی

- میدونم

با نفس نفس برگشتن و رزا رو فحش دادن

دوباره بطریو چرخوند

من و متین

× خب؟؟؟؟؟

- میخای بگی ع کسی لب بگیرم؟ حقیقت

× رو کی کراش داری؟

- بریتن

× کیییی؟

- تامبوی تو اینستاس

× خنگ همینجا تو ایران

- خب ی تامبوی دیگه تو اینستا

× دنیاااا تو حقیقت

- امم خب هیچکی

هانا+ کیون مارو پاره کرد ک بگه هیچکی

دوباره چرخوندن

من و رزا

- کدوم؟

× حقیقت

- بعد من با چن نفر بودی؟

× فک کردی میترسم؟

- نه میخوام ببینم با کیا بودی؟

× نشمردم

- کثیف

بطریو چرخوندم

متین و هانا

+ کدوم

× حقیقت

+ الان در تلاشی مخ کیو بزنی؟

یکم فک کرد رنگش پریده بود هانا مرموز نگاش میکرد

× کسی که ازش خوشم میاد

- خب کیه اون؟

× یه سوال بیشتر نمیتونه بپرسه بعدشم هانا ن تو!

- چپ

بطریو چرخوند

من و هانا

+ حقیقت

- تو در تلاشی مخ کیو بزنی؟

+ من....

#part۲۷

چشمم به دهنش بود...

+ عمتو

- اهههههه مسخره صحنه رو اسلوموشن کردی ک بگی عمش؟

متین× مسخره جدی گفتم

+ آخه مخ هیچکی مد نظرم نیست

- خعله خب بسه دیگه

رزا× متین خوابم میاد میشه بریم؟

ساعت سه رو نشون میداد

کم کم بلند شدن و رفتن

+ هانا دارم میمیرم ع خستگی

- منم

روی کاناپه دراز کشید و رفتم برعکس سرمو گزاشتم رو شونش و دراز کشیدم اونم سرشو بلند کرد و گزاشت رو شونه من

- اگه حرف اضافه میزد همونجا با مشت میزدم تو دماغه خوشگلش

خندید

+ وحشی دوس دارم

- جووون منم

یکم حرف زدیم و خندیدم

نفهمیدم چطور همونجا رو شونش خوابم برد

صبح با حس اینک یکی پیشونیمو بوسید بیدار شدم

یک چشممو باز کردم ببینم کیه

یکی بهم زل زده بود

- شما؟

+ پاکشوما

- عه خب نمیشناسم شب بخیر

چشامو بستم و رومو برگردوندم

چقد قیافه طرف آشنا بود

با سرعت نور سرمو برگردوندم

- آخخخخخ

+ هیییی وحشی

- تو سرتو میاری جلو

+ من چمیدونستم میخای مث جن برگردی!

- صب کن ببینم منو اوسکل میکنی؟

نیشش باز شد

+ باو تو خودت اوسکل هستی دو ساعته دارم صدات میزنم تهشم میگی شما

چشامو ریز کردم مث بازپرسا

- صدام میکردی یا بوسم میکردی؟

به تته پته افتاد!

+ خو دیدم بیدار نمیشی

- میتونستی تکونم بدی

+ امممم...

- بگو دوس داشتم بوست کنم چرا تته پته میکنی خب تو ک تو بیداری عم میبوسیم

+ خو تو مث بازپرسا شدی منم رفتم جو شدم مجرم!

- واقعا خولی

سری از تاسف تکون دادم و خندیدم

+ هفته دیگه تولد متینه

- خب؟

+ میخوایم تولد بگیریم

- خب؟

+ تو باغ

- خب؟

+ خب و ک*ر خر نوارت رو خب گیر کرده ها قراره خودمونیارو دعوت کنیم گفتم هم لباس برا خودت بگیری هم هدیه برا اون!

- پوف حوصله خرید ندارم

+ چپ یا راست؟

- ادای منو در نیارا

ب حرص خوردنم خندید لپمو کشید و بلند شد

+ من میرم بیرون برگه های تایپتم قراره با پیک بفرستن گفتم مریض بودی

- مرسی

خب هانا رفت چه غلطی بکنم؟

بهتره بخوابم

* فلش بک "چهار سالگی"

اصن دوس نداشتم بیدار شم ولی مامان بیدارم کرد و گفت که برم از مغازه کنار خونه کره بخرم

با خودش نمیگه منو میدزدن؟

اووووم خب نزدیکه مغازش حتما نمیگه دیگه!

صدای بحثای مامان بابا تا وقتی من برگردم ادامه دار بود

سفره پهن شده بود و منتظر من که کره رو بیارم!

کره دوس داشتم و هر وقت کره بود صبحانه میخوردم یکم کره تو ظرفم مونده بود که با چاقو خواستم تمیزش کنم که صدای بدی داد

بابا× دختره احمق حواست کجاست گوشم کر شد

مامان+ چه خبرته خب بچست دیگع

× تو یکی حرف نزن بلن شو برو سرُم بخر دارم میمیرم

مامانمو اذیت میکرد تو دلم گفت کاش بمیری که راحت شم

مامان مثل اینکه از بحث خسته بود پس بلند شد و حاضر شد که بره داروخونه!

چون خونمونو بابا ساخته بود قفل نداشت و باید شب بند رو مینداختم مامان که رفت من روی سطل خالی واستادم ک شب بند رو بندازم حیاطمون قد ی مربع کوچولو بود ک توش فقط دشویی جا میشد و ی قدم برمیداشتی از در خونه میرسیدی ب دشویی و قدم بعدی تو کوچه بودی

- اخ یادم رفت بگم مراقب خودت باشا

رومو کردم ب اسمون

- خداجون من که یادم رفت بهش بگم تو مراقبش باش...

دو ساعتی از رفتن مامان میگذشت و بابا عصبی تر میشد منم ترسیده بودم و با داداش یک سالم ی گوشه باهم بازی میکردیم

× این مامانت چرا نیومد

- آخه بابایی من از کجا بدونم

عصبی نگام کرد جوری که گفتم الان خفم میکنه

× خفه شو...

غروب شده بود و مامان نیومد

شاید قهر کرده رفته خونه مامانی ولی همیشه مارو با خودش میبرد چرا این دفه نبرد؟

- بابایی

× بمیر حوصلتو ندارم این مامانه هرزت معلوم نیست کجاست!

نمیدونستم هرزه ینی چی اما میدونستم کلمه خوبی نیس چون مامان میگف ب کسی نگم زشته

شرو کردم گریه کردن و نفهمیدم کی خوابم برد...

صب با صدای در خونه بیدار شدم بابا و داداش خواب بودن

- کیه

+ منم خاله بیا دم در

همسایمون بود ک انگار کتک خورد بود و کلی گریه کرده بود!

- سلام خاله

+ سلام دخترم بابات هس

- خاله من نمیرم صداش بزنم ب خدا میترسم

+ خاله جون برو داداشتو بیار باهم بریم خونه مامانیت

- بابام...

+ برو بیارش بابات بعد میاد

رفتمو اروم بیدارش کردم و با خاله سوار ماشین شدیم...

#part۲۸

*حال

دوباره هم همون خواب چند وقتی بود خواب گذشتمو میدیدم و با گریه بیدار میشدم

ساعتو نگاه کردم ۵ عصر بودیا صبح؟

یکم فک کردم و یادم اومد جریان چیه!

ینی تا الان خوابیدم؟

خب ٦ صبح خوابم برد

صدای در اومد

+ سلام

عههههه کَلَش عوض شده بود

- رفتی کلتو عوض کردی؟

+ ها؟

- رنگش دیگ خینگ

+ اره سسکی شدم؟

- اووووم اره

+ تو رنگ نمیکنی؟

-ناع من سسکی هستم

+ تحفه بلن شو حاضر شو بریم خرید

- گفتی هفته دیگه ها

+ امروز پنجشنبه اس شنبه تولدشه فردام تعطیله

- شت

حاضر شدم و با هانا کلی تو بازارا چرخیدیم و خرید کردیم

ساعت یک رسیدیم خونه

- اووووه تایپ نکردم

+ امروز کار تایپ نداشتن باو

با لبخند رفتم تو اتاقمو روی تخت غش کردم

****

روز جمعه با هانا رفتیم باغ و کارای لازم رو انجام دادیم

امروز تولد متینه و قرارهیه هوای لواسان با ندا و مریم بیاد باغ

+ لباسات و کادو رو بردار ساعت ٤ شد ها

- حله بریم

کلی تو راه بودیم و بعد دو ساعت رسیدم ساعت ۳۰/٦ بود قرار بود اونا ٥ راه بیوفتن ک ۷ اینجا باشن

همه کارا اماده بود و فق لازم بود لباس عوض کنیم

مهمونام کم کم اومدن

هانا ک لباساش اوکی بود من لباسمو عوض کردمو چراغارو خاموش کردیم ک بیان

ساعت ٤۰/۷ بود ک صدای ماشین اومد

متین× اوه اینجا ک تاریکه باو کلیدای برق کجاست؟

و همزمان من برقو روشن کردم و برف شادیو زدم و بچه ها بمب شرشره رو سرش ترکوندن

هم ترسیده بود هم خوشحال شده بود و چشاش میخندید

اوف لنتی عجب تیپی زده بودا

بعد خوشحالی و اینا رفتم پیشش

- خوشتیپ کردی

× چشات خوشتیپ میبینه خوبی؟ خسته نباشی دستتم درد نکنه

- خوبم خسته نیستم کاری هم نکردم تو خوبی؟

× عاره عالی ام

ملیکا× هیییی ول کن پسرمو میخام باهاس بدنسم

- هننن؟چی چیسی؟

× بدنسممم

متین× من برم با این دیوونه بدنستم

× با ننت درس حرف بزن خیکی

خندیدم و ی گوشه ب بقیه نگاه میکردم

+ چرا نمیرقصی؟

- حسش نی

ی جام گرفت طرفم

+ بخور گرم شی حسش میاد

- باو بلد نیستم

+ بخور

سر کشیدم ک دستمو کشید

+ هر کار میکنم بکن

شرو کرد چن تا حرکت زدن ک با خنده تقلید میکردم تا اخر اهنگ جنگولک بازی در اوردیم و خندیدیم ک متین و ملیکا اومدن سمتمون ملیکا دست هانا رو کشید و برد

متین× بیا با منم برقص

- بابا من بلد نیستم

× منم بلد نیستم

- خو پ چی؟

× رقص پاهم بلد نیسی؟

- عی ی چیزایی بلدم ولی حرفشم نزن کاری ک کامل بلد نباشمو انجام نمیدم

× پ صب کن اهنگ اروم شد برقصیم

- چقدم ک تیپمون میخوره

× میش بگی چیکار کنیم

- کنار من واستا تنها نباشم

× مثلن دامادم ها

- کو عروست :/

× امممم حالا پیدا میشه

رزا× اووم پیدا شد

پووووف باز اومد

- خرمگس میدونی کیه؟

رزا× عزیزدلم! داشتی مخ میزدی؟

با قیافه کج نگاش کردم ک متین دستمو گرفت و فشار داد

× خوبی رزا

رزا× تو خوبی خوبم منم!

× با تولد گرفتن دنیا عالی ام

اومدم بگم من نگرفتم ک دستمو فشار داد ینی خفه

رزا× آهان مبارک باشه... تولدت

با مکث "تولدت" رو گفت و زیر لب هم شنیدم گف "چاپلوس"

- باید همون شب

× دنیا

نفسمو تند دادم بیرون

باید همون شب میکردمش که بفهمه کی چاپلوسه

رزا که دید اضافه اس رفت و موقه کادوها شد

- همیشه قاطی میکردم ک اول کیکه یا کادو!

هانا ک کنارم واستاده بود جواب داد

+ منم قاطی میکردم پس با ۴۰/۳۰/۲۰/۱۰ کادوها اول شد

من یه پلیور گرفته بودم ک هم کلی پولش شده بود هم متین کلی خوشش اومد

هانا هم ست گردنبند و دستبند چرم گرفته بود

به کادوی بقیه توجه نکردم دیگه

متین× دست همتون درد نکنع واقعا خوشحال شدم!

ناخواگاه با هانا همزمان گفتیم

-+ کلیشه ای حرف نزن میخوره تو دهنت

با چشای گرد نگاش میکردم ک میخندید

+ تله پاتیو داشتی؟

- پشمام ریخت!

در ادامه کیکو بریدن همه مشغول خوردن بودن و میگفتن و میخندیدن

× متین از اون پلویر خوشش میومد میخواستم براش بخرم اما گفتن قبلش فروخته شده و همون یدونع ازش بوده

صدای رزا بود ک داصت این حرفارو میزد

× حالم ازت بهم میخوره

- من این فکرو نمیکنم

× خودشیفته ای

- ثابت میکنم

× قبول چ کنیم؟

- دوئل میزاریم

× نه

بدجنس خندیدم

- قبول کردی...

#part۲۹

انگار به غلط کردن افتاده بود

- میخواستی قبول نکنی

× نمیشه بگم غلط کردم

- نح میتونی اعتراف کنی که ازم خوشت میاد

× باش تا اعتراف کنم

بلن شدم رو کردم ب بچه ها

- اهم اهم

همه روشونو برگردوندن طرفم

- من و رزا میخایم دوئل بزاریم

هانا+ مچ بندازین؟

- چقدم ک اون زور داره نع

مریم× شت نگو که...

ندا× جووون هر کی پیک بیشتری رف بالا؟

- قراره تو مستی اعترافم بکنه سوالی هم ع من هس بپرسین جواب میدم

متین× ایول

همه نشسته بودن و من و رزا هم رو به روی هم تند تند پیکارو میدادیم بالا

من به شخصه کلم داغ شده بود شاید نزدیک نه تا پیک خورده بودم و اون هنوز هفتمیش بود معدم پر الکل شده بود

دهمی رو سر کشیدم

رزا× دیگه نمیتونم

صدای دست و جیغ رفت بالا

- گرمههههه

متین× عزیزم نیم تنه تنته ها!

- هوف گرممه متین

یادمه قرار بود ی کاری بکنم!

ب مخم فشار اوردم که یادم اومد قرار بود اعتراف کنع

- رزا بلن شو بریم

بدون حرف بلن شد و سوای نپرسید ولی هانا به جاش پرسید

+ کجا؟

- اووم زود میایم

دستشو گرفتم و رفتیم تو حیاط

رزا× لنتی من بیشتر از دو تا نخورده بودم دارم میسوزم

کشیدمش سمت خودم

- شرط گذاشتیم

انگار یادش رفتع بود

کش دار حرف میزد

× اوممم شرط چیییی؟

- ک اگ ازم خوشت میاد اعتراف کنی

با انگشتاش بازی میکردم اومد نزدیک تر واستاد بوی الکل میداد

× آخه مگه میشه بعد اون شب و کاری که کردی ازت خوشم نیاد؟ فقط تشنتم همین

یکی از ویژگیای خوبم این بود که مسته مستم که باشم رو خودم تا ی حدی کنترل دارم

پشتش نرده بود دستمو گزاشتم رو نزده ها و خم شدم روش

- و؟

× آدم تشنه رو باید سیراب کرد

- نه وقتی توهم سراب زده اون شبم گفتم چیزی که تو میخوای رو باید از ی لاشی درخواست کنی من فقط با رلم تا اون حد میرم

لپشو بوس کردم دستشو گرفتم و بردمش داخل

+ خاک تو سر بی بخارت چرا کاری نکردی؟

ندا× همه منتظر ی ج* دست جمعی بودیم

خندم گرفته بود بقیه هم خندیدن

متین× جنبت بالاس

- ما اینیم دیگ

- سعال معال ندارین واس اعتراف

+ وقتی الان بی بخار بودی ینی هیچ غلطی نکردی

ملیکا و مریم داشتن فک میکردن...

رزا× با پسر بودی؟

- گوه خوری اضافه بود ولی وسطش فهمیدم عاشق ی دخترم!

متین× ینی لزبین بودنت ثابت شدس

سرمو تکون دادم

- ی جورایی

حس کردم سرم داره گیج میره و سیاهی مطلق

****

متین

- ینی لزبین بودنت ثابت شدس!

سرشو تکون داد

+ ی جورایی

نگاش میکردم ک دستشو ب سرش گرفت انگار سرش گیج میرفت حس کردم پاهاش شل شد تا اومدم ب خودم بیام

ندا که نزدیک ترین فرد بهش بود گرفتش

همه رفتن خوابیدن من و هانا بالای سرش نشسته بودیم هر چند خسته بودیم

رزا هم که حالت تهوع هاش و دویدنش سمت دشویی دیوونمون کرده بود!

رو کاناپه نشسته بودم ک نفهمیدم کی خوابم برد

****

با سردرد داغونی بیدار شدم هوا تاریک بود و هیچیو نمیدیدم

فق با همون یکم دیدی ک داشتم فهمیدم ی نفر رو کاناپه خوابش برده و یکی کنار من روی تخت

از اونجایی ک گیج بودم نتونستم بفهمم کیا هستن و دوباره خوابیدم

*

بعد از اون شب که هم کلی خوش گذشت و هم سردرد و سرگیجه کلافم کرده بود دیگه رزا رو ندیدم هانا میگفت چند وقت اومده بود ایران و برگشت ترکیه پیش خانوادش

متین و هانا هم هر چند وقت یک بار باهم میومدن خونه ک یا میرفتیم بیرون یا بازی میکردیم

هانا میگفت مریم کام اوت (پیش خانوادش اعتراف کرده ک لزبینه) و طرد شده و چند وقتیه که با ندا زندگی میکنع ندا هم از اول مجردی زندگی میکرد چون خانوادش ایران نیستن!

+ میدونی شبیه کیی

از فکر در اومدم و به هانا ک چسبیده بهم نشسته بود نگاه کردم

- کی

+ تو برنامه کودک مسخره رنگو "لوبیا" اونی که تیک داشت و یهو ب ی جا خیره میشد!

و زد زیر خنده

- ک*تو تو آبنمک خوابوندی؟

یکی زد پشت گردنم و با حرث گف

+ عوضی ن ب وقتی ک خفه خون میگیری ن ب اینک یهو میرینی ب آدم

دستمو گزاشتم رو شکمم

- من کار نکنم تو خوب کار میکنی مادر ب فدات

صدای خنده اومد

متین کی اومده بود نفهمیده بودم؟

× خدایی قشنگ گفتیا

+ خفه شین دیگع

- دفه آخرت باشه منو مسخره میکنی یکی گفتی دو تا خوردی

چپ چپ نگام کرد

× اینارو ولش میخاستم ی چیزی بگم...

#part۳۰

× بچه ها امروز دارن میرن کافه گفتن بهتون بگم هانا که میدونه تو فق نمدونستی میای؟

- شماها میرین من تنها میمونم خونه دیگ پ میام!

× پ بلن شو حاضر شو

بلند شدم ی بافت نارنجی پوشیدم و جین و شال و کفش مشکی کاپشن مشکیمم برداشتم و اونام ک حاضر بودن

بعد رسیدن ملیکا و مریم و ندا و جانا رو دومین باری بود ک میدیدم اصن یادم رفتع بود همچین کسی هم هست!

مثل اینکه کافه مطمئن بود چون همه میرقصیدن و بدون حجاب راحت نشسته بودن

با کافش حال کردم جاب راحتی بود

مختلط بود و مخصوص لزبینا نبود

با بچه ها میگفتیم و میخندیدم و کلی هم بازی کردیم و رقصیدیم

رقص که چه عرض کنم بیشتر شبیه دلقک بازی بود

حس میکردم یکی نگاهم میکنه ولی هر چقدر گشتم کسیو ندیدم

بعد کلی خنده راه افتادیم سمت خونه

حتی توی ماشین حس میکردم یکی دنبالمونع

اما بازم کسیو ندیدم

+ خوبی دنیا؟

- خوبم فق....

سرمو تکون دادم و با کف دستم زدم رو پیشونیم

- توهمه هیچی نیس

+ خسته ای الان میرسیم بخواب

کلافه شده بودم هیچوقت حسام اشتباه نمیگفت

مسیر خونه تو نیم ساعت طی شد و ع شدت فک کردن سردرد گرفتم ی مدت بود سردردام رفته اومد الان دوباره شرو شده

باید دکتر برم حتما

قبلا اونا به فکرم نبودن الان خودم پول دارم ب اندازه نیازم

با خوردن قرص خوابیدم

****

واسه ناهار فلفل دلمه ای لازم داشتم باید میرفتم از فروشگاه میخریدم

سیوشرتی تنم کردم و راه افتادم

تو فاصله خونه تا فروشگاه هندسفریمو درست میکردم

گندش بزنن ک انقد بهم گره میخوره

فلفلارو ک خریدم از فروشگاه خارج شدم

همچنان حس میکردم کسی دنبالمع

اهمیت ندادم و به سمت خیابون راه افتادم

خعلی یهویی برگشتم و پشت سرمو نگاه کردم

برگشتن همانا و

با بیشترین سرعت دویدن واسه فرار همانا

نفسم دیگه بالا نمیومد اما همچنان فرار میکردم که مبادا به گرد پام برسه

اون حس لعنتی هنوز تو وجودم بود و این یعنی دنیا تا جون داری بدو!

بدبختی اینجا بود گوشیمم زنگ میخورد

با سیوشرت گشاد و شلوار گرم کن اومده بودم بیرون

الان مردم با خودشون میگن اگ برا ورزش اومده چرا ظهر؟ اصن گیرم ک ظهرم میرن ورزش! آخه تو پیاده رو؟ اصن بر فرض که تو پیاده رو میدوئن انق با سرعت؟ انگار سگ دنبالمع

با هر کی برخورد میکردم یا میوفتاد یا فحشم میداد

دیگ نفسم بالا نمیومد چشمم ب ی پاساژ افتاد همونی بود ک با هانا اومدیم خرید یادمه ی در پشتی هم داشت فقط طبقه پایین بود

سریع واردش شدم و دویدم سمت پله ها...

#part۳۱

بدون اینکه به پشت سرم نگاه کنم دویدم سمت خیابون دستمو تن تن برا ی تاکسی تکون دادم

یکی نگه داش، سوار شدم

خدایا آدرس خونه هانا رو ک قطعا بلده کدوم گوری برم؟

فلفلارو هم حواسم نبود وسط خیابون انداختم

اصلا دیگه لازمم نبود

زنگ زدم ب هانا

یک بوق دو بوق سه بوق

- شت بردارررررر

+ جان

- هانا گوش کن تن تن میگم...

ماجرارو ع اول تا اخر تعریف کردم

+ خعله خب نگران نباش بیا به این آدرسی ک میگم

- تل بفرس

+ اوک فلن

بعد یک دقه صدای گوشیم در اومد

× خانوم نمیخواین بگین کجا برم؟

- چرا خیابون سعادت آباد...

هیچی نگفتم دیگه!

به خونه ها نگاه میکردم و منتظر بودم هانا از داخل یک کدومش بیاد بیرون

گفت وقتی رسیدم تک بزنم ک بیاد بیرون

در هر خونه ک باز میشد میدویدم سمتش و وقتی میدیدم هانا نیس سوت زنان رد میشدم

چن نفر ک فک کردن دیوانم

در ی خونه باز شد ک اصن فک نمیکردم هانا ع اون بیاد بیرون بس ک خوشگل بود

واسه همین نگاه نکردم کی میاد و ب بقیه خونه ها نگاه کردم

× هی دنیا

ب طرف صدا برگشتم عح این ک متینه

رفتم اونور خیابون

- سلام کو هانا؟

+ رفت کار داشت بیا بریم تو

رفتیم داخل خونهه خوشگل بود ولی کوچولو و نقلی بود

- خوشگله لنتی

× جووون عشقم خوشت اومد ع من؟

با تعجب برگشتم سمتش

- هَح؟ باو خونرو میگم

خندید × خونه منو بهونه کردی وگرن میدونم منظورت منم

زدم ب بازوش

- گمشو بابا تَوَهُم

نشستم رو مبل و متین رفت تو آشپزخونه و با دو لیوان شربت برگشت

- عروس گلم اومده بودم خودتو ببینم

× دیدی گفتم منظورت منم

انق با ذوق گفت که زدم زیر خنده

× مرگ بسه دیگ نخند حالا من میدونم ع ذوق جذابیت منع یکی ببینه فک میکنع خولی

- متین خعلی خولی

بار دوم بود ک ع استرس دَرَم میورد

با نفس نفس خندم تموم شد

- آخ دلم

× دیدی بعضیا عن ی چیزیو در میارن؟

ی قلپ شربت خوردمو سرمو تکون دادم

- خب؟

× توعم ی چیز خنده دار ک میبینی عن خندیدنو در میاری

راس میگف واس همین هیچی نگفتم

× هانا برام تعریف کرد و یه موضوعیو گفت

یادم افتاد و حالم بد شد

- میشه الان دربارش حرف نزنیم؟

× خعله خب باشه میخای زنگ بزنم ب بچه ها بیان اینجا

- به هانا بگو اگه خونه رفت اینطرف نیاد ک اون سگمصب دنبالش نیوفته این دو دفعه برام بس بود دیگع انقد که اون چند سال زجر کشیدم

× بیخیال تموم شد و موفق شدی

- دیگه نمیتونم برگردم پیش هانا و معلوم نیست تا چند وقت نبینمش

× شمارشو داری کع

- دانی که چیست دولت؟دیدار یار دیدن

× ولی ندیدن بهتر از نداشتنشه

لبخند اومد رو لبم واسه خاطره های قدیمی

واسه یه آهنگ

- گوشش کردی!

× هوم

× دنیا

- هوم؟

× دوسش داری؟

- کیو؟

× هانارو!

#part۳۲

هانارو؟

دوسش داشتم؟

حتی اگه کسیو تو زندگیم دوست داشتم به نیتم فکر نکرده بودم

ولی هانا؟...

- منظورت چیه؟

انگار کلافه بود

× واضحه دیگه اه

- چته متین اگه حس میکنی اذیتی برم هوم؟

× چرت میگی چرا؟ بحث این نیس کع سوالمو جواب بدع

- به عنوان رل؟ نه فک نکنم

× فکککککک نکنی؟

- اره خب تو چته؟

× سعی کن مطمئن شی

رفتم تو فکر

فکرای مختلف از ذهنم عبور میکرد

- متین

× جانِ متین

حرفم یادم رفت

- اه

متعجب برگشت سمتم

× چیشد

از اینک چیزی یادم بره بدم میومد

- اه اه اه

× چیشد دنیا؟

- لامصب اینجوری جواب میدی خب یادم میره ببین

اصلا متوجه جمله ای که گفتم نبودم

ولی مثل اینکه متین خوشحال شده بود چون نیشش از دو طرف لبش ب اندازه یک متر باز شد

- ب چی میخندی

سرشو ب معنی هیچی تکون داد

- خول شدی رف؟

بدون حرف بلند شد رفت توی اتاق

من موندم و خودم

عجب بیشعوریه ب پشمشم نیس مثلا مهمونم

فکرم تموم نشده بود که اومد و کنارم نشست

میگم کنارم ینی کنارممم ها

کم مونده بود بیاد تو بغلم بشینه

- وا چیشدع

× حرف دارم

ایول الان مث این رمانا میگ عاشقتم و کیس کیس (بوس بوس)

با این فکر نیشم باز شد

× حالت خوبه؟

- اره بگو دیگع

× خب ببین دنیا هانا وسیله هاتو میده به ملیکا که تو لباس فروشی کار میکنه پس کسی که دنبالته فک میکنه لباس برده برای اون و اونم میاره اینجا

- ینی اینجا میمونم؟

سرشو تکون داد

- ولی من نمیخوام مزاحمت شم

× بهت نگفتم چرت نگو؟

- اوممم هانارو تا کی نمیشه ببینم؟

انگار حرف بدی زدم

× میشه سوالی جز هانا بپرسی؟

- با هانا دعوا کردی؟

× گفتم نپرس

- بین تو و هانا چیزی شدع؟

از کوره در رفت

× د لامصب میگم نپرس نپری نپرس ینی نپرسسسسسس

آنچنان دادش بلند بود که شروع کردم به لرزیدن

اون روزا یادم اومده بود و ترسیده بودم دست خودمم نبود ولی میلرزیدم...

روش اونور بود و عصبی دست میکشید توی موهاش

برگشت حرف بزنه که با دیدن وضعیتم لال شد

اومد جلوم نشست

× دنیا دنیا چیشدی؟

وقتی دید جواب نمیدم کنارم نشست و بغلم کرد و سرمو ب قفسه سینش فشار میداد

اشکام میومد و میلرزیدم

× من غلط کردم لنتی گریه نکن ببخشید دنیا بسه باشه؟ دنیا؟

ب سختی و با لرز و تیکه تیکه گفتم

- من میرم مزاحمت نمیشم

دستامو فشار میداد

× نمیزارم بری میفهمی؟نمیزارم بری همینجا میمونی پیش خودم

لرزیدنم آروم تر میشد ولی اشکام میومد

× اخه لنتی تو که همیشه جواب میدی چیشد اینجوری شدی

با هق هق توضیح دادم لحظه هایی که سرم داد میزدن و تهمت میزدن و....

× هوووف دنیا؟...

#part۳۳

- هوم؟

× من خودم مراقبتم خب؟ غصه نخوریا

اون وظیفه ای در برابر من نداشت

- نمیخاد لازم به ترحم نیست

صورتمو قاب گرفت

× تو ب اینکارم میگی ترحم؟

- پس چیه؟

میدونستم یه مرضی داره ولی نمیگه سعی کردم عین رمانا خنگ بزنم و مصلن نفهمم

× هیچی فق...

- مث ی رفیق

انگار از کلمه "رفیق" واسه توصیف خودش خوشش نیومد

× مث ی دوست

اشکامو پاک کرد

× دیگه هم گریه نکن خب؟ بگو من همه کار میکنم فق تو گریه نکن

خودش گند زده بود حالا داشت درستش میکرد

هوووف دنیا پشیمون شه دردت چیه دیگ؟

- اشکالی نداره!

پیشونیمو بوسید

× ناهار خوردی؟

- نچ

× صب کن من پیراشکیارو گرم کنم

تا اون گرم کنه شماره هانارو گرفتم

×میتونی بری تو اتاق حرف بزنی

اروم تر گفت

× ک صداتو نشنوم

ولی شنیدم

بلن شدم و رفتم تو اتاق ب دکوراسیونش توجه نکردم و ب صدای بوق بوق گوش کردم

+ جان دلم

- هانا

+ جانم

- خوبی؟

+ خوبم عزیزم خوبی؟

- نه از دیشب ک رفتی نیومدی خونه ندیدمت ظهرم ک اینجوری شد تا کی نمیشه ببینمت؟

صداش غمگین شد

+ دلم برات تنگ شده

نمیدونم چقدر میگذشت از وقتی باهاش آشنا شدم شاید به دوماه هم رسیده بود و هر شب این دوماه رو با هم گذروندیم و سخته ی روز ندیدنش

- دل منم تنگ شده برات

+ رفتین شمال با پرواز میام پیشت قول میدم

شمال؟ متین که چیزی نگفت

- شمال چرا؟

+ متین هنو نگفته؟

-نه

+ بهت میگه

- هانا زود بیای باشه؟

+ نخوامم دلم مجبورم میکنع زود بیام

خرذوق شدم با حرفش کلن با محبتاش قند تو دلم آب میشه

+ دنیا؟

- جونم

+ دوستت دارم باشه؟

- منم دوستت دارم دو تا باشه؟

خندید

+ زود میام تو تلگرامم باهم چت میکنیم

- من برم شام

+ فعلا

رفتم تو آشپزخونه پشت میز نشسته بود و سرشو گرفته بود تو دستاش

× تموم شد؟

- آره

+ باشه

انگار داشت تیکه میانداخت

- گوش واستادن کار خوبی نیست

× خوشبحالش

- قبلا با هانا خوب بودی و حسادت نمیکردی

× خودت میگی قبلا

نزاشت سوالی بپریم

× بیا بخوریم

نشستم کنارش و باهم ناهار خوردیم

تموم که شد سوالمو پرسیدم

- هانا میگفت میخوایم بریم شمال

+ گفتی دربارش حرف نزنم

- بگو الان

+ من انتقالی گرفتم و چند وقت باید اونجا باشم تورو هم میبریم اونجا که آبا از آسیاب بیوفته

- باشه مرسی

خیره شده بود بهم حس میکردم هر لحظه با نگاش بیشتر گرمم میشه

- متین دارم آب میشم بسه

بلند شد گونمو بوس کرد

× حواسم نبود

****

دیروز وسیله هامو آوردن و الان داریم میریم شمال

ذوق داشتم هم واسه اینکه داریم میریم سمت دریا

هم واسه دیدن هانا

× خوشحالیا

- اره

× ن ب اون اوایل ک یخ بودی ن ب الان

- بالاخره نمیشه زود وا بدم که

× اووووف

خندیدم

انق ب بیرون خیره شدم که خوابم برد

* فلش بک چهار سالگی

وقتی رسیدیم خونه مامانی در خونشون باز بود و ی پرده مشکی بزرگ زده بودن بهش

- خاله چیشده

از وقتی راه افتاده بودیم گریه میکرد

+ هیچی نشده خاله

پیاده شدم و دست داداشو گرفتم و رفتیم داخل

صدای گریه میومد تا رفتیم داخل داییم منو بغل کرد و زار زار گریه میکرد

× الهی بمیرم برات دایی

- امممم دایی ولن کن چیشدع

اهورا رو بغل کرد

× هیچی نیست بیا بریم داخل

داخل خونه هم کلی این و اون بغلمون کردن گریم گرفته بود انق ک گرمم بود و هی بغلمون میکردن

داشتم ناهار میخوردم و خالم جلوم گریه میکرد

- خاله جون چیشدع همتون گریه میکنین؟

- مامانم کوش از وقتق رفت برا بابایی دارو بگیره نیومد! خاله قهر کرده؟ با منم قهره خاله؟

گریش شدید تر شد

× مامانت رفته پیش خدا عزیزدلم

لقمو قورت دادم

- زود برمیگرده نه؟ قهر کرده رفته اونجا! خاله خدا دوره؟

هق هق کنان گفت

× دوره

- دلتون تنگ شده گریه میکنین؟

× اره خاله

- دلم برا مامانم تنگ شده وقتی بیاد چی میاره برام؟ خاله نمیشه بهش زنگ بزنم؟

× نه...

چند روز بود مامانمو ندیده بودم

رفته بودیم خونه مادرجونم (مامان بابام)

زیر اُپن نشسته بودم

- عمه جون؟

بلن صداش کردم

× جونم عمه

- بیا درددل کنیم عمه

با این حرفام انگار داغ دلش تازه شد و شروع کرد به گریه کردن

- عمع دفعه دیگه منو ببرین خونمون ببینم مامانم از پیش خدا برام چی اورده باشه؟

#part۳٤

*حال

× دنیا هیییی دختر چته آخه چرا گریه میکنی؟

با هق هق چشامو باز کردم

لعنتی ولم نمیکنن این کابوسا

به متین نگاه میکردم اشکام همچنان میومد

× حرف بزن آخه

نگرانی تو چشاش بیداد میکرد

- متین

× جان دل متین

خوابمو تعریف کردم

بغلم کرد

× بمیرم من که تو انقد اذیتی!

کنار جاده نگه داشته بود

- خیلی بد گریه میکردم؟

× شاید باورت نشه ولی با صدا گریه میکردی و ناله میکردی

- هوف شرمنده نگران شدی!

ماشینو روشن کرد

× اشکال نداره

بی حرف به سرسبزیای کنار جاده خیره شدم تا وقتی رسید به ی ویلای نقلی

- اینجاس؟

× اره پیاده شو

- میگن پولداریه و عشق و حال ها

خندید

× شاید تنها سودش ع پدر بودن همین بوده

- هاناهم مثل توعه

نفسشو هوف مانند داد بیرون

× سر همین موضوع باهم آشنا شدیم

داخل خونه یکم خاک نشسته بود

- فک میکردم عین رمانا الان تمیزه و ی خانوم پیر میاد قربون صدقه میره

خندید نشستیم رو مبل

× چون خولی

مردد بودم حرفمو بزنم یا نح

- ی چیزی بگم؟

چشاشو ریز کرد و نگام کرد

× درباره هاناس؟

منتظر نگاش کردم

× بپرس

- کی میاد؟ و تو چرا باهاش مشکل داری؟

× تو باهاش حرف میزنی ع من میپرسی؟ مشکلی عم ندارم

زیر ی "خر خودتی" گفتم

× هی شنیدم

عصبی بلن شدن و چمدونمو برداشتم

- ب تخمم کدوم اتاق مال منع

انگار اونم عصبی بود

× هر کدوم ورداشتی

چهار تا اتاق بود ک یکیش پنجره تمام قد به دریا داشت

رفتم داخل و روی تخت نشستم

خعلی خوشگل بود اتاقش فق و فق هم ب خاطر دریای رو به رو دوسش داشتم

به رو بهرو خیره بودم ک صدای گوشیم بلن شد

"Hanam💕✨"

خوشحال شدم

- جونم؟

+ سلام غرغروی من خوبی؟

- اوهوم تو چطوری

+ خوبم

- کی میرسی؟

صدای بوق اومد

+ صدای بوق کیه؟

- نمدونم با ما نیستن کع

+ خو ببین کیه

یهو چشام برق زد

با جیغ اسمشو صدا زدم و دویدم سمت حیاط

خدای من هانا بود

با ماشین اومد داخل پارک کرد و پیاده شد

دستاشو باز کرد

دویدم بغلش

+ سلام غرغروی من

عین جوجه شده بودم ک بعد کلی دوری رسیده ب ی جای امن

ی بغل پر آرامش

- دلم تنگت بود

+ دل منم

- ی هفته ندیدمت هانا ی هفتههه

+ خشک میشیم ها بریم داخل؟

سرمو بلن کردم و نگاش کردم

با لبخند نگام میکرد

با دستاش صورتمو قاب گرفت...

#part۳۵

دستمو گزاشتم رو دستاش

+ دنیای منی ها میدونی؟

از محبتش حس کردم هیچ غمی تو دنیا ندارم و لبخند اومد رو لبم و چشای جفتمون میخندی

خواستم جوابشو بدم ولی صدای متین نزاشت!

× دو ساعته اینجا واستادین؟ بفرمایید داخل

رفتیم داخل و کلی گفتیم و خندیدیم متینم انگار نه انگار که داشت از دست هانا حرص میخورد

کنار هانا نشسته بودم ولی نگاهم همش به متین بود

هانا دستمو گرفته بود و با متین حرف میزد

+ تو چی میگی دنیا؟

- هان؟

همچنان نگاهم ب متین بود

× نظرتو بگو

- امممم

فهمیده بود حواسم پرته

لبخند نشست رو لبش وقتی دید همش نگاهم به اونه انگار فهمیده بود همش حواسم ب اون بوده

+ چیزی شده؟

به هانا نگاه کردم

- اممم نه فقط فکرم پرت بود

× پرت چی؟

بهش نگاه کردم

لنتیه عوضی

× بهتره بپرسم پرت کی

بلن شدم و دستی ب گردنم کشیدم

- خوابم میاد فلن

و بی توجه بهشون رفتم تو اتاقم

خوابم نمیومد رفتم کنار پنجره و درشو باز کردم

باد خنک و صدای دریا واقعا آرامشبخش بود

- دنیای خر حواست کجاست کدوم خنگی دو ساعت زل میزنع ب ی نفر آخه؟ اصن نگاه من هیچ اون عوضی باید بروم بیاره؟

× من عوضی ام؟

- حیححح

- چرا عین جن میای؟ اصن چرا بدون اجازه؟ کو هانا؟

× در زدم نفهمیدی و هانا هم خسته بود رفت بخوابه

اومد نزدیک

× نگفتی من عوضی ام؟

- ب حرفای مردم گوش کردن زشت نیس؟

× من عوضی ام؟

- چیکارم داری؟

منتظر بودم بپرسه من عوضی ام؟

× دو ساعت به من زل زدی نمیگی حواسم پرت تو شه بعد هانت با خودش حرف بزنه؟

قلبم ریخت

****

متین

بعد رفتنش ب اتاق اصلا حواسم ب حرفای هانا نبود و منتظر بودم زود تر برم پیشش دو ساعت به من نگاه میکرد با وجود دلتنگیش نسبت به هانا

شت گاد وقتی ع هانا میگه دلم میخواد بزنمش

(گناه نداره؟)

دلم نمیاد

فازم چیه؟ نمیفهمم خودم

وقتی رفت بخوابه رفتم پیش دنیا ولی متوجه در زدنم نشد بعدشم ن داشت منو فحش میداد

- دو ساعت به من زل زدی نمیگی حواسم پرت تو شه بعد هانت با خودش حرف بزنه؟

الانم ک رنگ پریده جلوم واستاده

+ چرا همچین میکنی آخه؟

چسبیده بود ب پنجره راه افتاد سمت دیوار

با هر قدمش ب سمت چپ ب همون سمت میرفتم

تو ی حرکت یهویی خواست در بره ک کمرشو گرفتم

- کجا ب سلامتی؟

+ اه ولم کن متین

- کاریت ندارم ک واستا

یهو اروم شد

+ در چرا بستس؟

- من بستمس

رو به روش واستادم

- نگفتی؟

رفت عقب، پشتش دیوار بود!

+ چیو؟

- خیره شدنت ب منو

صدای قلبش اونق بلن بود ک منم میشنیدم

+ ب خدا هیچکار نکردم

خندم گرفت دختره دیوونه

- چرا حواسمو پرت کردی

+ ب چی؟

چسبید ب دیوار

- ب خودت

آب دهنشو قورت داد

خوی بدجنسیم فعال شده بود و عجیب دلم میخواست اذیتش کنم

برعکس تخسی و لجباز بودنش و صد البته زبون درازیاش فهمیده بودم اینجور وقتا مظلوم و ساکت میشه

+ ب من؟

رفتم جلو تر و دستمو گزاشتم کنار صورتش روی دیوار

- اوهوم ب تو

+ ب خدا دیوونه شدی من چیم ک حواست ب من پرت شه؟

- اونش ب خودم مربوطه!

****

دنیا

× اونش به خودم مربوطه!

وای الانه ک همزمان با قلبم منم بریزم

- منم ها

سرشو اورد جلو و لباشو گزاشت رو گوشم

× خب چون تویی ب خودم مربوطه

آخخخ من رو گوشم و گردنم حساسم هر کی ام میاد طرف دس میزاره همونجا

سرم ناخوداگاه خم شد ک با دست دیگش ک تا الان تو جیب شلوار جینش بود گردنمو گرفت

نفسو فوت کرد و نفس عمیق کشید

انگار میخواست موهامو بو کنه

× بو بچه میدی

- خودتی

خندید

× فحش ندادم کع گفتم بوی بچه میدی

- منم میگم ک خودتی

سرشو عقب برد و رو به روم صاف واستاد با دستش چونمو گرف

× انق با نمک نباش

و لپمو بوسید و رفت

لپ ک چ عرض کنم ی میلی متر اینور تر لبم بود

درو که بست سر خوردم رو زمین

- عوضی عوضی عوضیییییی

عوضی آخرو بلند گفتم میدونستم میشنوه

دو تا زدم تو سرم

- خاک تو کله پوکت دنیا اون همه جواب داریا اینجور وقتا ک باید جواب بدی مث گربه شرک میشی خاک

یهو درو باز کرد

× من گربه شرک دوس دارم خودتو فحش نده!

مات نگاه میکردم ولی اون درو بست و صدای پاش میگفت که واقعا رفتع

#part۳۶

از توی آشپزخونع دستمال پیدا کردم و شروع کردم به تمیز کردن خاکای داخل اتاق

هم حوصلم سر رفتع بود هم تمیز میشد اتاق دیگع!

بعد تمیز کردن تختو اوردم وسط اتاق که جلوم دریا باشه!

وسایلش خعلی کم بود واقعا دوسش داشتم

ی آینه و دراور بود و میز تحریر و کمد واسه لباس!

ی عالمه ریسه هم بود که باید به متین میگفتم باهم وصلشون کنیم

خرذوق بودم ع اتاقی که بهم رسیده بود و با خودم میخندیدم

+ ی هفته نبودم خول شدی؟

باز یکی کلشو انداخ عین بز اومد تو اتاق

- باو هانا ع اتاقم ذوق کردم

+ برا همین عین خولا شدی؟

- خودتی

موهامو بهم ریخت و خندید

- اییی نکن خول

+ ب جای دیوونه بازی بلن شو حاضر شو بریم بیرون

- میخام دوش بگیرم اول

+ جووون بیا باهم بریم

× منم میام

ب متین ک جلوی در واستاده بود نگاه کردم سعی کردم چن ساعت قبلو یادم نیاد

- ب نظرم تو و متین باهم برین من خودم میرم

باهم گفتن

+× یا تو یا نه!

پوکر شدم

- پشمامممم بابا تله پاتیتون خعلی باحال بود

بی توجه ب بودنشون لباس برداشتم

- متین حمومو نشونم میدی؟

× دنبالم بیا

هانا رفت تو اتاق خودش

متینم راه افتاد سمت راهرو

یا جن و یا انسان باز قراره باهاش تنها شم

- اممم بگو کدومه خودت برو دیگ

برگشت سمتم

× ازم میترسی؟

- ترس؟ تو؟ چرت نگو مرد مومن

چشاش برق زد

خدایا نوکرتم گوه خوردم من

× نمیترسی؟

- نح

من همین الان نگفتم گوه خوردم؟

دستمو گرف دنبال خودش کشوند

- کجا؟

× ترس سنج

این چ کلمه مندراوردیی بود دیگ

ولی به راحتی فهمیدم قراره ب گا برم

دو تا در بود در یکیو باز کرد و برد داخل

- باو بزا دوش بگیرم میخایم بریم بیرون!

× زود تموم میشه

ناله وار صداش زدم

- متین

درو بست

پشت من در بود و متین جلوی من

× جان متین

- بزا برم دیگ اصن من غلط کردم

× پای حرفت بمون دو تاش نکن

- نمیمونم دیگ برم؟

× نه گفتی نمیترسی؟

- نگفتم

× پس گفته بودی ک نمیترسی

اومد نزدیک تر و شروع کرد دکمه های لباسمو باز کردن

رنگم پرید

- داری چیکار میکنی؟

× هیچی

چند تا دکمه آخر بود ک دستشو گرفتم

سرشو اورد بالا

- ازت میترسم

بالارو نگاه کرد و خندید

ناخواگاه تو دلم قربون صدقه این حرکتش رفتم

- جاان

سری لبامو بردم تو دهنم

این چ زری بود دیگ؟

× پس باید ترست بریزه

- خودت حل میشه دیگ

× نه

دستشو از جایی ک دکمه های لباسم باز بود برد داخل و رو شکمم کشید

مو به تنم سیخ شد و فهمید ک یخ کردم و خودمو سفت نگه داشتم

- دستتو بردار

× کاریت ندارم

- متین توروخدا بردار

برداشت

ولی گزاشت رو کمرم و منو کشوند سمت خودش

- بدترش کردی ک بزار برم وگرن جیغ میزنم هانا بیاد

× بزن

عجب خریه ها

کنار گوشم زمزمه کرد

× ساکت شدی که

- اذیتم نکن متین

لپمو بوس کرد

× اذیت؟ من؟

- چیکار کنم بیخیالم شی؟

ی جوری شد یهو

× بیخیال تو شم؟

- اره؟

× واقعا اذیتت میکنم؟

فک کنم گند زدم

- نه

× دیگ نمیام طرفت ک اذیت شی فق...

چشام گرد شد...

#part۳۷

لبشو گذاشت رو لبم

چشام داشت از حدقه در میومد

یه لحظه حس کردم قلبم از حرکت واستاد

شروع کرد حرکت دادن لباش

عصبی هولش دادم

- متین چیکار میکنی

دست کشید تو موهاش

زیر لب به خودش فحش میداد

× وای وای وای یهو شد دنیا ببخشید

و رفت بیرون

پریشون شده بودم

رفتم حموم و زیر دوش واستادم و سعی کردم به چیزی فک نکنم

- دنیا ب هانا فک کن حواست پرت شه

- هانا هانا هانا هانا متین متین متین متین متین متین...

- لنتی نمیشههههه

سریع کارمو انجام دادم و اومدم بیرون

هانا تو پذیرایی بود و سرش تو گوشی بود

+ عافیت باشه

- سلامت

+ خوبه گفتی ی دوش میگیریا

اون ک نمدونس چیشدع

× من کارش داشتم

با اخم برگشتم سمتش ب دیوار تکیه داده بود اونم اخمش توهم بود همونطور خیره بهش گفتم

- نمیخایم بریم بیرون؟

+ چرا فق شما دو تا چتونه

ب هانا نگاه کردم

- هیچی بریم

رفتم تو اتاق و سرهمی مشکیمو تنم کردم با تیشرت سفید و روش سیوشرت مشکی بلندمو پوشیم شالمم رو سرم انداختم عادت به آرایش نداشتم پ فق ی مداد کشیدم و رفتم بیرون

+ اووف خوشتیپ کردیا

اومد کنارمو دستشو دور کمرم حلقه کرد

تیشرت سفید و روش کت مخمل مشکی و جین مشکی

- تو ک خوشتیپ تری میدزدنت ها

لپمو بوس کرد و تو بغلش فشارم داد

+ برا من نمک نریز

خندیدمو گفتم - بریم

دستشو گرفتم که بریم تو حیاط منتظر متین شیم

ولی اون جلوی اتاقش بود و تمام مدت زل زده بود ب ما همچنان اخم داشت

× بریم

من و هانا عقب نشستیم

× من راننده ام دیگ؟

- بیام جلو؟

جواب نداد

پیاده شدم و جلو نشستم ولی برگشتم مدت هانا و تمام مدت باهم چرت و پرت گفتیم و خندیدیم

متینم انگار عصبی بود چون دستش رو فرمون ضرب گرفته بود

× رسیدیم

اومده بودیم رستوران

- اومدیم چیزی بخوریم؟

+ خبر دادن شما ع دیشب چیزی نخوردی!

یادم اومد که ناهار نخوردیم

معده بیچارم با اون دردی هم که داره و کارای من قطعا ب کشتنم میده

× وقتی معدت مشکل داره نباید اینجوری کنی

و پیاده شد

این از کجا میدونست؟ حتی هانا هم نمیدونست

پیاده شدیم و بعد نشستن سفارش دادیم

من جوجه ترش سفارش دادم بقیه هم تبعیت کردن

+ بعدش بریم دریا

سرمو تکون دادم

- هانا تا کی هستی؟

+ یک هفته

- کمه که

+ باید برم کانادا پیش بابام کمکش

غم عالم ریخت تو دلم

× با من تنها بهت بد میگذره؟

با اخم و بدون نگاه بهش جوابشو دادم

- بحث این نیست بحث دوری از هاناس

متوجه عمیق تر شدن اخمش شدم

چون از گوشه چشم دیده میشد

دیگ حرفی نزدیم فق هانا چن بار حرف زد ک مختصر جواب دادیم

الان کنار ساحلیم

خلوته و خعلی تک و توک آدم میاد

سرد بود یکم

+ ی رب اینجا واستادی ب چی فک میکنی؟

- به...

فلش بک

+ رفیق خودمیا

- آوا من یه روز میرم

+ من از شهر رفتم دانشگاه شهر دیگ بیا خونه من

خندیدم و سرمو تکون دادم

+ دنیا؟

- جان؟

+ ببین میخواستم ی چیزی بگم

- اگه میخوای درباره حسم بهش نصیحت کنی هیچی نگو

+ یه روز همه رابطه ها تموم میشه رابطه تو و اون رابطه من و تو

- یه روز همتون تنهام میزارین

اون یه روز من بهتون نیاز دارم

به بودنتون

به حمایتتون

به محبتاتون

به یه رفیق

+ من هستم قول میدم

- توهم عروس میشی

+ عروس میشم نمیمیرم که

- آوا

+ هوم

بغض کرده بودم و استعداد جمع کردن گریمو نداشتم

- اگه برم دلم براتون تنگ میشه اگه ولم کردین بدونین عاشقتونم

وقتی گریمو دید گریش گرفت

عادتش بود با گریه من اشکش در میومد

+ هی من میگم گریه نکن چت شد یهو

- آوا من هیچکسو ندارم

هیچکس

مامان و بابام که...

هق هقم بلند شد

+ هیششششش

- م...

انگشتشو گزاش جلو دهنم

+ بسه دنیا بسه همه چی تموم شد باشه؟

حال

+ چی تموم شد؟

- همه چی؟

+ نمیفهمم

- اون دنیای نازک نارنجی که همش گریه میکرد اون دنیایی که میگفت و میخندوند اون دنیایی که به همه بیش از حد محبت میکرد و دوسشون داشت

+ دنیای الان خوبه

× و ما دنیای الانو دوس داریم

اینطرفم هانا بود و اینطرفم متین

× متاسفم ک گوش کردم

- بسه دیگ بدن میاد اینجوری چصناله میکنم

+ ما ادما گاهی باید درددل کنیم و اسمش چصناله نیس

مگ ما دل نداریم؟

- غمم زیاده و تحمل گفتنش نی

به خودم که اومدم تو بغل متین بودم

کنار گوشم طوری حرف زد که حس کردم داره دستور میده

× همیشه یادت باشه من همیشه هستم هر وقت هیچکس نبود بازم متین هست

پس غصه قدیمو نخور تو الان مارو داری

- من نیاز به زندگی قبلمم دارم نمیشه بگم دل تنگ نیستم

دلم پر میکشه واسه داداشم

واسه رفیقام

+ خودم همه چیت میشم

متین و هانا اونقد حرف خوب زدن که حس میکردم دیگ کمبودی ندارم اما خودم بهتر میدونستم ی گوشه دلم واسه اون خاطرات لنتی عجیب تنگ شده...

#part۳۸

پنج روز دیگرو هم با هانا رفتیم تفریح

ولی امروز متین کار داشت و نتونست که بیاد

داشتیم میرفتیم جنگل

آره دو نفری!

- هی میگم توپ والیبال نخر من بلد نیستم باو هر چی میزنم ب جای اینک جلو بره میره عقب

+ همینش خوبه ک میگیم و میخندیم

- عوضی بهم بخندی کی*نت میزارم

+ میگفتی دیل*و برمیداشتم

ی نیشگون از پاش گرفتم

+ وحشی

- متینه

دیگ حرفی نزدیم

ماشین واستاد

+ اینجاس

نزدیک رودخونه بود

- ایول آب بازی

+ حرفشم نزن

- آرررره

+ دنیا

- آرررره

+ تلف نشی

خندیدم

وسایلو گزاشتیم رو زمین و حصیر رو پهن کردیم!

بلافاصله پخش شدم رو حصیر

+ میدونی شبیه چیی؟

- چی؟

+ این کووالاها هستن؟ که پخش میشن!!؟

- ها میدونم

+ بلن جم کن باو نیومدیم پخش زمین شی!

- یکم فق یکم

+ واقعا گشادی

- میدونی چیه؟

+ نه دنیا نهههه

فهمید میخوام آب بازی کنم

از آب بدش میومد

- تو حمومم میری با خودت جیغ میزنی؟ البت ممکنع جیغت فق واسه آب نباشه

یکی زد تو سرم ک زدم زیر خنده

+ مرگ ک* کش خانوم

بعد کلی دلقک بازی

- بریم مخ زنی؟

+ جان ما بیخیال شو

- باو ب این خوشتیپی زود رل میزنیم بیا

ب تیپامون نگاه کردم اوکی بودیم!

امروز هوا گرم بود ی تیشرت سفید و ی پیرهن مردونه بلن چارخونه قرمز مشکی روش و موهامو جم کرده بودم تو کلاه مشکیم و جین و کفش مشکی

حالا تیپ

ی شلوار شیش جیب ک کلی بند مند اویزون داش

خعلی لنتی بود شلواره! روش کراش زده بودم!

و ی تیشرت نیم استین مشکی و کت ارتشیشو عم دور کمرش بسته بود

پولداریو برازندگی دیگ هر روز ی لباس

حالا من؟ با وجود اینک بد نمیپوشیدم ولی هر جا رفتیم ته تهش دو تا جین عوض میکردم

+ اوک حله بریم

- هر کی زودتر مخ زد

+ میبازی

وسایلو گزاشتیم تو ماشینو راه افتادیم سمت گروه دختری ک نزدیکمون بود و در تلاش بستن تور ب درخت بودن

- سلام خانوما کمک میخواین؟

یکیشون ک فیص خوشگلی داش جوابمو داد

× ن عمو خودمون بلدیم!

- اوک من وایمیستم کمک خواستی بگو

هانا فق نظاره گر بود

لب زدم

- ی حرکتی بزن

+ ولی نمیتونین ها

خاک تو سرت با حرکت زدنت

جلو خندمو گرفتم

ی دختر دیگ جواب داد

× واستا کنار اون اقا کمک خواستیم میگیم

سرسخت مشغول نشون دادن زورشون بودن ک ضایع شیم

منو هانا هم زیر لب مسخرشون میکردیم

اونی ک جواب منو داده بود با حرص و من من گف

× بیا کمک

- اینجوری میگی حس میکنم قراره بهم پول بدی در عوضش! کلفتت نیستم ک دستور میدی خوشگلع

دختری ک جواب هانارو داد بود رو ب هانا گف

× خب تو بیا کمک

+ شریکی کار میکنیم ما

بقیشون لال بودن انگار رئیسشون اینا بودن

دختری ک جواب منو داد عصبی گف

× لطفا

- لطفا چی

× بیا کمک

- کامل بگو

نزدیک بود جیغ بزنع از لای دندوناش گف

× لطفا بیا کمک

لبخندی ب معنی رضایت زدم

- من تنها؟ نمیشه کع

دختری ک جواب هانارو داده بود گف

× میشه شمام بیای؟

هانا چشمک زد

+ چرا ک نه

رفتیم و براشون تورو بستیم

بالاخره قدمون بلند تر بود

دستامو بهم زدم

- تامام

هیچی نگف

- میتونم ب عنوان پاداش شمارتو داشته باشم؟

× خیلی پررویی

- پررو دوس داری؟

چیزی نگف

گوشیمو در اوردم

- بگو یادداشت کنم

میدونستم دلش میخواد چون هی نگام میکرد هی با انگشتاش بازی میکرد ولی ع اونایی بود ک وا نمیده

گوشیمو خاموش کردم

رفتم جلوش و نگاش کردم سرشو اورد بالا

× چیه

- من میگم یادداشت کن

× امر دیگ

ب هانا نگاه کردن ک داش با دختره کلنجار میرف بقیشون مشغول بازی بودن

× کاری نداری میخام برم بازی

گوشیشو خعلی یهویی ع دستش گرفتم

اخم کرد و دستشو دراز کرد گوشیشو بگیره

× بدش

- شمارتو بده

دوباره دستشو دراز کرد

× میگم بدههه

دستمو بردم بالا

- کوچولو اگ میتونی بگیرش

با حرص دستمو نیشگون گرف

- هار

× گوشیمو بده

- خب پ لب بدع

یهو چشاش برق زد

ترسیدم نکنه جدی بخاد لب بده

× میدونی فهمیدم دختری؟

عادی نگاش کردم

- خب؟

× تامبویی!

- خب؟

وقتی دید ب جایی نمیرسه قرمز شد

همچنان دستم بالا بودمیپرید ک گوشیو بگیره

× لنتیبیی

فق نگاش میکردم

وقتی دوباره پرید پاش رف روی پام و نزدیک بود بیوفتع

کمرشو گرفتم ک واستاد

سری رف عقب

عصبی شدم

- بدت میاد؟

× ع اینک گوشیمو گرفتی اره

- ع اینک دخترم و تامبوی ام و شمارتو میخام

× من بای ام

(بایسکشوال: به کسی که به دو جنس گرایش داره میگن)

نیشم باز شد

- اومممم پ خوشت میاد

فق با حرص نگام میکرد

- اینجوری نگا نکن یا شماره یا لب

× عوضی

- پس لب میدی

دستشو گرفتم و دنبال خودم کشوندمش

سعی میکرد دستشو بکشه بیرون

جیغ خفیفی کشید

× من چ گناهی کردمممم

خندیدم و ب راهم ادامه دادم

× جهندم و ضرر ۰۹۲۱...

با لبخند واستادم و یادداشت کردم

× گوشیم!

- زرنگی؟ واستا ببینم خط خودتع یا ن

× یادداش کن

- افرین بگو

گفت و یادداشت کردم تک زدم خط خودش بود!

هانا داش دنبالم میگش

دستمو تکون دادم

گوشیشو دادم دستش

- اسمت؟

× بدبخت گرفتار تو

- باهام اشنا شی میفهمی چق خوشبختی

زبون درازی کرد

× روناک

- زشته

× خودت زشتی

- ولی تو خوشگلی

هیچی نگف

- خدافز

و راه افتادم سمت هانا

-

زده شد

+ *یرم دهنت استریت بود

زدم زیر خنده

- عخیییی

کلی مسخرش کردم و رفتیم والیبال بازی کنیم

هر چی میزدم ب پشت میرفت این یکی جلو رفت ولی شانس گندم افتاد تو رودخونه

ب ی تیک چوب گیر کرده بود

از پل چوبی اویزون شدم ک توپو بردارم

- هی میگم والیبال نه

ایول موفق شدم

خواستم برم عقب ولی لیز خوردن دستم همانا و افتادن توی روخونه همانا

مث سگ از عمق میترسیدم

جیغ میزدم هانارو صدا میزدم

احمق فک میکرد دارم مسخره میکنم

تمام تلاشمو کردم ولی...

کم کم چشام بسته شد و سیاهی مطلق!...

#part۳۹

هانا

چقد لفتش میده حالا بازیشم گرفتع!

وقتی رف تو اب منتظر بودم بیاد بیرون و مسخره کنه

۱...۲...۳

چرا نمیاد این لنتی؟

عصبی گوشیمو و سویچمو پرت ردم رو زمین و پریدم تو اب

*

دنیا

کم کم چشام باز شد قفسه سینم درد میکرد

حس میکردم حتی تو چشمامم اب رفتع

چند نفر بالای سرمون بودن! روناک و رفیقاشم بودن و نگران زل زده بودن ب من

هانا با گریه حرف میزد

+ بمیرم من همش تقصیر منه فک کردم داری مسخره میکنی!

تن تن سرفه میکردم و اب بالا میوردم

سرم خیلی درد میکرد

- هانا

+ جان هانا

- حالم بده بریم خونه

سریع با ی نفر دیگ بغلم کرد و بدون توجه ب خیس بودنم گزاشت رو صندلی عقب

- خیسم

+ فدای سرت

چشام کم کم سنگین شد و خابم برد...

+ دنیا دنیا بیدار شو عزیزم رسیدیم

چشامو ب سختی باز کردم الان کل بدنم درد میکرد

وارد خونه شدیم ولی با فجیح ترین صحنه عمرم مواجه شدم

ی دختر لخت روی پای متین نشسته بود و در حال لب گرفتن بودن و اصلا هم متوجه ما نشدن!

ناخوداگاه حس نفرت تمام وجودمو گرفت!

- زیرخواب میاری حداقل ببرش تو اتاقت!

دختره بیخیال جواب داد

× فضولیش ب تو نیومده خرمگس معرکه

با وجود درد بدنم زبونم درد نمیکرد

- شما کارتو بکن پولتو بگیر نیومدی اینجا واسه تشخیص فضولا اومدی بدی و بری!

× دنیا

- اسم منو ب زبونت نیار

چن تا چیز ب دختره گف ی تراولم داد بهش و گف سری گمشه بی توجه بهش با هانا رفتیم طرف حموم ک دوش اب گرم بگیرم

- لباس...

+ میارم

- حوله...

+ میارم اونم

+ چیز دیگ نمیخای؟

- نح مرسی

لباسامو در اوردم و دوش گرفتم شاید از ۱۰۰% فقط ۱۰% تاثیر داشت

خودمو خشک کردم و لباسایی ک هانا اورده بودو هم پوشیدم

لباس زیرم اورده بود!

- روالله باو دختره اونم!

رفتم بیرون...

متین تکیه داده ب دیوار نشسته بود

× دنیا

واینستادم و ب راهم ادامه دادم ک مچ دستمو گرف

عصبی برگشتم سمتش

- ببین اینو در نظر نمیگیرم ک واسه لاس زدنت مارو پیچوندی ک کار داری! اینو هم در نظر نمیگیرم ک اونروز اون رفتارو داشتی و الان...اممم شاید منو واسه همین میخاستی! برامم اهمیت نداره چیکار میکنی ولی اگ من قراره اینجا باشم نمیخام بشه جنده خونه و هر شب ی دختر بیاد اینجا! حداقل ببرشون تو اتاقت جلو چشمم نباشین!

دستمو محکم از دستش کشیدم بیرونو و پا تند کردم ب سمت اتاقم و درو قفل کردم

+ بدت اومد

- حیححح

هانت رو تختم دراز کشیده بود

- عین جن و بی اجازه نیا تو اتاقم

رفتم کنارش دراز کشیدم

+ نگفتی

- از؟

+ اینک با دختر جلوت...

پریدم وسط حرفش

- ب من ربطی نداره هانا این بحثو هم باز نکن حالم خوب نیست

و واقعا حالم خوب نبود و همچنان بدن درد داشتم

+ برات قرص میارم

- مرسی

رفت و بعد دو دقه با قرص و اب برگشت

قرصو خوردم

- دستت درد نکنع

+ ببخشید

منظورش ب رودخونه است؟

- اشکالی نداص تقصیر منه ک دلقک بازی در میارم فک کردی بازم همونه!

سرشو تکون داد و رفت

منم چشامو گزاشتم رو هم و نفهمیدم کی خوابم برد...

#part٤٠

هانا امروز رفت و کار من شده بود رفتن ب دریا و پیاده روی و اتاق!

هانا گفته بود لازم نیست سرکار برم اگ چیزی لازم باشه خودش میگیره

هر چی هم اصرار کردم قبول نکرد!

واقعا حوصلم سر رفتع بود...

تصمیم گرفتم به روناک زنگ بزنم!

یک بوق...

دو بوق...

سه بوق...

+ بله؟

- سلام

+ امرتون

- میخواستم ببینمت

+ شما؟

- خیلی سوال میپرسی نمیخوای که مثل اونروز به زور کارمو جلو ببرم و بیارمت سرقرار؟

+ تو همونی ک غرق شدی؟

عصبی شدم ولی خودمو کنترل کردم چون بهتر ع علافی بود

- همونی ام که گف یا لب یا شماره حالا لبم بعدا ازت میگیرم

+ خیلی پررویی بهت گفتن؟

- آره گفتن کِی و کجا؟

صداش زدن

+ پی ام میدم من مهمونی ام باید برن

- اوک فلن

و قطع کردم

رفتم ی چیزی واسه خوردن پیدا کنم بعد از اون روز رابطم با متین سرد شده بود ی جورایی از چشمم افتاده بود!

نمدونم چرا!

× خوبی؟

سرمو تکون دادم

× تا کی میخوای ادامه بدی؟

ی ابرومو بالا انداختم و سوالی نگاش کردم

× میشه حرف بزنی؟ میدونی از وقتی هانا رفته صداتو نشنیدمی؟

همچنان نگاش میکردم

× ببخشید دیگه

نفسمو تند دادم بیرون و لیوا چاییمو پر کردم و راه افتادم سمت اتاقم

× دنیا

واستادم ولی برنگشتم

× م...من

دو دقه همینجوری این دست اون دست میکرد

کلافه پا تند کردم و بی توجه ب صدا زدناش درو بستم

میدونستم باز نمیکنع برا همون قفل نکردم

با دریا نگاه میکردم و رفتم تو فکر

فلش بک ٤ سالگی

امروز اومده بودیم ی جایی همه فامیلا بودن و من و ابولفضلو بغل میکردن و میبوسیدن

رو صندلی نشسته بودم ک داییم اومد

× دنیا دایی جان بیا بغلم بریم با مامان خدافظی کن

گریم گرفت

- دایی نمیشه منم با مامانم برم؟

چشاش کاسه خون بود

× بیا دایی قربونت بشم

رفتم بغلش و منو برد تو ی راهرو کل خانومای فامیل اونجا بودن و گریه میکردن

- مامانمو میخاین کجا ببرین؟

خالم منو از بغل داییم گرفت و گزاشت روی سنگی کنار مامانم

همه گریه میکردن

مامانم دراز کشیده بود چشاش بسته بود و توی پلاستیک بود

- مامانی خوابیدی؟ خب سردته برات پتو میاریم از خونه چرا رفتی تو پلاستیک مامانی؟

هر حرفی میزدم گریه هاشون بلند تر میشد

با گریه حرف میزدم

- مامانی من میترسم قول میدی زود برگردی؟

چشاشو باز نمیکرد گریم بلند تر شد

- چشاتو باز کن خدافظی کنیم خب مامانی! منو دوس نداری دیگ؟

خالم سرمو ناز میکرد

× دنیا باید مامانتو ببریم

خم شدم و گونه مامانو از روی پلاستیک بوسیدم

- مامانی خعلی دوستت دارم زودی برگرد باشه؟ منم میخام باهات بیام ولی میگن نمیشه مامانی

خالم با گریه بغلم کرد و ب داییم داد

× بابا کارت داره بریم پیشش؟

سرمو تکون دادم

منو برد پیش بابام

اونم گریه میکرد

× الهی من بمیرم بابا دیدی؟ دیدی دیگ مامان نداری؟ دیدی مامانت رفت؟ دیگ زن ندارم دنیا

و روی شونم هق هق میکرد

ینی چی دیگ مامان ندارم؟

مگ نگفتن برمیگرده؟

گریم گرفت و از بابا بدم اومد

- بابابیه بدجنس مامان برمیگرده من میدونم

میزدمش و گریه میکردم

- من مامان دارم مامان برمیگرده

گری میکرد و هیچی نمیگف

داییم بغلم کرد و رو ب بابام گف

× مردَکِ بی عرضه ب بچت رحم کن حداقل...

حال

طبق معمول برگشته بودم ب سالها قبل و چشام خیس بود

چاییم سرد شده بود

سیوشرتمو پوشیدم و راه دریارو پیش گرفتم

متین تو پذیرایی بود

× کجا؟

جوابشو ندادم و دویدم بیرون

دنبالم اومد ولی با فاصلع کفشامو دراوردم و رفتم جلوی دریا....

#part٤١

رو به دریا واستادم صدای پاش متوقف شد دلم میخواست داد بزنم!

× بیا سوار شو میبرمت ی جا ک کسی نباشه راحت باشی اینجا منطقه مسکونیه

بی حرف برگشتم و به سمت ماشینش رفتم

اومد و ماشینو روشن کرد

نمیدونم چقدر تو راه بودیم ولی ب جایی ک اومده بودیم ک نگاه کردم هیچکس نبود

× میخای برم؟

میخواستم؟

نه!

-نه!

شنیدم زیر لب چی گفت

× اخ دلم واسه صدات تنگ شده بود

نگاهش کردم ولی هیچی نگفتم

انگار واقعا راه گلوم بسته بود و فقط واسه نفس کشیدن باز میشد

چشمامو بستم که باز تمام اون خاطره ها از جلوی چشام رد شد!

اشکام خود به خود شروع به ریختن کرد

هوا سرد بود هم میلرزیدم هم گریه میکردم

ک گرمایی یهو ب بدنم تزریق شد خواستم برش دارم

× کاپشنم تنمه بزار باشه

هیچی نگفتم دلم میخواست داد بزنم و داد نزدنم ربطی فه بودن متین نداشت!

- متین

× جانم

- دلم گرفته

اومد کنارم واستاد

- از عالم و آدم دلم گرفته

دستشو دورم حلقه کرد و سرمو چسبوند ب قفسه سینش

مقاومت نکردم چون نیاز داشتم و حس خوبی بود توی بغلش بودن

- هر شب کابوس! هر بار میرم توی فکر اون صحنه ها میاد جلوی چشمام! خسته شدم متین

تو بغلش فشارم داد و سرمو بوسید

- میفهمیم؟ نه شما که غمی ندارین پولتون براهه خانوادتونم کاری بهتون ندارن!

× دنیا

- من کل زندگیمو از دست دادم متین هر کی مهم بود رفت
مامانم! بابام! داداشم! رفیقم!
× مگ..
- نه فقط مامانم فوت شده بقیرو به ی صورت از دست دادم
× میخوای بریم پیش یکی ک باهاش حرف بزنی؟
- روانشناس منظورته؟
مردد جواب داد
× اره
- ب تو و هانا اعتماد دارم و اگ حرفی باشه ترجیح میدم ب شما بزنم تا بقیه
حس کردم خندید
صدای قلبش با صدای امواج دریا خیلی قشنگ بود...
و تضاد گرمای تنش و سرمای هوا جذاب ترش میکرد...
× نمیزارم کسی بهت صدمه بزنه جوجه کوچولو
تو اون موقعیت حرصم گرفت میگفت جوجه کوچولو وقتی اصن کوچولو نبودم
- جوجه خودتی کوچولوعم خودتی
خندید
صدای خندشم اون لحظه برام قشنگ بود انگار یادم رفته بود با دختر دیدمش
× اگ تا الان تنها بودی الان من کنارتم نمیخوام ببینم اخم رو صورتته!
- بدون اخم عر بزنم چی؟
فشارم داد
× گریه هات مرگه!

ضعف کردم...

انگار محتاج شنیدن این جمله ها بودم

- کمبود محبتامو تو و هانا جبران میکنین

× چون دوستت دارم

چرا نگفت دوستت داریم؟

چرا خودش تنهارو گفت؟

- هانا هم دوسم داره

هیچی نگفت

چند دقیقه ساکت بودیم ک برگشتم حالا پشتم واستاده بود و دستاش دورم حلقه بود

× بهتری

- نه

باز ساکت شدیم

چند دقیقه که گذشت صدام زد

× دنیا؟

- هوم

× عصبی بودم که اون کارو کردم فک میکردم با اون کار حرصم خالی میشه

- بیخیال بحث نکنیم گذشته

× میدونی چرا؟

- چرا؟

× چون...

#part٤٢

×چون تو این مدتی که هانا اومدع اصلا منو ندیدی حتی وقتی نیست هم همش اسم اون ورد زبونته لنتی اگ اون روز ولت نمیکردم هانایی نبود ک بری خونش اونوقت همش پیش خودم بودی و...

- و؟؟؟

× شانس اینو داشتم که ارزش هانارو پیشت داشته باشم

دلم گرفته بود با این حرفی که زد هم حالم بدتر شد

اون به هانا حسادت میکرد!

چرا؟

- حسادت میکنی؟

× نکنم؟

- چرا بکنی؟

کلاه سیوشرتمو داد عقب و دقیقا کنار گوشم حرف زد

× دیدی بعضیا مهره مار دارن؟

شت شت شت اخه لامصب نزدیک گوش و گردن من نشو

- آره دیدم فق اینک نزدیک این لنتی نشو ی جوری میشم

و همزمان گردنمو کج کردم

× نزدیک چی

- گوشم خررررر گوشم مورمورم میشه

ع اینک با حرص اینو گفتم خندش گرف

- بخن بخن بخن ک نوبت منم میرسه منو ببر خونه

خودشو جم کرد و رفتیم خونه وسط راه پیتزا گرف ک ع گشنگی نمیریم...

الان درست یک هفته است که هانا آلمانه و خیلی کم باهم حرف میزنیم تو این مدت عم با متین رابطم بهتر شده و وقتایی ک کاری نداره میریم بیرون

خرید! شهربازی! جنگل! دریا! و...

امروز هم قراره ببرتم تلکابین

یادمه اولین و آخرین دفعه ای که اومدم با خالم بود که کلی خوش گذش

+ حاضری؟

- کاپشنم نیس متین کاپشنمممم

وسط اتاق وا رفتم و جیغ کشیدم

+ وحشی خانوم ع من میپرسیدی خب

- مگ تو میدونی؟

+ دفه پیش ک رفتیم دریا تو ماشین موند

- خره بیشور چرا بهم نمیگی خو

+ خو مگ تو پرسیدی بی ادب

بلن شدم و جلوش واستادم

- خودت عقل نداری؟

با تعجب نگام میکرد ک بازوشو گاز گرفتم و فرار کردم سمت حیاط

محکم گاز گرفتم طفلک از درد رو ب نابودی بود

+ آیییییی من تورو میکنمت صب کن

- بیا بریم الان شب میشه

سوار ماشین شدیم

+ دنیا الان ساعت ۹ صبحه

یکی زدم پشت گردنش

- حیححح تو منو ۹ صب بلن کردی

دستشو گزاش همونجا و با حرث گفت

+ پیرم کردی پیرررررر

ی جوری نگاش کردم ک فهمید منظورم چیه

" چپ یا راس؟ "

یهو نیشش وا شد

+ عشقم چپ و راستو ولش وسطیو بده

با حرص موهاشو کشیدم

+ ای ای ای تو امروز ع دنده چپ بلن شدی

- خودتی

راه افتادیم

+ چیزی نگفتم ک بگی خودتی

- کلن خودتی

+ دیوانه ای

- اینم خودتی

خندید و هیچی نگف

تا وقتی برسیم کلی آهنگ رد کردم و با متین کلی همو زدیم

(وحشی؟ نه بابا)

+ خداروشک رسیدیم وگرن باید با چش و چال کبود و دهن و دماغ خونی منو میوردن بیرون

- هه

خودم خندم گرفت

متین همونطور ک میخندید دو تا زد ب کمرم

+ ن مث ک امروز ع دنده کصخلی بیدار شدی

- واژن نگو مرد مومن برو بلیط بگیر کار و زندگی دارم

+ :/ زنت رو گازه یا دوس دخترت؟

- متینمو باید شیر بدم

خدای من این چی بود گفتم!

خیلی وقت بود سوتی نداده بودم چرا الانننننن؟

متین کم مونده بود رو خاکا قلت بزنه همونطور ک میخندید میگف

+ جووون پس بریم ک کلی کار داریم

رفت سمت باجه و بلیطو گرف توی صف بودیم و این و اونو مسخره میکردیم

- میگم اسم اون چیزایی ک ع بلندی خودشونو با کش پرت میکنن چیه؟

+ چی؟

- همون چیزا ک ب خودشون میرینن

+ چی میگی دنیا؟

- کی ب کی میگ کصخل

هیچی نگف مث ک حواسش بلکل اینجا نبود

+ دنیا

- هان

+ اون دختررو ببین

برگشتم ببینم کیو میگ

- کو

+ همون ک خعلی خوشگله مانتو قرمز تنشه

با چشم دنبال مانتو قرمز گشتم ک با روناک و ی پسر همراهش مواجه شدم

- رل داره چشتو جم کن

+ ع کجا میدونی

همون لحظه پسره بوسیدش

- ع اینجا

عصابم خورد بود نه واس اینک روناک با پسر بود ن واس اینک منو کص معطل کرده بود واسه نگاه متین

با اخم و بدون حرف منتظر بودم نوبتمون برسه

+ دنیا

با حرص برگشتم سمتش

- ببین اگ دوباره میای ی جنده دیگ نشون بدی مث همون لباس قرمزه و هیز بازی در بیاری برمیگردم خونه هر گوهی دوس داشتی بخور

هیچی نمیگف

- منو حرص نده با کارات خب؟

× سلام

برگشتم سمت صدا

فقط یک کلمه "فاک"

سعی کردم طلبکار باشم

- علک

× کی جندس

- ب ت ربطی نداره برو ب ادامه لاست برس

نوبتمون شد دست متینو گرفتم و رفتیم جلو بعد دادن بلیط سوار شدیم

+ میشناختیش

- بقیه کابینارو ببین سوژه واس جق امشبت جور شه

دست ب سینه و با اخم زل زدم ب بیرون

+ دنیا

محل ندادم

+ دنیا

-...

با صدا زدن اسمم همزمان دستمو کشید کابینم تکون خورد...

#part۴۳

نزدیک بود برم تو صندلی که متین خم شد ب چپ و منو گرفت

نفس نفس میزدم

+ دختر عجله داری بیای کنارم؟

- تحفه ای؟

یادم اومد باهاش قهرم

- ولم کن

دستشو از دورم باز کردم و سر جام نشستم

+ دستتو گرفتم که بیای کنارم بشینی ن اینک برگردی سرجات

- حرف نزن

بلن شد بیاد سمتم ک جیغ کشیدم

- نیا خر کابین چپه میشه ب گای سگ میریم

متعجب تو همون حالت خشک شد اما گوش نداد

- د میگم نیاااا

دو سانت صورتامون باهم فاصله داش

ع ترس چشامو بستمو و دستمو ب صندلی گرفتم

هر آن منتظرم بودم اون فکری ک تو ذهنمه رو انجام بده و با لگد بزنم وسط پاش ک لپم سوخت

- سگ سگ سگ سگگگگ

نشست سرجاش و میخندید

+ اروم باش تو ک سگ تری

- حداقل من گاز نمیگیرم الان هاری میگیرم ازت اه

دستمو گزاشتم رو لپمو و هی ماساژش میدادم

با اخم زل زدم ب جنگل زیر پامون و محل به حرفاش ندادم

وقتی رسیدیم سری پیاده شدم و جلو تر راه افتادم

پا تند کرد و کنارم راه افتاد

دستشو انداخت روی شونم

+ میخای تا اخر قهر باشی

زانوهامو خم کردم ک دستشو برداره ولی عوضی اونم خم شد

- بردار لامصب بردار

+ پ قهری

همونجایی ک گاز گرفتع بودو بوسید و دستشو برداش

- فک نکن آشتی کردما

خندید و جواب نداد

- من آشتی نکردما

بازم هیچی نگف

از کمربندش گرفتم ک واستاد

- من آشتی نکردم

فقط نگاه میکرد

+ اصن قهرت برا چیه؟

ها؟

راس میگه...

برا چیه؟

- اممم.. قهرم؟... چیز... واسه...

بلن زد زیر خنده

+ بیا بریم حسود

من کی حسادت کردم؟

- عمتع

+ بابام تک فرزندع

- خالتع

+ مامانم تک فرزندع

- خودتی

+ من توام؟ اگه توام مشکلی نیست

چی گفت این؟ چرا وقتی خنگ میشم جمله های گنده گنده میگن؟

چرا نمیفهمن ظرفیت فکر کردن ندارم؟

دنبالش راه افتادم

- ینی چی تو منی؟ من توام ینی؟

میخندید و ب سمت چرخ و فلک راه افتاد

- انق حرصم میدی تهش سکتع میکنم

سرم پایین بود و میرفتم ک خوردم ب قفسه سینش

- اخ سرم خو خر بهت میگم واستا کلتو عین بز میندازی میری حالا ک دارم یمام وایمیستی؟

+دیگ حرف ع مرگت نزن

عین کفترای گیج زل زدم بهش

وقتی دید باز قفل کردم دستمو گرفت و دنبال خودش کشوند

دیگ هیچی نگفتم و ساکت منتظر بودیم

+ کاش همیشه انق اروم باشی

- طاقتشو نداری

+ اروم بودنت؟

- اره

+ ع خدامه

- شرط؟

+ اوهوم

- حله ع همین الان

ساکت شدم و تا وقتی صف تموم بشه هیچی نگفتم و کُخ هم نریختم

+ دنیا؟

- عوم

+ دوس داشتی کدوم شهر زندگی کنی؟

- از اول دوس داشتم بیام تهران و شمال

+ ب ارزوت رسیدی

- هوم

+ و برمیگرده به جرئتت

- هوم

+ بیا کف کابین بشینیم

بی حرف رو ب روش نشستم فاصلمون کم بود و پاهامون ب هم چسبیده بود

+ اذیتی؟

سرمو ب معنی نه تکون دادم

+ پوف...

#part٤٤

ایول داشتم شرطو میبردم

+ دنیا؟

سوالی نگاش کردم

+ من بگم باختم کوتاه میای؟

ابرو بالا انداختم

+ ساکت میشی مظلومم میشی؟

پلک زدم

+ پس هر کاری کنم هیچی نمیگی؟

چشامو ریز کردم و مشکوک نگاش کردم

ولی اون روشو اونور کرد و ب بیرون زل زد

تازه رسیده بودم ب نوک چرخ و فلک

حس کردم قلبم داره میاد تو حلقم

متین خواست چیزی بگه ک با دیدن قیافم ترسید

+ هی دنیا چی شد؟

- م..مم..تین..

+ حرف بزن ببینم چیشدع

-ار..ت..فاع

کم کم داشت گریم میگرفت

+ تو تلکابین خوب بودی چرا اینجوری شدی؟

سرمو ب معنی نمیدونم تکون دادم

دستمو گرف

+ هیچی نیست خب آروم باش

ولی نمیتونستم آروم باشم

از ترس میلرزیدم

+ ای بابا

و بعد تموم شدن حرفش بغلم کرد

+ هیچی نیس خب؟ چشاتو ببن الان فق من اینجام پس هیچی نیس و قول میدم حواسم بهت باشه

میخاستم بگم وقتی سقوط کنیم چجوری حواست بهم هست ولی بی حرف آروم شدم

ینی از لرزشم کم شد

+ خوبه همینجوری خوبه

چشامو بسته بود و سرم رو قفسه سینش بود و عطرشو نفس میکشیدم

و طبق عادت مسخرم بلند حرفمو گفتم

- عطرت خوش بوعه

+ خوشت اومده

دنیا بگو نه بگو نه بگو نههههه

- آره

ک*ر خر

+ پس همیشه تو بغلم باش

- خو میتونی شیشه عطرتو بدی ک نیام بغلت

+ نمیدم ک بیای دیگ

- خودم برمیدارم

تو همون حالت انق باهم کل کل کردیم ک رسیدیم پایین

راه افتادیم سمت تلکابین ک برگردیم

- متین

+ هوم

- مرسی

+ بابت؟

- من وقتی میترسم هیچکس نمیتونه حواسمو پرت کنه

+ اگ بخوان میتونن

تو دلم گفتم و اگ ی عطر خوب داشته باشن و ی بغل...

+ شنیدم چی گفتی

کرک و پرم ریخ

- ذهنمو خوندی؟

+ زیر لب گفتی خنگ

- خودتی ب توع ربطی نداره چی گفتم

و زبونمو براش در اوردم

دیگ اتفاق خاصی نیوفتاد و برگشتیم خونه

****

چند روزیه که هیچ خبری از هانا ندارم متینم بدش میاد اسمشو بیارم پس نمیتونم بپرسم ازش

کلافه تو خونه راه میرفتم

حوصلمم سر رفتع بود متینم نبود و معلوم نبود کی میاد

ساعت سه ظهرو نشون میداد

رفتم ی چیزی درست کنم حوصلم سر رفتع بود و بعد درست کردن پلو مرغ ک از خوب شدنش هنوز هم مطمئن نبودم تصمیم گرفتم ک سالادم درس کنم

+ سلام

- حیحح باز مث جن اومدی؟

+ اوم خوبی

- تو خوبی؟

حس کردم خوب نیس

+ آره خعلی خوبم

سرمو تکون دادم و بقیه سالادو خورد کردم

یهو دستش دورم حلقه شد ک ترسیدم و دستم برید

- آخخخخخ

دستمو محکم گرفتم

+ اوه چیشد؟

- تقصیر توعه

دستمو گرفت و برد زیر شیر اب

- میسوزع

+ الان خوب میشع

شیر آبو بست هنوز یکم خون میومد

- چسب داریم؟

+ نمدونم

چشام نزدیک بود از حدقه در بیاد این دیگ چ کاری بود ک این کرد...

#part٤٥

انگشتمو کرد تو دهنش و خونشو مکید

- میسوزه وحشیه پلشتتتتت در بیار

انگشتمو در اورد خونش نسبت ب قبل کمتر شده بود

از اینک کرد تو دهنش بدم نیومد فق انگشتم سوخت

- چسب بده

منک دنبال خودش کشوند و از کابینت چسبو در اورد و خودش زد ب دستم

- متین

+ جوون

- حس میکنم خوب نیستی

دستمو ول کرد

+ خعلی هم خوبم کوچولو

منو خر فرض کرده

رفتم سمت سالادا تمیز بود بقیشو خورد کردم ک اینبار وقتی دستش دورم حلقه شد متوجه شدم

- چیشدع

+ هیچی

و سرشو گزاش رو شونم

- برو اونور بزا کارمو بکنم

+ چ خوبه ی خانوم کد بانک تو خونت باشه

هن؟

- خوبه زنت نیستم

+ زنمم میشی

- کص نگو مرد مومن

سرشو برد توی گردنم

+ باهات شرط میبندم

- د لامصب طرف گردن من نروووو

+ باشه

لباشو ب گوشم چسبوند

+ الان خوبه؟

- متین متین متیننننن

متین آخرو جیغ زدم و خواستم بشینم بلکه بتونم فرار کنم ولی از شکمم محکم گرفت

- ملومه چ غلطی میکنی؟

+ بهت گفتم ک حالم خوبه

یهو ی چیزی یادم اومد

- صب کن ببینم

برگشتم و رو در روش واستادم

رفتم جلوی صورتش

- حرف بزن

+ چی بگم؟

- بوی الکل میدی چرا

+ پ فک کردی واس چی خوبم

وا رفتم ینی اینم قراره مث هانا شه؟

- عاخ متین

+ جوونه متین

مث اینک واقن قرار بود ب گا برم

+ بریم ناهار بخوریم

دستشو رو کمرم حرکت داد

+ گشنمم هست

- پس بزار غذارو بکشم

+ ن اونو نمیگم

- فاکککککک

+ جووون

واقعا عصبی شده بودم

- متین ولم کن وگرن ع کون دارت میزنم

بلند خندید

حس کردم الان نفس کم میاره

- چته روانی

یهو اخم کرد

+ گشنمه

- باش صب کن

دستشو باز کردم و رفتم سمت کابینت ک ظرفارو در بیارم

اومد طرفمو دستمو کشید

ک برگشتم سمتش

- آخ وحشی

+ گفتم اون نه من چیز دیگ میخام

با تموم شدن حرفش با دست دیگش قفسه سینه و شکممو لمس کرد و سرشو برد توی گردنم

گریم گرفتع بود و اشکام پشت هم میومد

- متین ولم کن

+ هیششش

با گزاشته شدن دستش روی قفسه سینم هق هقم بلن شد

شده بودم دنیای مظلوم ک زورش نمیرسه و این دست خودم نبود

یهو انگار ک ب خودش اومده باشه

+ ببخشید ببخشید دنیا نمیدونم یهو چیشد باشه

فقط گریه میکردم

سر خوردم و جلوش نشستم

- فقط برو فقططط بروو

بدون حرف رفت

نمیدونم کجا فقط صداب در خونه رو شنیدم ک محکم بهم خورد...

رفتم تو اتاقم و روی تخت دراز کشیدم

دو ساعت از رفتنش میگذشت و ازش خبری نبود

نگرانی تمام وجودمو گرفته بود...

#part٤٦

شمارشو گرفتم اما جواب نمیداد آخه منم که جایی رو نمیشناسم چطور دنبالش بگردم؟

ساعت نزدیک ۸ بود و هنوز خونه نیومد بود

بهتره برم دور و اطراف رو نگاه کنم شاید اینجا باشه

کاپشن متینو تنم کردم و رفتم که ببینم این بشر کجا مونده که هنوز برنگشته خونه

دور تا دور خونه رو گشتم نبود ولی ماشینش پارک شده بود

مطمئنم رنگم به گچ نزدیکه

هر چی جلو تر میرفتم و ساحل رو نگاه میکردم نا امید تر میشدم

ترجیح دادم داد بزنم

- متیییییییین

بارها و بارها صداش زدم گریم گرفته بود حاضر بودم برگرده و همراهیش کنم اما اینجوری گم و گور نشه

خدایا نوکرتم این دیگه چجورشه؟

رو زانو هام افتادم و بلند گریه میکردم

از رفتنش ۷ ساعت میگذشت

- د آخه کجایی لامصب من هیچکسو ندارم تو بی خبر میری؟

بلند شدم باز هم گشتم اما دریغ از یک نشونه...

کلافه و عصبی حرکت کردم سمت خونه

سرم پایین بود و راه میرفتم که حس کردم صدای ناله میاد

ترسیدم و نمیخواستم برم به اون سمت

ولی به خودم نهیب زدم

دنیا احمق نباش

میخوای باز مثل سگ عذاب وجدان بگیری و هی خودتو بخوری؟

حرکت کردم سمت صدا

هر چقدر نزدیک تر میشدم

ناله ها واضح تر میشد

چند قدم نزدیک تر رفتم

صدا از داخل کوچه میومد

با شنیدن صدای متین

به سمت کوچه ندویدم بلکه پرواز کردم

با دیدن سر و وضعش جیغ کشیدم

- چرا اینجوری شدی؟

با گریه به سمتش رفتم

لباساش خاکی بود و صورت جذابش خونی شده بود...

#part٤٧

تنها شانسی ک داشتم این بود ک گوشیم همراهم بود با گریه و استرس شماره اورژانس رو گرفتم

بوق...بوق...بوق..

× بله؟

بعد دادن آدرس از روی پلاک کوچه منتظر شدم

حدود ده دقیقه بعد آمبولانس اومد
متینو با برانکارد سوار کردن و منم کنارش نشستم
هنوز در جریان نبودم که چه اتفاقی واسش افتاده
و کیا این بلا رو سرش اوردن
بهش سرم وصل کردن و با بتادین زخماشو تمیز کردن
توی آمبلانس متوجه شدم چاقو به شکمش خورده
که باعث تشدید گریم شد
کاش نمیذاشتم بره بیرون
کاش باهاش همراهی میکردم
این فکرا همش تو مغزم بالا و پایین میرفت و عذابم میداد
+ دنیا
- جان دنیا
+ انقد گریه نکن طاقت ندارم
- نمیشه متین تقصیر منه
تو صداش درد فریاد میکشید...
+ بسه دیگ خوب میشم اونوقت باید حرفای الانتو عملی کنی
به جای اینکه حرص بخورم گفتم
- تو خوب شو عملی میکنم
لبخند زد ولی حتی توی لبخندش درد بود
به بیمارستان رسیدیم و بردنش اتاق عمل
من که کسیو داشتم نمیدونستم که متین هم کسیو داره یا نه

فقط میدونستم توی ایران فامیل نداره

نمیدونم چقدر طول کشید که عملش تموم شه فهمیدم که خیلی طولانی بود و تمام این مدت رو من گریه میکردم و هر چی دعا بلد بودم چه نصفه و چه کامل میخوندم

بلاخره عمل تموم شد و اوردنش بیرون هنوز بیهوش بود

دکتر که اومد مثل جت دویدم سمتش

- آقای دکتر چیشد؟

+ نگران نباش دخترم متاسفانه یکی از کلیه هاش آسیب جدی دیده بود که باید برداشته میشد و مشکل اصلی این بود که خون ازش رفته بود که بهش تزریق کردیم و الان باید منتظر باشیم بهوش بیاد

- خداروشکر

+ اینو مدیون توعه که زود رسوندیش بیمارستان در غیر این صورت ممکن بود از خونریزی بمیره چون جای پرتی بوده و کسی اونجا نمیرفته و حواستون باشه مراقب کلیه دیگش باشه که در صورت لزوم سلامتش به خطر نیوفته

تشکر کردم و تا اتاقی که برده بودنش هی به خودم لعنت فرستادم اون به خاطر من یک کلیه از دست داده بود...

#part٤٨

× کجا خانوم؟

- همراه مریضم نمیشه برم داخل؟

× صبر کنید دکترشون بیان

- ای بابا کی میان؟

دکتر× اومدم خانومِ...؟

- مرادی هستم

× بله بفرمائید داخل کم کم باید بهوش اومده باشن

خوشحال شدم و وارد اتاق شدیم

چشماش بسته بود ولی اخم توی صورتش بود

چقدر بهش اخم میومد دلم براش ضعف رفت و قربون صدقش رفتم

ولی رنگ چهرش یکم زرد شده بود

رفتم کنار و دستشو گرفتم

چشماشو باز کرد خواست چیزی بگه اما با صدای دکتر هر دو به اون سمت نگاه کردیم

× خانوم آریامهر لطفا مراقب خودتون باشید چون شما وضعیت الانتون دیگه مثل قبل نیست و باید از بعضی کارها پرهیز کنید بقیه صحبت هارو هم با خانومتون کردم...

و رفت بیرون

این الان چی گفت؟

+ این الان چی گفت؟

- هی اول اینکه به تو گفت خانوم آریامهر ب منم گف خانومت؟

+ فهمیده لزبینیم یا فکر کرده من تی اسم و تو زنمی

به خودم که اومدم بهش خیره شده بودم و لبخند رو لبم بود

چشاش برق زد خندید اما سریع با اخم خندشو جمع کرد مثل اینکه درد داشت

- بمیرم من ببین همش تقصیر منه ولی تا تو باشی به من بخندی

چپ چپ نگام کرد

روی تخت با احتیاط کنارش نشستم

+ حرف دهنتو بفهم و تقصیر توهم نیست چون تو کاری نکردی و اینکه وقتی خرذوق میشی از بکار بردن اون لفظ خندم میگیره خب

- من؟ خرذوق؟ دلتو به چی خوش کردی خانوم؟

حس کردم شیطون شده چون تو چشاش مشخص بود

+ گفتی وقتی برگردم یه کاریو عملی میکنی خانومم

کثافت میخواست منو اذیت کنه سعی کردم حفظ ظاهر کنم

- کدوم کار؟ من اصن اهل عمل نیستم و خانومتم نیستم

+ بریم خونه حالم بهتر شه بهت میگم

برو بابایی نثارش کردم و رومو برگردوندم

دستشو گذاشت روی دستم

+ دنیا؟

- هوم

+ خیلی گریه کردی؟

حتما باید چشام قرمزه و پف کرده اه -_-

- گریه؟ نه باو

+ چشات پف کرده قرمزم هست

بیا درست حدس زده بودم

- امممم یکم

+ خیلی

دستمو دو طرفش گذاشتم و نگاش کردم

- خیلی بیشتر از خیلی؟

دستشو گذاشت رو صورتم و روی لپم حرکت میداد

+ واسه من؟ من که میخواستم اذیتت...

گونشو بوسیدم

- اذیتی نبود الانم استراحت کن ببینم کی مرخص میشی

خواستم بلند شم ولی دستمو گرفت

+ نمیخواستم اونجوری بشه حالم خوب نبود و فقط به تو احتیاج داشتم

تو دلم کیلو کیلو قند آب میشد

- استراحت کن

به سمت اطلاعات رفتم

- ببخشید اتاق دکتر مریضی که شکمش پاره شده بود کجاست اسمشونم نمیدونم

× اقای کاویانی نیستن کاریشون دارید؟

- میخواستم بپرسم کی مرخص میشه مریضمون و داروهاش...

برگه ای رو بهم داد

× عجله داشتن و رفتن و گفتن تا فردا باشید خودشون میان و برگه ترخیص میدن

- مچکر

رفتم و روی صندلی جلوی در اتاق نشستم نمیخواستم برم پیش متین میدونستم برم پیشش نمیخوابه

یک ساعتو توی بیمارستان رژه رفتم که اون بتونه بخوابه ولی تهش دیگ خسته شدم

بسه دیگه یه ساعت خوابید من حوصلم سر رفته

رفتم و یواش وارد اتاق شدم

هنوز چشماش بسته بود

بی سر و صدا رفتم کنارش نشستم

+ اومدی

دستشو از روی صورتش برداشت

- عه بیداری که...

+ منتظر تو بودم خوابم نمیومد و نمیاد

- درد نداری؟

+ درد که هست ولی بهتر از قبله

دستشو گرفتم

- میدونم تقصیر منه

+ بسه دیگه دنیا میگم مقصر تو نیستی بحث سر کارای شرکته

کارای شرکت؟ نمیدونستم از چی میگه

- نمیدونم چی میگی ولی اینو میدونم که اگه نمیذاشتم بری این اتفاق

انگشتشو گگذاشت روی لبم

+ شیششش ایشالا دفعه بعد

چشام گرد شد

- بچه پررو

+ نقطه ضعف دادی دستم الانم اذیتم نکن مریضم

- واقعا حیف که مریضی ها

لبخند زد و چشاشو بست

*

اون شب تموم شد و روز بعد دکتر ترخیصش کرد

از اونجایی هم که پولی نداشتم خودش حساب کرد

با آژانس برگشتیم خونه...

*

متین

از اون روز کذایی به بعد و از روزی که ترخیص شدم دنیا مثل پروانه دورم میگرده و علاوه بر مهربونیاش هنوز مثل قبل تخسه و خودشو نباخته

+ گشنت نیس؟

- نه

+ ولی باید اینو بخوری

یه ظرف پر میوه اورد

چشام شد اندازه بشقاب

- هی چه خبره مگه غذا برا فیل اوردی؟

+ حرف نزن باید اندازه فیل بخوری

به هزار بدبختی همرو توی معدم جا داد

روی کاناپه دراز کشیده بودم و با گوشی ور میرفتم

دیگه سر و صدایی ازش نیومد

- دنیا کجا رفتی

داد زد

+ الان میام

و باز هم ساکت شد

دوباره خواستم صداش بزنم که صدای پاش اومد

- معلومه کجایی

+ بلن شو

یا حضرت خضر

- تو منو گاو فرض کردی یا چی؟

+ بلن شو ناهارتو بخور

کنارم نشست

تو این مدت خودش بهم غذا میداد که بیشتر هم میچسبید

+ د مگه نمیگم بلن شو

- تا دو روز دیگ بشکه میشم ول کن جان ما

+ میخوری یا همرو بکنم تو ک*ونت؟...

#part٤٩

این چند روز گذشت و کم کم میتونستم راحت راه برم و دردم خعلی کم شده بود ولی همچنان خونه بود حداقل برای سلامتی جفتمون بهتر بود باید زودتر برم و به اشکان ابن موضوع هارو توضیح بدم

*

دنیا

با این هفته میشه سومین هفته ای که هانا رفته و من ازش بی خبرم باید از متین میپرسیدم

تو اتاق بود گفت که میره سر وقت لب تاپ که یه سری نقشه رو بررسی کنه

در زدم

+ در لازم نیس ک بیا

رفتم داخل

- شاید لخت بودی

+ بهتره کع

چپ چپ نگاش کردم

- کثیف

+ بگو کاری داشتی

- راستش یه چیزی میخواستم بگم

سوالی نگام کرد

- از هانا خبری داری؟

+ این سه هفته چیزی نپرسیدی فک کردم فراموشش کردی

- اون ک نمیشه ولی بالاخره نمیخواستم تورو ناراحت کنم

لبخندی زد

+ آره خبر دارم تا چند وقت نمیتونه برگرده چون پدرش مریضه و کلی کارش سرش ریخته...

ناراحت شدم از نبودش...

- شماره ای چیزی

+ فقط ایمیل داره

- اوهوم مرسی پس

عقب گرد کردم که برم بیرون

+ میگم اسکایپ بیاد تماس تصویری باشه؟

یه جوری چرخیدم که حس کردم الانه که کمرم رگ به رگ شه

- واقعا؟

+ اگه حالتو بهتر میکنه که از پریشونی در بیای حتما

دویدم سمتش و محکم بغلش کردم و تند تند لپشو بوس میکردم

+ هی هی دنیا بخیه هام آخخخ

- حیححح

پریدم عقب

- ب خدا حواسم نبود

خندید

+ اشکال نداره

خوشحال رفتم تو اتاقم و طبق عادت همیشه با ی لیوان بزرگ چایی رو به روی پنجره نشستم

اگه چند سال پیش بود کلی عکس میگرفتم از این صحنه و فلان ولی الان؟...

تنها عکسارو با متین و هانا دارم

*

فلش بک

اصلا دست خودم نبود ولی با هر حرفشون عصبی میشدم

× دنیاااا

دنیا بمیره دیگ اسمشو نیاری

- ها

صدای داییم اومد که باز روی مخم رژه میرفت

× ها نه و بله بهت یاد ندادن

میخواستم بگم هر چی یاد گرفتم همینجا بوده پس بهتره خفه شی

ولی باز ساکت شدم

رفتم توی اتاق

× مگه بهت نگفتم اتاقو جارو کن

نمیدونم این منو خر فرض کرده یا فک کرده علم غیب دارم

- دقیقا کی بهم گفتی؟

+ همونجا ک میخواستی بخوابی گفتم ها

- گفتی حیاطو جارو کن ک جارو کردم دیگ؟

وقتی دید حواسم جمعه سعی کرد ماست مالی کنه

× خب الان میگم

وات ت فاک؟

بی حرف کاری که گفت رو انجام دادم

و فقط تو ذهنم مرور میکردم یه روز میرمو شما از ترس آبروتون سکته میکنین

صداش میومد که داشت از پسراش میپرسید شام میخورین

رفتم توی اتاق نشسته بود و داشت غذا میخورد

- گشنمه

× همونجه ک پرسیدم چرا گفتی نمیخورم؟

چیییییی؟ بگو که شوخی میکنی و واقعا خودتو خر فرض نکردی؟

- از پسرات پرسیدی نه من

× اومدم ازت پرسیدم گفتی نه

- د میگم نپرسیدی چه وعضشه آخه

و باز هم ماست مالی

× خودت باید میومدی میگفتی

- هه چطور از بقیه میپرسی به من که رسید خودم باید بگم؟

توی دلم گفتم دنیا فک کنم خار داری...

× ب من مربوط نیست برو خودت جا کن

- کم و زیاد شد چیزی نگیا

رفتم و چون شام بود یکم غذا ریختم توی بشقابم خوراک سوسیس بود

نشستم ی گوشه و تا خواستم لقمه بگیرم

× چه خبره این همه جا کرده واسه داییت نمیمونه

باور کنم مامان بزرگمی؟ لامصب تو که بیشتر شبیه نامادریی تازه نامادری از توی عجوزه بهتره

- یکم کمتر میریختم میشد یه لقمه میخوای نخورم؟

× نه بخور

همون یکم غذا رو هم خوب بلد بود زهرمارم کنه ی لقمه بیستر نتونستم بخورم

فردا مهمون داشتیم و قرار بود زرشک پلو درست کنه....

کارای چیدن سفره که تموم شد غذاهارو هم کشیدیم و بردیم

× دنیا

رفتم پیشش

× غذا کمه تو نخور ی تخم مرغ بزن که به داییات برسه...

شنیده بودم میگفتن غذا که کم بیاد اونی که سیره و گشنش نیس مادره نشنیده بودم ی بدبختی اینجا هست که...

- فک کنم کسی که باید از شکمش بگذره واسه غذای بچه هاش تویی

تموم شدن حرفم مساوی شد با فرود اومد دستش تو صورتم

× بی پدر و مادر من درست کردم میگی نخورم؟

و بلند شد رفت

صداشون میومد که میگفتن دنیا کجاست

× سیره بهش گفتم بیاد نمیاد...

#part۵۰

حال

از فکر اون اتفاقا بیرون اومد و به آرامش الانم فک کردم

راستش دلم تنگ شده بود ولی وقتی به کاراشون فکر میکردم پشیمون نمیشدم از اینکه الان اینجام باید تو این مدت کلاس هم ثبت نام کنم واقعا خسته میشم همش تو خونه باشم

صدای متین اومد که داشت منو صدا میزد و با تکون دادن سرم فکرای مسخررو دور کردم

- هوم

رو تخت نشسته لم داده بود

+ منه مریضو تنها گزاشتی و خودت رفتی نشستی ی گوشه؟ آیا این درسته؟ نه میخوام بدونم واقعا درسته؟

پوکر فیص نگاش میکردم

- خب دیگ سلیطه اومدم

(سلیطه به زنای جیغ جیغو میگن😐)

- حالا همچین میگ مریض... خوبه حالت الان خوبه خودت میتونی حرکت کنیا

+ حرف نزن باید الان مجازاتت میکردم ولی قلب مهربونم نمیزاره

- باشه متین باااااشه

خندید و هیچی نگفت

- کی میری بخیه هاتو بکشی؟

+ هنو ک زخمم کامل خوب نشده بعدشم بخیه هاش جذبیه

- عا پ خوبه درد نداری؟

+ نه فقط اون کرمو بیار

رفتم و از جایی که اشاره میکرد برش داشتم

- چی هس؟

+ واسه رد بخیمه

- اووووف دردسر بچه پولدارا رد بخیس

به مسخره گف

+ آره دیگ دارندگی و برازندگی

سری ع تاسف تکون دادم

- دیوونع خب چیکار کنم

+ خب باید برام بزنی

- قلقلکی نیسی؟

+ نه

روی پاش نشستم و دکمه های پیرهنشو باز کردم

از چیزی که دیدم تعجب کردم فک میکردم باند بسته خودش به حرف اومد

+ خب من هاردم و بدم میومد یه مدت هم خارج از کشور زندگی میکردم همونجا رفتم عمل کردم

- رد بخیه هاش

با یادآوری کرم خودم جواب خودمو دادم

- کرم...

+ آره

لامصب مو نمیزد با بدن ی پسر فق بدون عضله بود و تخت بود دیگه

+ میگم دنیا

همونطور که با احتیاط کرم میزدم جواب دادم

- هوم

+ هر کی جای تو بود با وجود این شانسی ک سر راهش قرار گرفته...

فهمیدم منظورش خودش و هاناس

+ قطعا سوءاستفاده میکرد ولی تو...

- خب تو خودت میدونی که من فقط فرار کردم که خودم باشم که آرامش داشته باشم که زندگی کنم

+ واسه همینه به دلم نشستی

خیلی یهویی و ناگهانی سرمو اوردم بالا

- چی

لبخند زد

+ هیچی

با حرص از بین دندونام گفتم

- شنیدم چی گفتی خواستم مطمئن شم

- فهمیدم و باش

حرفی نزدم و بعد تموم شدن کارم کرم رو سرجاش گزاشتم

***

امروز قرار بود تماس تصویری برقرار کنیم

+دنیاااا

- اومدم

رفتم توی پذیرایی و کنارش نشستم

بعد برقرار شدن تماس و دیدن چهره هانا از ذوق بغض کرده بودم

صداش توی پذیرایی پیچید

× سلام غرغروی من

- هانا

× جان هانا؟ خوبی؟

متین دستمو فشار داد متوجه بغضم بود

+ خوبی هانا

× خوبم فدات تو چطوری؟ مراقب این جوجه باشیا

- جوجه خودتی چرا نمیای

چشاش غمگین شد

× نمیتونم تا مدت ها بیام پیشت کلی کار سرم ریخته باباهم که...

- میدونم میدونم

چهرش خسته بود و نشون میداد که راست میگه

× خب چه خبر؟

متین بهم گفته بود حرفی از عمل نزنم هر چند خودم عقل داشتم

- هیچ بی خبر

صدای یه دختر که فارسی حرف نمیزد از پشت خط اومد که باعث رنگ پریدگی هانا و فرو ریختن قلب من شد و این بین متین بی حس و کنجکاو منتظر دیدن اون چهره بود...

#part۵۱

هنوز چهره ای نیومده بود ولی صداش میومد که داشت حرف میزد و دسته پا شکسته میفهمیدم که قربون صدقه هانا میرفت و عشوه میومد

منو متین ساکت بودیم و هانا جوابشو میداد

Hana × I'm talking to my friend now, and then I'm coming to you cute.

(الان با دوستام حرف میزنم و بعد میام پیشت جذاب)

Dokhar × But i want you right now.

(ولی من الان میخوامت)

انگار ما اینجا حضور نداشتیم دختره اومد رو پای هانا نشست

Dokhtar × I need your body, your hands, your lips

(من به بدنت به دستات به لبات نیاز دارم)

و بوسیدش

صدای آروم متین باعث شد حواسم بهش پرت شه

+ دنیا دستم...

- ببخشید

مثل اینکه صدامونو شنید چون برگشت سمت ما

Dokhtar × Hi i'm hana's girl friend

جا داشت بگم رایت اُر لفت (چپ یا راست خودمون) ولی متوجه نمیشد و بهتر بود چیزی نگم

به تکون دادن سرم اکتفا کردم

ولی متین جوابشو داد

+ nice to meet you i'm matin and she is donya

(این تیکه رو قطعا بلدین دیگ☺ خوشحالم از دیدنت من متینم و ایشون دنیا)

× me too & i'm lina

(منم همینطور و من لینا هستم)

ههه منم چی توزم :/

انگار داشت به من نگاه میکرد

× are you donya? Hana loves you so much

(دنیا تویی؟ هانا خیلی دوستت داره)

باید میگفتم منم دوسش دارم؟

- i know

(میدونم)

× she speaks about you more than every thing even more than work

(اون درباره تو بیشتر از هر چیزی حرف میزنه حتی بیشتر کار)

- dont you wanna go?

(نمیخوای بری؟)

Dokhtar × rude

(بی ادب)

- shut the fuck up & go

(خفه شو و برو)

+ هی دنیا

- حوصلشو ندارم اگ هانام کار داره بره نیومدم با این عفریته حرف بزنم

× چرا بهش میگی عفریته؟

- دفعه دیگه حواست ب دوس دخترات باشه

× فک نمیکردم با منم مث بقیه بی عصاب باشی

نمیدونم چرا ولی ناخودآگاه جواب دادم

- فقط با متین با حوصله ام

متوجه خوشحال شدت متین شدم برق چشاش و لبخند روی لبش از صفحه کوچیکی که تصویر مارو نشون میداد مشخص بود

ساکت شد

× دنیا

با رضایت تکیه دادم به مبل و یکم وجب دیگ رو پای متین بودم

دلم خنک شده بود بدون اینکه بدونم حرصم از چی بود

× ما باید تنها حرف بزنیم

- تو اگه خیلی برات اهمیت داشت تو این سه هفته بهم زنگ میزدی

× میخوام باهات تنها حرف بزنم

- یا با متین یا هیچی

× کی انقد گستاخ شدی

- از وقتی فهمیدم همه مثل هم بی معرفتن

و اضافه کردم

- بلانسبت متین

طی این مدت اصلا برنگشتم سمت متین ولی حواسم بهش از اون صفحه کوچیک بود

× من باید برم پیش لینا شنیدی که چی گفت

- مثل یه جور اهنربا زیرخوابارو پیدا میکنی و جذب میکنی طرف خودت

× مثل تو؟

مثل من؟

حرفش تو مغزم اکو میشد

مثل تو...

مثل تو...

مثل تو...

من کی رفتارم بد بود که فکر کنه هرزم؟

صداش میومد

× مثل تو که تا دیدی متین قیافه داره چسبیدی بهش؟

ولی من اصلا اینجا نبودم

+ هانا دهنتو ببند اگه میدونستم اینجوری گوه میزنی عمرا اگه تماس میگرفتم فکر میکردم دنیا با دیدن تو یکم روحیس عوض میشه اما تو عوضی تر از همیشه دوس دخترتو اوردی و حالام...

حرفشو ادامه نداد

+ اگه جلوم بودی الان اونی که زیرخواب بود تو بودی رفیق من اینجوری بود؟

× من متاسف...

جملش کامل نشد چون متین تماسو قطع کرده بود...

#part٥٢

هیچ حرفی بینمون رد و بدل نشد

دلم میخواست بمیرم

آره

درست بعد مدت ها به یه نفر اعتماد کرده بودم

دلبسته بودم

تکیه کرده بودم

و حالا اون یه نفر مثل همه قبلیا ضربشو زد

نمیدونم چقدر بی حرف به زمین خیره شده بودم ولی با حس اینکه تو یه آغوش گرم رفتم حواسم پرت شد

دلم شکسته بود

- حس میکنم دیگه به هیچکس نمیتونم تکیه کنم

انگار رسیده بودم لبه پرتگاه

جایی که نمیتونستم برگردم عقب

راهی برای جلو رفتن هم نبود

تنها تواناییم افتادن روی زانوهامه

و از ته دل زار زدن

تا جایی که جون بدم...

+ من...

- با تموم این حسا هنوز وقتی بغلم میکنی حس میکنم یه حامی دارم جلوی همه اون آدما حس میکنم یه امید دارم ی جای گرم نرم برای دوری از سرما

بوسه ای که به موهام زد آرومم کرد

+ خودم سپر همه بلاهات میشم دنیا نمیخوام اینجوری باشی

- چطور مطمئن باشم توهم یه روز بهم نمیگی زی

انگشتش روی لبم نشست و نذاشت اون کلمرو بگم

+ من حتی وقتی واسه حرص هانا گفتی " به جز متین" چیزی نگفتم چون دلم میخواد تو آروم باشی

انگشتشو بوسیدم و دستشو گرفتم بین دستام

- واقعیت رو گفتم

منو از بغلش بیرون اورد و نگام کرد

+ به جز من؟

- به جز تو...!

نمیدونم چرا این رفتارشو داشتم

از حرص هانا؟

واسه گول زدن خودم؟

یا هر چی...

متوجه جلو اومدن سرش میشدم ولی هیچ حرکتی نمیکردم

+ دنیا اگه میخوای عقب بکشی بهتره همین الان یه کاری کنی

فقط به گفتن یه کلمه اکتفا کردم

- نه

سرش هی نزدیک و نزدیک تر میشد ولی من ثابت بودم

+ دنیا خواهش میکنم

منتظر نگاهش میکردم

وقتی دید منصرف نمیشم خودش عقب کشید

سرشو عقب تر برد

- چرا

*

متین

- لعنتی نمیتونم حس میکنم دارم ازت استف...

حرفم با قرار گرفتن لبای دنیا روی لبام نصفه موند

خواستم عقب بکشم ولی دستش پشت گردنم بود

هر چقدر هم قوی باشم

جلوی غریزمو...

پیش کسی که با تمام وجود دوسش دارم نمیتونم بگیرم

آره من به بودنش معتادم

از کنارم بلند شد و روی پام نشست

بخیه هام یکم درد میکرد ولی مهم نبود

دستامو روی کمرش گذاشتم

طبق اون فکرایی که قبل از خواب میکردم

تصور بوسیدن دنیا

و حدس میزدم با توجه به روحیش ملایم نبوسه

الانم ملایم نمیبوسید انگار حرصشو داشت با بوسیدنم خالی میکرد

عقب کشید

+ این واسه هانا نبود واسه خودت بود

و کنارم نشست

هر دو نفس نفس میزدیم

اون بدون لبخند بود و من با لبخند

+ بخیه هات درد گرفت روی پام دراز بکش بهشون فشار اومده

- از کجا فهمیدی

+ از گازی که از لبم گرفتی و اخم چهرت

ابرو هام بالا پرید

+ دراز بکش دیگه

کثافت داشت دستور میداد

- وحشی

زبونشو در اورد

+ خودتی

دراز کشیدم روی پاش

اون به رو به رو نگاه میکرد و من به اون

+ خوردیم

- نه الان کاریت ندارم اون مال اون موقه بود

خندید و بهم نگاه کرد

+ چش سفیده پررو

خندیدم ولی با درد شکمم سعی کردم جلوی خندمو بگیرم

دستشو توی موهام حس کردم

لبخند روی لبم شکل گرفت و چشمامو بستم

*

دنیا

به متین که روی پام خوابیده بود نگاه کردم

اینکه میگن وقتی آدم میخوابه مظلوم میشه واقعا همینطوره

خوابیده بود ولی من همچنان دستمو توی موهاش میکشیدم...

#part٥٤

+ دنیا

آیی خدا حس میکنم گردنمو گچ گرفتن چقد درد میکنه

+ دنیا خانوم؟

یک چشممو باز کردم

- گردنم درد میکنه

با لبخند جواب داد

+ اگه منم اونجوری بخوابم گردنم خشک میشه خب

- گشنمم هس

خم شد و لپمو بوسید

+ بلن شو تا فردا قراره چرت و پرت بگی

- میگم متین

+ هوم

- تو پریودم میشی

چشاش گرد شد و خشکش زد

+ این دیگ چه چرتیه که میگی؟

- بعد با همون نوار بهداشتی تامبوی استایل میری بیرون؟

با خنده ادامه دادم

- فک کن وقتی عصبیی مردم میگن اه خوبه این پسره اگ دختر بود مطمئن بودیم پریوده شونه هاش از خنده میلرزید

+ بلن شو بلن شو

دستمو گرفت و خواست بلندم کنه

- گردنم خشک شده

انگار کلافش کرده بودم

+ بیا خیسش کنم

- اوممم ینی میگی خوب میشه؟

انگار فهمیده بود اثرات خوابه

+ دنیا خول شدی بلن شو دیوانم کردی

- اصن برا چی بلن شم؟

+ سر جای من نشستی

سریع بلن شدم واستادم و گردنمو ماساژ میدادم

- بیا خسیس اینم جات

انگار ویندوزم بالا اومده بود کم کم اخمام رفت تو هم و نیش متینم هی باز و بازتر میشد

- متین میکشمتتتتت

با داد من شرو کرد ب دویدن

ولی با توجه ب سرامیکی بودن کل خونه هی سر میخوردیم

+ آخ آخ آخ

چن قدم جلوتر یهو خم شد

حیح این شکم پاره بوده که..

- حیححححح متین چیشدی بمیرم من غلط کردم خدا

شکمشو گرفته بود و خم شده بود و هیچی نمیگف

رفتم و کنارش نشستم

- متین؟

- خوبی؟

- بریم بیمارستان؟

- بخیه هات چیزی شدن؟

همه اینارو تن تن پشت هم میگفتم

اسممو زمزمه کرد

+ دنیا

- جان

تو یه حرکت یهویی درازم کرد روی سرامیکا و روم خم شد

- متین خوبی؟

+ آره فق یکم درد داره

و شرو کرد ب بوس کردن گردنم

جیغم رفت هوا!

- جان جدت بس کن

شکمم قلقلک میداد!

دیگه واقعا داشتم جون میدادم از خنده!

- متین کاریت ندارم توروخدا

دیگه قلقلکم نمیداد و نمیبوسید

- آخیششششش داشتم میمردما

+ خدا نکنه

همچنان سرس توی گردنم بود و نفس میکشید

- نظرت چیه بری عقب تا نزدم تو سرت الحمد ... سرت ک بخیه نداره

خندید ک قلقلکم اومد

- هَح هَح برو عقب توروخدا

گردنمو بوسید

اما اینبار جوری نبوسید ک قلقلکم بیاد

حس کردم گردنم بکم نمناک شد

و بیخیال جلوم نشست

- ینی حیف حیففففف که شکم پاره ای

خندش گرف

+ چی ام

- شکم پاره

+ اونی احیانا به کسی نمیگن که خعلی گشنس و هر چی میخوره سیر نمیشه

- خفه شو

با خنده بلند شد و دست منم گرفت و بلندم کرد

- خیلی پلشتی

+ دیگه فحشی هس که بهم نداده باشی؟

زبونمو در اوردم

- یادم اومد میگم

به سمت اتاقم راه افتادم

- میرم حموم

+ من باید برم شرکت

واستادم

- بتمرگ هر وقت کامل خوب شدی برو

+ دنیا...باید

هوف کلافه ای کشیدم

- مراقب خودت باش زودم بیا

+ چشم

لبخند نشست روی لبم

**

چند روز از شروع رابطم با متین میگذره اما هر بار که فکرم سمت هانا میره قلبم درد میگیره

خیلی وقت بود تلگرام نرفته بودم

نتمو روشن کردم و پی امامو چک کردم

هانا اومده بود پی ویم

تا ۱۰PM!

هنوز اسمش همون بود

"Hanam💕✨"

یادم باشه عوضش کنم

پی اماشو بخونم؟

نخونم؟

چپم باو میخونم

بدبختیه فضول بودن همینه

* دنیا من واقعا متاسفم اون حرفو زدم*

باید راجع به لینا بهت توضیح بدم

چطور تونستی وقتی نیستم با متین رل بزنی؟

خواهش میکنم اومدی جواب بده

عصبی شدم از اینکه متین رو استثنا کردی و من رو نه

فقط امیدوارم ببخشیم

دلم برات تنگ شده

قول میدم بیام و همه چیو جبران کنم

همه چی مثل قبل میشه غرغروی من💔😒

دوستت دارم

غرغروی تو؟

دوسم داری؟

دلت برام تنگ شده؟

بچه نبودم که تصمیمام از کم عقلی باشه

شاید تصمیم رل زدنم با متین از عصبانیت بوده باشه ولی درست بود!

اما اون چی؟

متین چرا هیچی نگفت؟

اونم تا تهش هست؟

عصبی تر از همیشه دستمو کردم تو موهامو کشیدمشون

+ نکن اونا مال منه...

#part۵۵

برگشتم سمتش

+ موهاتو میگم

قبل از اینکه حرفی بزنم گفت

+ ینی همه جات

- ما یه گوهی خوردیم باهات رل زدیم حالا هر چی میگم و هرکار میکنم بگو مال توعه ها اومد و کنارم نشست

+ چون مال منه

- بیشین بینیم باو اینق ک تو منو واس خودت میدونی من تورو واس خودم نمیدونم

+ د لامصب الان باید صحنه رمانتیک بسازی چرا میرینی؟

خندم گرفت ولی خودمو هُل نشون دادم

- حیح گن زدم؟

+ ریدی بابا ریدی

- آقا حساب نیس از اول

خندید و منو تو بغلش فشرد

- متین

+ جان

- میخوام تو بغلت له شم

سرشونمو که لخت بود بوسید

+ ابراز علاقتم مث خودت عجیبه

- ولم کن

+ چی

جدی گفتم

- میگم ولم کن

دستشو از دورم باز کرد بلن شدم جلوش واستادم

متعجب و مات فق نگام میکرد

روی پاش طوری نشستم که یه پام ی طرف بود و پای دیگم ی طرف

تکیه داده بود به مبل

سرمو رو شونش گزاشتم و دستامو رو قفسه سینش

- بغلم کن

+ دیوونه ای به خدا

خندیدم

+ اونجا نخن

- چی؟

+ میگم اونجا نخن نفست میخوره

- مگه چی میشه

و نفسمو فوت کردم

+ باو تو ب گردنت و گوشت و کمرت و پاهات و پهلوهات و شکمت حساسی من ب اون ناحیه ولی ناکس تو ک ب همه جات حساسی

شونشو گاز گرفتم و تو اون حالت میخندیدم

+ هووووف

و هوف گفتنش همانا و پرت کردن من روی مبل و خیمه زدنش روم همانا

- عح حواسم نبود خب

+ ده دفه گفتم بهت

- دروغگو

+ حالا واسه من کنتور شده

(شنیدید که میگن دروغ کنتر نمیندازه)

- من واست همه چی میشم

+ الان باید خانوم خونه باشه

- اقا ب خدا سخته کار سخ سخ نداشتیم دیگ

بی توجه به شوخیم به چشام خیره شده بود و نگاهش بین چشام و لبام تو رد و بدل بود

- نه متین الان نه

+ آره

- گشنمه

+ لبام

و هی جلوتر میومد

- کار دارم

اگه حرف میزد لباش به لبام میخورد

+ این کارت مهم تره

چشامو بستم

منتظر بودم گرمی و خیسیشو حس کنم ولی...

صدای زنگ خونه بود

با چشم بسته نیشم باز شد

+ خرمگس معرکه بمونه پشت در میفهمه این موقه اومدن ینی چی

چشام باز شد

- نححححح

با لبخند پلک زد و خواست بیاد جلو که صدای باز شدن در اومد

جفتمون از جا پریدیم

کسی که کلید نداشت

چطور یه نفر اومد داخل

با یادآوری چیزی برگشتم سمت متین

اونم نگام میکرد

همزمان باهم گفتیم

- نححح

#part٥٦

با لبخند اومد جلو و سلام کرد

- متین من میرم بالا ایشون رفت صدام کن

دستشو دورم حلقه کرد

+ تو جایی نمیری کسی که باید بره بیرون ایشونه

صدای شخص چهارم شوک دومو بهمون وارد کرد که به سختی سلام کرد

× سالام

- هولی فاک اینم اضافه شد...

+ دختره ok go out of my house right now

(باشه از خونم برو بیرون همین الان)

× دختره why???

(چرا؟)

- وای و ک*ر خر

cuase you hurt my wifeدختره ×

(چون شما خانوممو اذین میکنین)

no i'm good girlدختره ×

(نه من دختر خوبی ام)

- ارواح عمت

what???دختره ×

هانا به جای ما جواب داد

nothing sweetهانا ×

و برگشت سمت من

× پی امامو میخونی و جواب نمیدی اومدم حضوری عذر بخوام

- حرفی ندارم من

× فقط ده دقیقه

کلافه سرمو تکون دادم و متین با فشردن من تو بغلش بهم قوت قلب داد

- روالع

و به سمت اتاقم حرکت کردم...

توی اتاق رو ب روی هم واستاده بودیم

× میشه بغلت کنم؟ دلم واست تنگ شده

- خیانت نمیکنم به متین و اینکه به عنوان رفیق هم بعد...

× دنیا من عصبی شدم لعنتی چطور تونستی تو نبودم انق زود فراموشم کنی؟

- فراموشت کنم؟ معلومه چی میگی؟

× من میخواستم برگردم حسمو بهت بگم یه عروسی بگیرم...

- چی زدی هانا؟ ما رفیق بودیم

× تو واسم رفیق نبودی

- اصن اینارو ولش با لینا میخواستی بیای؟

× نمیزاری توضیح بدم

- به هر حال هر چی بگی توضیح اضافه اس من الان متعهدم بهتره بیخیال شی و آب تو هاونگ نکوبی

راهمو به سمت در کج کردم

ک دستمو محکم گرفت

- ولم کن هانا

تو کسری از ثانیه منو چرخوند و محکم بغلم کرد

داد زدم

- د میگم ولم کن لاکردار

× هیششش فق یک دقه

و با برخورد لباش ب لبام داغ کردم

هر کار میکردم ولم نمیکرد

فقد برای چند ثانیه ولم کرد که بعدش چسبوندم ب دیوار و محکم نگهم داشت و با ی دستش سرمو نگه داشت

تلاشام بی فایده بود از اون ضعیف تر بودم

همونطور که اشکام میومد ثابت واستادم ک خودش بیخیال شه

***

متین

با دادی که زد لینارو ک چسبیده بود بهم و داشت سعی میکرد لاس بزنه رو کنار زدم و ب سمت اتاقش حرکت کردم

که جلوی راهمو گرفت

× hey where are you going?

(هی کجا میری)

محکم گرفتمش

- listen! Just shut down your fucking voice and sit there ok?

(گوش کن! فقط صدای لعنتیتو ببر و اونجا بشین)

× oh so rude i just wanna talking to you

(اوه چه بی ادب من فقط میخوام که باهات حرف بزنم)

- shut the fuck up now

(فعلا خفه شو)

و به سمت اتاق حرکت کردم

معلوم نیس این هانا چه گوهی میخوره

درو باز کردم و تا خواستم جمله توی ذهنمو بلند بگم

با دیدن صحنه رو به روم...

صدای لینا از پشت سر روی مخم بود

× such a wow so romantic!

(معنیش ضایش دیگ 😐)

- خوش میگذره؟

#part۵۷

دنیا

با شنیدن صدای در و پشت سرش صدای لینا و متین هانا

عقب کشید

× اگ مزاحم نمیشدی داشت خوب پیش میرفت

- دهنتو ببند هانا

به سمت متین رفتم

- نمیومدی معلوم نبود چیکار میکرد

بدون اینکه بهم نگاه کنه رو به متین گفت

+ به حرمت رفاقتمون الان دهنت سالمه وگرن پارش میکردم یالا با این هرزه گمشین بیرون

رفتم تو بغلش ی دستشو دورم حلقه کرد ولی همچنان روی صحبتش با اونا بود

+ با شما بودم خونمو نجس کردین

× چقدم که تو نماز میخونی ک مهم باشه

+ زیر تو برینن نجس نمیشه؟ربطی ب نماز داره

شت قشنگ رید بهشون!

هانا بی حرف دست لینارو گرفت و به سمت در خروجی رفت

یاد ی چیزی افتادم

- کلیدا

+ لازم نیست قفلو عوض میکنم

صداش اومد

× نمیخواد کلیدارو میزارم روی میز

صدای بسته شدن در نشونه رفتنشون بود

+ چرا نیومدی بیرون؟

- تا خواستم بیام اینکارو کرد ولمم نمیکرد ی ثانیه ولم کرد ک داد زدم وگرن همونم...

دستشو گذاشت رو لبم

+ هیش بیخیال رفتن دیگه

- خعله خب

رفت توی اتاق و روی تخت دراز کشید

+ بیا اینجا

رفتم کنارش و روی دستش سرمو گذاشتم

دعوتیم lgbt+ برای پنجشنبه شب پارتی

برگشتم سمتش

- میریم؟

+ پارتی باشه و نریم؟

سرمو گذاشتم سر جای اولش و بدون هیچ فکری شروع کردم به حرف زدن

- پارتی لازم نداریم البت قبلش میرفتی چن نفرو میدیدی حال میکردی الان ی نفرو میبینم بسه برا من

همونجوری ک دستش زیر سرش بود برگشت سمت من و محکم بغلم کرد

+ زبونتو کجا قایم کرده بودی؟

- تو دهنم بود والا

+ خول

- چل

خندید و هیچی نگفت به حال الانم فکر میکردم که خوابم برد

*

*فلش بک

× دنیا بیا ناهار

باشه ای گفتم و به کارم ادامه دادم

ده ثانیه نشده بود که صداش بلند شد

× بیا ناهار سرد شد

- میام دیگ

دوباره صدام زد که عصبی کارمو ول کردم و رفتم سر سفره...

بعد کلی گیر دادن و اینکه ده دفه منو فرستاد توی اشپزخونه سر غذا چون هر دفه ی چیز یادش میومد غذامو کوفت کردم

- دستت درد نکنه

محل نداد

داییم بهش گف

× تشکر کرد مامان

جواب داد

× خودم فهمیدم

بی تفاوت بلن شدم

صدای داییم اومد

× دستت درد نکنه مامان

و جواب مامانش

× نوش جونت پسرم

و تشکر زندایییم

× ببخشید دیگه نشد غذای بهتر درست کنم نوش جونت

ناهار چی بود؟

زرشک پلو با مرغ

غذای بهتر؟

حتی جواب منم نداد اونوقت...

#part۵۸

+ حاضری؟

- آره

با ماشین راه افتادیم سمت ویلا

- من کسیو میشناسم؟

+ منم فقط یک نفرو میشناسم

- اونجا ولم کنی با لگد میوفتم با جونت وقتی برگردیم

خندید و دستمو گرفت و گزاشت روی پاش...

ایستادن ماشین و صدای آهنگ نشون دهنده رسیدنمون بود...

توی پارکینگ ماشینو پارک کرده بود

+ بپاش پایین

- باش :|

صدای آهنگ تا اینجا میومد حیاط سنگ فرش شده بود و جون میداد شب بیای توش با عشقت قدم بزنی

+ حال میده توش باهم قدم بزنیم

- تله پاتی میدونی چیه؟

خندید و سرشو تکون داد رفتیم داخل که یه نفر اومد جلو شروع کرد خوش آمد گویی و حال و احوال

یک نفر دیگه هم اومد و کاپشن و شال منو و پالتو متینو گرفت و برد

با متین شروع کرد بحث کردن

متینم همونطور ک دستش دورم حلقه بود حرف میزد انگار ن انگار من حوصلم سر میره

رو پنجه پام بلن شدم و در گوشش گفتم

- من میرم جای میز زود تمومش کن بیا پیشم

+ واستا یکم دیگ باهم میریم

- تو زود بیا

سرشو تکون داد!

رفتم سمت میز و بعد برداشتن ی جام ی گوشه رو مبل نشستم

متین بعد پنج مین حرفاش تموم شد و اومد و اونم ی جام برداشت و کنارم نشست

منو کشید تو بغلش

- برو پیش همون

+ من خانوم دارم چرا برم پیش اون؟

زبونمو در اوردم ولی جیغم رفت هوا

- ایی وحشی کی زبون گاز میگیرع

+ من

چپ چپ نگاش کردم و به کسایی ک میرقصیدن خیره شدم ی گروه وسط بودن ک هماهنگ میرقصیدن و رقصشون هم باحال بود

چشم چرخوندم که با دیدن هانا و لینا که داشتن حرف میزدن عصبی شدم

- مار ع پونه بدش میاد...

+ تو پارتی مردم سبز میشه

برگشتم سمتش

- دیدیشون؟

+ آره

بی حرف به نگاه کردن ادامه دادم

+ برقصیم؟

- بلد نیستم

+ الان آروم میشه

- ع کجا میدونی؟

+ دختره داش غر میزد رفت بگه ارومش کنن

همون لحظه آهنگ آروم شد

جام خالی رو از دستم گرفت و با جام خالی خودش گذاشت رو میز

و بعدش دستمو گرفت گرفت و برد وسط

به چشاش خیره بودم و خودمو هماهنگ باهاش تکون میدادم

+ میدونی چند وقته باهمیم؟

- ۱۰ روز دیگه میشه ماهگرد دوممون

+ میدونی هر روز حسم بهت عمیق تر میشه؟

- آره چون منم

از خودشیفتگیم خوشش اومد لبمو بوسید

- بی تربیت

دوباره بوسید

- خر

خواست ببوسه ک لبمو بردم تو دهنم

- گمشو غلط کردم

با لبخند به دور و اطراف نگاه میکرد

منم نگاه میکردم ولی هر از گاهی هم به متین خیره میشدم ولی اون انگار اینجا نبود حواسش جای دیگ بود

مسخرگی رقص وقتی شد و پارتنرا باهم عوض شدن

با ی نفر دیگ ک تامبوی استایل بود میرقصیم که آهنگ تموم شد

متین نبود و هر چی با چشم دنبالش میگشتم انگار آب شده بود و رفته بود تو زمین

× رلش تویی؟

برگشتم سمت صدا

از دیدن قیافش شوکه شدم...

#part۵۹

چقد شبیه متین بود

× متینو میگم

همچنان مات بهش خیره شده بودم

دستشو گذاشت کنار صورتم

× خوبی

انگار برق ۱۰۰ ولتی بهم وصل شده باشه

(بعله میدونم طرف میمیره سوتی نگیرین *~* اغراق بود)

وقتی دید تکون خوردم متعجب و با یه لبخند که توی چشاش بود پرسید

× چیشد

- هیچی هیچی

دستمو گرفت و دنبال خودش برد

- ولم کن

× نمیخورمت بیا

- ب غریبه اعتماد کنم؟

- نق نزن دو دقه

خود به خود ساکت شدم

برد توی حیاط

- هی من سردمع

خواست بغلم کنع

- ع سرما بمیرم خیانت نکنم

پوزخند زد و چیزی نگفت

به جرئت میتونستم بگم از متین خوشگل ترع ولی متین من چیز دیگع ای بود

× کو متین؟

حواسم جمع شد

- از کجا میشناسیش؟

× لازم به آشنایی نبود

متوجه حرفش نشدم

- میدونی کجاست؟

× رل توعه

- خب؟

× باید بدونی کجاست

هیچی نگفتم

ینی چیزی نداشتم که بگم

× من میدونم کجاست تو میدونی؟

- ایسگا گرفتی؟

اصن واسه چی اوردیم بیرون؟

هیچی نگفت

دوباره دستمو گرفت و دنبال خودش کشید

- پووووووف کجا؟

× جایی ک متین رفتع

حرکت کرد سمت پشت ویلا

ترسیدم

- از کجا معلوم متین اونجاست؟

× ن دزدم ن حشری

جمله ای که هانا تو دیدار اول گفت

- باور کنم؟

× شرط ببندیم؟

- ک چی؟

× بود و نبودش

- وقتی ب گام دادی شرط بخوره تو سرم

لپمو کشید و خندید

ولی جدی شد

× متین نبود هر چی بگی ولی اگ بود هر چی بگم

سرمو تکون دادم

و دنبالش رفتم

خیلی ویلا بزرگ بود و از بین درختا کلی راه بود

حس کردم صدا میاد

هر چی نزدیک تر میشدیم صدا بیشتر میشد

انگار میدونستم چی قراره ببینم

ولی...

فکر کردنم با دیدن صحنه رو به روم نصفه موند

پاهام سست شد و اگر اونی ک شبیه متین بود منو نگرفته بود افتاده بودم

هنوز متوجه ما نشده بودن...

#part٦٠

× حالت خوبه؟

هیچی نمیتونستم بگم

پسش زدم و دویدم سمت ویلا

صدای پاش از پشت سرم اومد

و بعد دستمو کشید

× معلومه چیکار میکنی؟باید بری جلو

- نمیخوام به روش بیارم

× خر یا الاغ؟

- میخوام ببینم چطور روش میشه تو روم نگاه کنه میرم ی آب به صورتم بزنم

دسمو ول کرد رفتم داخل

دسشویی کجاست؟

× بیا من میگم

انگار فهمیده بود نمدونم کجاست

دنبالش رفتم و بعد شستن صورتم یکم بهتر شدم

× خوبی؟

بغلش کردم

کپ کرده بود

- میدونی به این نتیجه رسیدم من بغلت نیومدم که فک نکنه خیانت کردم ولی اون ته باغ داشت واقعا خیانت میکرد

دستشو دورم حلقه کرد

× بیخیال

- بغلم واسه کمکت بود

ولش کردم و رفتم توی سالن

ی کاغذ اومد جلوم

× اینو بگیر باید بهت بگم قضیه چیه

گرفتمش و تشکر کردم کاغذو تو جیب کوچیک شلوارم گذاشتم

برگشتم و سمت مبلی که اول نشسته بودم رفتم

متین نشسته بود و بیخیال به رقص نگاه میکرد

+ کجایی تو؟

حس نفرت خاصی داشتم

- دشویی داشتم خو

خندید و دستاشو باز کرد به معنی اینکه بیا بغلم

با انزجار رفتم نشستم

- تو یه ساعته کجایی؟

بدون اینکه هول کنه و استرس داشته باشه گفت

× یکی ع بچه های شرکتو دیدم رفتیم تو ماشینش نقشه نشون بده و حرف بزنیم اینجا شلوغ بود نشد بهت بگم

گونمو بوسید

+ ببخشید اگه نگران شدی

با همون لبایی بوسیدم که داشت یه دختره دیگرو میخورد...

بهش خیره شدم

داشتم دنبال یه حرف نگفته

یه عذاب وجدان بزرگ

یه حس بد

یا هر چیز دیگه ای میگشتم

ولی هیچی نبود

بیخیاله بیخیال

کاملا نرمال

+ به چی نگاه میکنی

سعی کردم عادی باشم

- به نامزدم

+ شوهرت

نه در واقع به یه حروم زاده

- فعلا نامزدیم

حرفی نزد

نبایدم بزنه

باید از خداشم باشه

- کی میریم خونه؟

+ گشنت نیس؟

- یه چیزی خوردم

صدای یه نفر باعث شد حرفمون نصفه بمونع

× معرفی نمیکنی متین جان؟

وضعیت من و متین:

متین تکیه داده به دسته مبل من تغریبن تو بغلش دستام رو قفسه سینش و دست اون دور کمرم

شناختمش این همون دختریه که ته باغ بود

- شما؟

با لبخندی که سعی در حقیر کردنم داشت

× من...

+ مهدیس عزیزدل بندس

متین بود که جملشو کامل کرد

حقا که هردوتون کثیفین

ابرومو بالا انداختم

- عح؟

در گوشم گفت

+ خب توعم عشقمی

میدونستم جرا بلن نمیگه

مهدیس× شما؟

- متین میگه شوهرمه من میگم نامزدم

انگار متین راضی نبود از اینکه اینو گفتم

به دختره نگاه میکردم که عصبی ابرو بالا انداخته بود

× متین جان نگفته بود نامزد داره

- لزوم نداشته حتما؟

× آره متین؟

متین عصبی بهم نگاه کرد و با لحن خاص رو به مهدیس گف

+ ما داشتیم میرفتیم دیگه

مهدیس سرشو تکون داد و رفت

- چه ساده

+ چی چه ساده

شت بلن فک کردم

واسه اینکه ببینم کجا میره گفتم

- برو با دوستت خدافزی کن لباسمونم بیار بریم

با ذوق سری تکون داد و رفت

اروم دنبالش راه افتادم

سر راهش خعلی محسوس از کنار مهدیس رد شد و بهش علامت داد ک دنبالش بره

سمت راه پله رفتن

میخوان برن بالا؟

وقتی رفتن زیر راه پله جوابمو گرفتم رفتم نزدیک و گوشمو تیز کردم

× این هرزه کیه؟

به من گفت هرزه؟

+ بیخیال خوشگل من یکم صب کنی همه چی حل میشه خب؟

× متین میخوام خفش کنم

+ هیششش حرص نخور

صدایی نیومد ک متین گف

+ لباتو اونجوری نکن خب میخام برم نمیشه دوباره بخورمشون

× چرا ی کوچولو میشه همینجا

با شنیدن صدای ملچ مولوچ دلم میخواست هردوشونو سقط کنم

دستم کشیده بود و صدای اونی که شبیه متینه

× احمق اگ بیاد ببینتت چی؟

- ولم کن ب ت چ؟

یادم اومد تو ذهنم اصن اسمشو نمدونم

- اسمت چیه؟

خندید

× مسیح

- عاا

جدی شد

× برو رو مبل بشین تا اون کص کش برگرده

- نمیخوام

عصبی از کمرم گرفت و دنبال خودش برد و وقتی منو نشوند واستاد تا ببینه متین نزدیک میشه یا نه و وقتی متین اومد رفت

+ بریم

صورتش سرخ بود و کبودی نامحسوس روی گردنش

- چرا قرمزی؟

هول شده بود

+ تند راه رفتم

- انق دیر کردی بعد؟

+ قبلش داشتم خدافزی میکردم

پوزخند زدم

- گردنت رفته تو در؟

ترسیده دس کشید ب گردنش

+ چیشده مگ؟

- هیچی شوخی کردم

چپ چپ نگام کرد

به خاک سیاه میشونمت متین

تا خونه هر چی گفت خلاصه جواب دادم و سعی کردم باهاش دمپر نشم چون عصبی بودم و وقتی عصبی ام جلوی خودمو نمیتونم بگیرم...

*

چند روز از اون اتفاق میگذشت و متین خیلی کم خونه میومد و هر بار نزدیک میشد من خستگیو بهونه میکردم اونم بی حرف عقب میکشید

امروز دومین ماهگردمون بود

ماهگرد اول من یادم نبود ولی متین کلی رمانیک بازی کرده بود

امروزم یادشه؟

زنگ زدم به متین

*

متین

- دلم میخواد یه لقمه چپت کنم

با ناز خندید

دلم واسه لونديياش میرفت

- اینجوری نکن الان تو شرکت کاری ع دستم برنمیاد

و تو بغلم باس*شو فشار دادم

× آیی وحشی نکن

- من وحشی ام؟

× نه آقامون خانومت وحشیه

و دستشو گذاشت رو قفسه شینم نقطه ای که کبودش کرده بود

خوش شانسیم این بود دنیا این مدت مانع نزدیکیمون میشد وگرن میفهمید

با صدای زنگ گوشیم گوشیو برداشتم مهدیس سرش تو گردنم بود و همونطور که میخورد رو گردنم لب ز

د

× اگ اون جندس جوابشو بدی میرم پارش میکنم

خندیدم

- چه وحشی شدی تو

نفس میکشید و هیچی نمیگفت

- مهدیس بسه طاقتم تموم شه ویط شرکت

× اووووم دلم میخواد

باز گوشی زنگ خورد

- سمجه جواب بدم؟

× زود قطع کن میخوام با عشقم تنها باشم

بوسی از لبش گرفتم و تماسو برقرار کردم

- الو

+ جواب نمیدی چرا؟

- تو ی جلسه مهمم

+ کی میای خونه؟

- آخر شب سرم شلوغه

هیچی نگف

- کاری...

+ خدافز

و قطع کرد

- دختره کصخل شده

× به کی*رت

- زیاده روی نکن دیگ گناه داره

دستمو از دورش باز کرد

- کجا؟

× دیگ پیش من ازون خراب دفا میکنی؟

اه باز شرو شد خوشش نمیومد ازش دفا کنم

- ن گلم دفا نکردم گفتم بهتره با بحث درباره اون حسمون خراب نشه

انگار رام شده بود

خودش اومد و چسبید بهم

× متین دارم له له میزنم واسه ی رابطه مث اون شب ته باغ فق اینبار رو تختمون

چشام گرد شد

- خوبه همین دو روز پیش

× بازم میخوام

- باشه خانومم

× کی کار اونو تموم میکنی

- گفتم بحث نکنیم اصن یک ساعت دیگ کار شرکت تمومه میریم خونت تا شبم پیشتم

× جووووون

و لبشو روی لبم گذاشت

*

پس یادش نبود

بهتربن وقت بود زنگ بزنم ب مسیح

شماره رو قبلا سیو کرده بودم

× بله

- سلام...

قرار رو همین امروز گذاشتم و از اونجایی ک من هنوز نمیشناختم تا نیم ساعت دیگه میومد پارک این نزدیک که باهم بریم یه کافه...

#part۶۱

ده دقه اس رسیدم پارک و منتظرشم گفت توی راهه...

× سلام

مسیح بود که سلام میکرد بعد حال و احوال راه افتادیم سمت کافه مد نظرش

- توی پارکم میشد حرف بزنیم

× نمیشه با یه خانوم برم بیرون و پارک ببرمش که باید یه چیزی مهمون شه

میخواست مخ کنه منو الان؟

- خوبه زبونت چربه

× یه زبون داریما

- علاوه بر زبون به خودتم میرسی دیگه هر کی باشه بهت میده

یه نگاه سطحی انداخت و باز به جلو خیره شد

× تو چی؟

همونطور ک بیرونو نگاه میکردم گفتم

- من؟

× آره

- انق آدم کثیف دورم دیدم که دیگه مثل "هرکیا" نیستم

× حتی اگه طرف خوش قیافه خوشتیپ چرب زبون و پولدار باشه؟

- ویژگیای متین و هانا

× و من

پوزخند زدم

- خودشیفته

× مث اون دوتا؟

دلم گرفت

- نه هانا خوب بود! هانا خیلی خوب بود میدونم اگه دوباره بیاد میبخشمش ولی بسه هر چقدر تهمت زدن و تیکه انداختن

× میخوای بریم خونه من راحت حرف بزنیم؟

به همین سادگی؟

فکر کرد قبول میکنم؟

- من به آدمای چند ساله زندگیم اعتماد ندارم بعد به تو اعتماد کنم؟

× نه حشری ام نه آدمربا

- این جمله رو بار سومه میشنوم

با نگه داشتن ماشین جفتمون پیاده شدیم

دستمو گرفت

به دستش که توی دستم بود نگاه کردم

- چرا حسی ندارم؟

رفتیم داخل

تو یک کلمه جواب داد

× چون دنیایی

واسه سه ثانیه لبخند اومد روی لبم

- مثلا خواستی رمانتیکش کنی؟

× تخس نباش

هیچی نگفتیم

بعد داد سفارش که شامل شکلات داغ برای من و قهوه واسه اون یک کیک شکلاتی سعی کرد بحث رو باز کنه

× خب قرار بود حرف بزنیم!

- میزنیم

× دوسش داری؟

منظورش متین بود

- یکی از ویژگیام اینه که تا وقتی دوسم دارن دوسشون دارن ولی مِن بعد اگه بمیرمم سمت طرف نمیرم حتی اگه عزیزم در حال مرگ باشه؟

× حتی اگه اون عزیز مهم ترین باشه؟

- مهم ترین باشه جونمو میدم چرا دستمو دراز کنم

× اگه مجبور شی؟

- بحث اون جداست ما هم اینجا نیستیم که فضا رو عارفانع و عاشقانع بکنیم پ برو سر اصل مطلب

× نمیدونم عکس العملت چیه ولی میگم حتی اگه بزنی توی دهنم و بری

- بعد گفتنش تا سه بشمر پس

سرشو انداخت پایین و خندید

این مدل خندیدن رو دوس داشتم

سرشو که بالا اورد متوجه نگاه خیرم شد

با تکون دادن سرم دوباره حواسمو جمع کردم

× اوردن اون دختر زیر سر من و هانا بود

فقط نگاه میکردم

× من خواهر متینم

- چرا اینکارو کردین؟

انگار انتظار آروم بودن ازم نداشت

ولی نمیدونست من همیشه غیر قابل پیش بینی ام

× نفرت من و هانا از متین و دلتنگی مهدیس و علاقه هانا به تو

- خب؟

سفارشارو اوردن

× خب چی؟

- علت نفرت تو؟

× من و متین ناتنی هستیم ولی هر دو شبیه باباییم و واسه اینع که همه فک میکنن دو قلو ایم

- چند سال تفاوت سنی دارین؟

× نمیخوای بزنی تو دهنم؟

سوالمو تکرار کردم

- چند سال؟

× متین بیست و دو سالشه و من ۲۰

- پس تو بچه دومی

× مامان متین زیر خواب بابام بوده قبل از ازدواج با مادرم حامله شده ولی بابا عاشق مامان بود

- خوبه

دیگه حرفی نزدیم و به زوج ها و دوستایی که نشسته بودن نگاه میکردم

بین حرفامون سفارشارو هم خوردیم

× چرا عادی برخورد کردی

- اصولا غیر قابل پیش بینی ام

× میدونم شنیدم اینو از هانا

- متین اگه تعهد سرش میشد اگه دوسم داشت خیانت نمیکرد چه به واسطه شما و چه بدون واسطه

× ذهنت وسیعه

- و بدتر اینکه بعدش هم هیچ عذاب وجدانی نداره و عادی برخورد میکنه

دستمو گرفت بین دستاش

- چیه؟ توهم مثل متین و هانا...

پرید بین حرفم

× فقط یه حامی

خندم گرفت

- آدم مهربون زیاد شده همتون میخواین حمایتم کنین؟

× وسایلتو جمع کن و باهام بیا

- بخوامم نمیتونم باید مچ متینو بگیرم

× چرا تا الان نگفتی؟

- چون میتونست ادعای مستی کنه یا هر چی

× کمکت میکنم؟

- چرا؟

نفسشو آه مانند داد بیرون

× شاید بعدا گفتم

سکوت کرده بودم

× چقد وقت میبره؟

- یک هفته ای تحمل نجاستشو ندارم

× برنامش با من

- چطور؟

× مهدیس میخواد زود تر تو بری پی زندگیت تا به اهدافش برسه

- هه ینی عشق مشق هیچی؟

× شاید از طرف متین آره ولی از طرف مهدیسی که فقط به فکر سک*س و پوله نه

از جام بلند شدم

- خبرت میکنم و بابت سفارشا تشکر

× میرسونمت

- میخوام تنها برم خدافز

عقب گرد کردم سمت در خروجی...

× میخوای بری شرکت متین؟

واستادم

- پیشنهاد خوبیه

× پس میرسونمت

- به مهدیسم باید خبر بدی ن؟

× آره بهش میگم...

#part۶۲

جلوی در شرکت منتظر خبر مهدیس بودیم...

گوشی مسیح زنگ خورد

× الان میری تو اتاق؟

×...

×طبقه چند؟

×...

× منشی چی؟

×...

قطع کرد

× طبقه سوم منشی هم مرخصیه امروز مهدیس به جاش اومده از خوش شانسیمون شرکت خلوته برو

- فامیل مهدیس چیه؟

× اونو واسه چی میخوای

- بگو

× وحیدی

پیاده شدم

و داخل ساختمون رفتم

با چشم دنبال آسانسور میگشتم

× کجا خانوم؟

- با شرکت آریامهر کار دارم با خانوم وحیدی

× آهان طبقه سوم

- بعله میدونم تشکر

برگشت سر کارش و منم سوار آسانسور شدم و طبقه سوم رو زدم

و صدای مسخره خانوم همیشگی

" طبقه سوم "

کسی توی شرکت نبود چندین و چند تا اتاق بود و همه درا هم بسته...

اسم تک تک اتاقارو خوندم

" مدیریت "

همینه!

رفتم سمت اتاق از داخل صدایی نمیومد

گوشمو چسبوندم به در

× فضول ثبت نام کردن واسه شرکت؟

برگشتم سمت مردی که بهم گف فضول با شیطنت نگا میکرد

- شرکتتون از قبل فضول داده که

و به خودش اشاره کردم

قبل از جواب دادن مردی از یه اتاق خارج شد و صداش زد و مجبور شد بره

× نری داخل +۱۸ اس ها الان میام

و رفت

بهتر!

فضول!

دوباره گوشمو چسبوندم

صدای حرف زدن میومد ولی گنگ بود وقتی صدا قطع شد

درو با سرعت باز کردم

ولی از شانس گندم وضعشون داغون نبود

متین نشسته بود و مهدیس روش خم شده بود و حرف میزدن

توی دلم فقط به پسره فحش میدادم

مهدیس با حرص نگام میکرد

میدونست میام و حرصش از این بود که فرصتو از دست دادم

بی تفاوت بهش نگاه کردم

+ اینجا چیکار میکنی؟

- شرکت شوهرمه نیام؟

به زور لبخند کج و کوله ای زد

+ چرا خوشگلم بیا پیشم

به مهدیس نگاه کردم

ینی مزاحمه!

+ خانوم وحیدی من عذر میخوام بعد ادامه میدیم

هه رمزی حرف زدی الان؟

× مشکلی نیست

حرص و عصبانیت تو حرفش فریاد میزد

از کنارم رد شد گفت

× فس فسو

و درو بست

بیا ک*یرمو بخور باو!

(بی ادب میدونم)

دستاشو باز کرد که برم توی بغلش

سعی کردم عادی باشم

رفتم و روی پاش نشستم

- حوصلم سر رفته بود آخه تو که گفتی شرکت شلوغه

*

متین

خرمگس معرکه که میگن دنیاس

برای من مشکلی نبود میتونستم با دنیا باشم و دفعه دیگه با مهدیس بخوابم

از شانس من یا مهدیس کسی اومد شرکت و نشد بریم خونش

+ حوصلم سر رفته بود آخه تو گفتی شرکت شلوغه

و لباشو اویزون کرد

مهدیس به اندازه کافی تحریکم کرده بود و الان خودش بیرون بود و دنیا بهترین گزینه بود واسه رفع نیاز

- تا الان با خانوم وحیدی شرکت دیگع ای بودیم الان رسیدیم که اومدی

وقتی نگاه خیرمو روی لباش دید سرشو اورد جلو

- بعد اون همه تشنگی دادن؟

+ میخوام سیرابت کنم

چند وقت بود حسشو دیگه توی چشماش نمیدیدم قبلا وقتی ناراحت یا عصبی و حتی خوشحال بود میفهمیدم اما الان...

- چشات چرا خنثاس

+ چشامو بیخیال

و لبشو گذاشت روی لبم

*

دنیا

با دیدن خمار بودن چشاش حدس میزدم که چی میخواد

بهتر بود شانسمو امتحان کنم شاید کبودیی روی بدنش باشه

با حرص و ولع خاصی لبمو میبوسید و مک میزد

ب زور عقب کشیدم

- وحشی

+ این همه بهم نزدیک نشدی...

هنوزم حس میکرد خرم!

دوباره شروع کرد دکمه های پیرهنشو یکی یکی باز میکردم

به طور خیلی یهویی عقب کشید

رنگش پریده بود

دستشو گزاشت رو دستم که داشتم دکمه باز میکردم

- چیشد؟

+ کسی میاد

- شرکتت کسی نیس که

+ میاد

بلن شدم و درو قفل کردم

انگار چاره ای نداشت

دوباره نشستم روی پاش و دکمه هاشو باز کردم

رنگش هی سفید تر میشد

با لبخند و رضایت ب کارم ادامه میدادم گردنشو بوسیدم و دکمه اخرو باز کردم و پیرهنو از روی قفسه سینش دادم کنار

اینه!

به هدفم رسیدم!

دلم میخواست بخندم ولی باید اخم میکردم

با یادآوری کاراش اخمام رفت تو هم و بلند شدم

- اینا چیه؟

با تته پته گفت

+ چیا؟

فقط نگاش میکردم...

#part۶۳

+ لابد خورده به جایی نمدونم

خندیدم

بلند خندیدم

بازم داشت دروغ میگفت

- فک کردی از شب پارتی خبر ندارم؟ یا قرارات با مهدیس؟امروز دومین ماهگردمونه و تو یادت نیست

+ چی داری میگی

زدم رو شونش

- ناموسن ایول داری من بودم جواب نداشتم بگم ولی تو خعلی قشنگ دروغ میگی

و به سمت در خروجی رفتم

صدا اومد

+ از خونم گم میشی بیرون میخوام عشقمو بیارم خوش نداره اونجا باشی

دلم گرفت

ولی محکم جواب دادم

- هه کجایه کاری وسایلم جمعه امروز دارم میرم

تعجب کرد

+ مگ جاییو داری

- فک کنم این قسمتش باید بگم به تو مربوط نیست

و بی توجه به حرفاش از پله ها اومدم پایین حوصله آسانسور نداشتم...

مسیح هنوز توی ماشین بود

× شیر یا روباه؟

- گرگ

خندید

× بریم وسیله هاتو برداری؟

- بریم

******

بعد برداشتن وسایل رفتیم خونه مسیح یه خونه نقلی بود بر خلاف بزرگ بودن خونه هانا و متین

- فک میکردم توهم پولداری!

× قصه من طولانیه

- تعریف کن

× باشه به وقتش

نمیدونستم جام کجاست

× دو تا اتاق بیشتر نیست چپ مال منه و راست تو

رفتم توی اتاق

دلم واسه اتاق خوشگلم تنگ میشد

خندم گرفت

نه به مشهد که هیچ اتاقی نداشتم

نه به اینجا که سه تا اتاق عوض کردم

داخل اتاق: یک کمد دیواری بزرگ و اینه دراور و دو تا پاتختی و ی تخت و یه تراس

× کوچیکه؟

به لبه در تکیه داده بود

- هعی واسه منی که مشهد جایی واسه خواب نداشتم (اتاق) این خوبه دیگه شما بچه پولدارا...

پرید بین حرفم

× من پولدار نیستم

ناخوداگاه ی ابروم رفت بالا

- ایسگا؟

× گفتم طولانیه من خستم یکم میخوابم بعد باید برم بیرون کار دارم تو جایی نرو!

خواست بره...

- اممم چیزه

برگشت و واستاد

× چیزه؟

- من پول ندارم باید برم سرکار

× هانا میگفت تاپیپستی

- اره

× حرف میزنیم بخوابم؟

سرمو تکون دادم و رفت

باید راحت میبودم بالاخره فعلا اینجا زندگی میکنم دیگه

معلوم نیست بعدا باز کجا برم...

حوله برداشتم و رفتم دوش بگیرم

زیر فشار آب گرم حس خوبی داشتم

طبق عادتم شروع به خوندن کردم

" تورو به خدا بعد من مراقب خودت باش

گریه نکن آروم بمون به فکر زندگیت باش

غصم میشه اگه بفهمم داری غصه میخوری

شکایت از کسی نکن با اینکع خیلی دلخوری...

دلت نگیره مهربون عاشقتم اینو بدون

دلم گرفته میدونی از هم جدا کردنمون

دل نگرونتم همش اگه خطا کردم ببخش

بازم منو به خاطر تموم خوبیات ببخش منو ببخش"

خودمو با شامپوی داخل شستم و اومدم بیرون

توی پذیرایی رفتم که متوجه باز بودن در اتاق مسیح شدم

کنجکاو شدم اتاقشو ببینم و قیافش توی خواب...

ولی با تخت مرتب رو به رو شدم

مگه نگفت میخوابه؟

عجب

نکنه منو دزدیده؟

وای دنیا باز تخمی تخیلیش کردی؟ خوبه خودت اومدیا

نکنه گولم زده؟

کصخل شدی رف!

چند ساعتی که تنها بودمو لا دبد زدن خونه و گوشیم سر کردم

تا اینکه صدای در اومد

ترسیده پشت مبل قایم شدم

صدای پا میومد

انگار کل خونرو گشت

و هر لحظه نزدیک تر میشد...

#part٦٣

چشامو بسته بودم

خدایا نوکرتم دزد نباشع

دستی رو شونم نشست

١- نفسمو حبس کردم

٢- تن تن نفس گرفتم

٣- دهنمو باز کردم

آماده؟

جیقققققققق

همون دست رو دهنم نشست

شروع کردم دست و پا زدن

× باو خر چشاتو باز کن

عه مسیحه که

یه چشممو باز کردم

× خینگ چرا با دماغ نفس نمیکشی

با چشم ب دستش اشاره کردم

× آهان

و دستشو برداش

- خینگ خودتی خرم خودتی دستمو بگیر بلن شم

دستمو گرف و بلن شدم

رفتم سمت اتاقم که یکم بخوابم خسته بودم

× کجا

- برم کپه بزارم خستم

× برو

رفتم داخل و دراز کشیدم

× درو نمیبندی؟

همونطور دراز کشیده جواب دادم

- نح

× صدات قشنگه

معتجب و با سرعت برگشتم سمتش ک کمرم گرفت

دست به کمرم و با اخم گفتم

- مگ شنیدی؟

× تو حموم

دراز کشیدم کمرم یکم درد میکرد

× چیزی شد؟

- نه یکم درد گرف میخوابم خوب میشع

*

یک هفته از اومدنم میگذره و طبق کارای اولم باز تو خونه تایپ میکنم

امروز میخواستیم بریم دریا

دم در منتظرش بودم

همیشه بقیه منتظر من بودن الان برعکس شده

- مسیح گ*ایدی

× ژووون بریم

بین راه ب حرف اومد

× چیزه دنیا

- بوله

× بوله چیه دیگ

- همون بله اس

آهانی گفت و ساکت شد

از خنگی و حواس پرتیش خندم گرف

تو این مدت فهمیدم ب راحتی میشه حواسشو پرت کرد

- میخواسی چیزی بگی؟

× چی؟

- گاااااد باو داشتی حرف میزدی

× اها... هانا و لینام میان!

با داد گفتم

- چیییییی

× خب چیزه

پووووووف

آروم شدم و با حالت قبل گفتم

- مهم نیس

تعجب کرد برگشت سمتم

با دیدن ماشین رو به رو جیغ زدم

- گاو رو به روتو بیییییین...

#part٦٤

حواسشو جم کرد و فرمونو چرخوند

عصبی گفتم

- دیگه با من نحرف

+ وحشی

- خفه الان مرده بودم

*****

تا وقتی برسیم حرفی ردوبدل نشد

کنار خیابون پارک کرد

+ پیاده شو

پیاده شدنم همانا و سلام کردن هانا همانا

× سلام

به تکون دادن سرم اکتفا کردم

رو به مسیح گفت

× لینارو ببر حرف بزنم باهاش میایم

مسیح + اذیتش نکنی

خندم گرفت

داشت ازم مراقبت میکرد؟

هانا × گمشو

تکیه داده به ماشین به کفشام نگاه میکردم با حرف زدنش بهش نگاه کردم

×بابت حرفای احمقانم و رفتار احمقانه ترم عذر میخوام من فقط عصبی بودم از اینکه باهاس تو رابطه ای

- خب؟

× ببخشید

- از کجا معلوم باز احمق نشی؟ الانم دیگه باهاش نیستم اوکی باش

هوف کلافه ای کشید

× ولی هنوز عصبی ام و...

انگار حواسش پرت شد چون به لبام خیره شده بود

- ببین اگر اون حرکتو تکرار کنی

و با مکث ادامه دادم

- عمرا اگر ببخشمت

× یک دفعه هم نمیشه؟

چشامو تو کاسه چرخوندم

- مثل اینکه آدم بشو نیستی

و پسش زدم و به سمت ساحل رفتم

کنارم حرکت کرد

× سعی میکنم درست شم فق ببخش

- وای ب حالته اگر تکرار کنی

در حال راه رفتن سفت بغلم کرد

- خوبه همین الان گفتم

ایستاد و دستاشو مثل متهما برد بالا

× فق بغل بود

بی توجه بهش رفتم سمت مسیح

- امشب بارونه؟

داشت رو ماسه ها چیزی میکشید و با صدام سرشو بلند کرد

× شبیه خبرنگارای آب و هوام؟

خندیدم

- خیر سرت ی مرگی داری تو گوشیت ک نشون میده

× خودتم تو گوشیت داری

با حرص و اخم گفتم

- د مسیج گ*اییدی منو نت ندارم ببین دیگ

از حرصم خندید

لگد زدم ب پاش

- فق حرصم بده بز

+ گِت بابا گِت

(به ترکی میشه خفه شو😹)

- بنال تو

+ بارونه

- یسسسسسسس من نمیام خونه

نمیدونست به حرفم بخنده یا تعجب کنه

+ به سلامتی میخوای بری بدی یا بکنی؟

اروم ولی با همون حرص اولیه زدم تو گوشش

از پشت گردنش مث گربه ها گرفتم

- باهم بیرون میمونیم تو میدی من میکنم

خمیده و با صورت مچاله گف

+ خا وحشی خا

به پیشنهاد مسیح وسطی بازی کردیم و وقتی خسته شدیم نشستیم لب ساحل

× hey guys i'm sick

(هی بچه ها من مریضم)

صدای لینا بود

- BK

× what?

(چی)

شتتتت...

- i said why are you coming whit us?

(گفتم چرا با ما اومدی؟)

× just for hana

(فق به خاطر هانا)

- oh so tokhmi

(اوه چق تخمی)

مسیح میخندید و هانا سعی داشت نخنده

- عوض خندیدن این لوسو جم کنین باو

ok love wanna go home?هانا ×

(باشه عشقم میخوای که بری خونه؟

yeah it's good ×

(اره این خوبه)

بعد خدافظی رفتن مسیح رفت ساندویچ بگیره چون پارش کردم از بس گفتم گشنمه

با رفتیم جایی ک میشد نزدیک ساحل بود و روی صندلی جلو و عقب رو به دریا نشستیم

درا باز بود و پاهامون بیرون بود

همونطور که میخوردیم اهنگم گوش میکردیم

× چرا خواستی بمونیم؟

- بارونو دوس دارم

× حتی وقتی میدونی خیس میشی؟

- بارون به خیس شدنشه آدمی که با چتر بره زیر بارون همون بهتر که بتمرگه تو خونش لیاقت نداره خیس بشه زیرش

چیزی نگفت بعد خوردن ساندویچا همچنان ساکت بودیم

- میخوام بدوئم

× چی؟

بلند شدم

- حداقل راه بریم

× باشه

درای ماشینو بست و قفلو زد

خلوته خلوت بود

باهم راه میرفتیم

حس خوبی بود حس خیس شدن پاهات با بوسه های دریا

و نوازشای بارون روی صورتت

و تلاشش با همون قطره های کوچیک واسه خیس شدنت

× سادگیت باحالع

- فیص و افاده واسه کساییه که هیچی ندارن و سعی دارن با فیص بهش برسن

× فلسفه و منطق ذهنیت هم قشنگع

- مرسیع

قدم میزدیم هیچکدوم حرفی نمیزدیم انگار آرامش لازم رو از بارون میگرفتیم

- بدوییم؟

× بدوییم

کفشامونو در اوردیم و باهم شروع به دویدن کردیم...

#part٦٥

نفس نفس زنان واستادیم از جای اولمون خعلی دور شده بودیم و اینجا سگ پر نمیزد

گرچه تو بارون فیلم پر نمیزنه چه برسه به سگ

میدونمم جفتشون پر ندارن

× به جای خیره شدن به زمین مث اوسکلا بیا برگردیم

- اوسکل خودتی

همونطور که راه میرفتیم حرف هم میزدیم

× خیلی تو فکری فقط موندم به چی انقد فکر میکنی

آهی کشیدم

- به عمت

بلند زد زیر خنده

جوری که گفتم الان خفه میشه

- بسه بسه حاجی بسسسسه

کم کم خودش آروم شد

× منتظر بودم یه داستان غمگین بگی

جدی گفتم

- داستان غمگین که هست ولی فعلا درست نیست گفتنش

× میخوام بهت بگم

- چیو؟

× حس نفرتم به متین

لرز سر تا پامو گرفته بود وویی از شدت سرما گفتم دستشو دورم حلقه کرد با وجود خیس بودن جفتمون یکم بهتر بود باز

- بگو

× من و متین ناتنی ایم...

- ینی چی؟

× برا حرف بزنم

پانتومیم وار زیپ دهنمو کشیدم

خندید و ادامه داد

× نمیدونم از شانس بد مامانم بود یا بابا انقد جذاب بود ولی مامان به خاطر فقر گدایی میکرد تو چهارراه ها که یه روز به تور بابا میخوره و به خاطر قیافه خوب دل بابارو میبره میبرتش توی خونه و شد خدمتکار شخصیش ولی اکثر اوقات خونه نبود نگو آقا زن و بچه داشته تو خونه دیگش

و همینطور پیش رفت تا مامانمو خام کرد و صیغه کرد و من بوجود اومدم

یه روزم که زنش دنبالش میکنه میرسه به خونه ما و وقتی میفهمه داد و بیداد منو مامانو پرت میکنن بیرون و بابا هم به تخ*مش نبود فقط یه خونه بهمون داد و مامان رفت دنبال کار و خودمون رو پای خودمون واستادیم

راه میرفتیم ولی فقط بهش خیره بودم نمیدونم خیسی صورتش از بارون بود یا اشک ولی مظلوم شده بود طبق عادتم که یهو محبتم گل میکنه بغلش کردم

واستاده بود و حرفی نمیزد

بعد تموم شدن اون حسم ولش کردم

- به تخ*مت الان منو داری غم نداری حاجی بیا بدوییم

خندید بین همون گریه های پنهونی بلند و از ته دل خندید

فقط نگاش میکردم تا وقتی خندش تموم شد و با لبخند نگام میکرد

× هر کی بود کلی دلداری میداد ولی تو سعی داری بخندونیم خوبه اینجوری دوس دارم

لبخند زدم

-بدوییم؟

×بدوییم!

میدوییدیم و بلند بلند میخندیدم و آهنگ میخوندیم کلی روی هم آب ریختیم که فایده ای نداشت چون قبلش خیسه خیس بودیم

به ماشین رسیدیم

- پلاستیک داری؟

× بشین بابا

و خودش نشست به تبعیت ازش منم نشستم

- خیلی خوش گذشت مرسی

× مرسی از تو خیلی وقت بود اینجوری از زندگی لذت نبرده بودم

پشت چشم نازک کردم و با خودشیفتگی محض گفتم

- هر کی منو داره لذت دنیارو میبره

یکی زد پشت گردنم و جون خیس بود خعلی درد داشت

- گوزه وحشی

طبق دو دفعه پیس غش کرد بهم ثابت شده بود تو خندیدن بی جنبس

- چته؟

نفس نفس زنان و بریده بریدا گف

× فک کن گوز وحشی باشه

از تصورش باهم خندیدیم ولی خب اون بدتر ع من بود
گفتم که بی جنبس
وقتی حالش اوکی شد استارتو زد و به سمت خونه رفتیم همچنان اون لرز اولو داشتم
تا خونه حرفی نزدیم و بعد پارک کردن توی پارکینگ به حالت دو رفتیم خونه چون سرد بود

× فردا جفتمون به گا میریم

- برو بابا

بی توجه به اینکه با حوله میخواست بره توی حموم دویدم سمت حموم و پریدم تو

× خیلی گاوی

- ساکت

بعد دوش آب گرم که خیلی چسبید رفتم بیرون روی مبل با دماغ قرمز و بین پتو نشسته بود لباساش همه کف خونه بود

- حیح زیرش لختی؟

× نمدونم نشون بدم تو ببینی بگی؟

- گمشو عوضی بیا برو

یه بافت گشاد تنم بود با شلوارک چسب

بله درسته نه به بافتم و نه به شلوارک ولی ترکیبش باحال بود

تا وقتی بیاد چایی گذاشتم و واسه هر دومون ریختم اومد و کنارم بین یه پتوی بزرگ نشستیم و زل زدیم ب تلوزیون خاموش

- تا کی قراره همین حالت بمونیم

× تا وقتی یکیمون از گشادی در بیاد و تلوزیونو روشن کنع

یکی زدم تو کلش که بلن شد و روشن کرد

اونقد خسته بودیم که هر دومون جلو تلوزیون خوابمون برد...

#part٦٦

مچامو ماساژ میدادم از بس تایپ کردم خسته شدم دو ساعت تمیز تایپ کردم مسیحم داشت ناهارو درست میکرد من که گرسنم نبود ولی اون خانوم بودنش گل کرده بود

دوباره مشغول تایپ شدم نمیدونم چقدر گذشت که صداش بلند شد

× راستی دنیا

مثل خودش با داد جواب دادم

- هان؟

× باید واسه کارم چند روز برم تهران تو میمونی اینجا؟

چطور اعتماد داشت که احتمال خالی شدن خونشو نمیداد؟

- چجوری اعتماد داری بهم؟

× ضامنت هاناس

- اون خودش نیاز به ضمانت داره

× نه پیش من

- اوهوع منم میام اینجا جاییو بلد نیستم و کسیو نمیشناسم

× اونجا چی؟

- بلدم یکم چن نفرم میشناسم بالاخره اصن میخوام بیام ک تنها نباشم به تو چه

× خعله خب وحشی وسیله بردار فردا میریم

جوابشو ندادم وقتی کارم تموم شد خسته و کوفته بلند شدم و به خودم کش و قوسی دادم خشک شدم گردنمم که هیچی دیگه

رفتم توی آشپزخونه و دستامو زیر فشار آب گرفتم

از لذت نیشم باز شده بود

× اومد؟

- خفه کار کن منحرف

× بیا ناهار

- ساعت پنج ناهار :)

× خوبه گشنت نبود

- من گشنم نباشه تو خودت چی؟ الان گشنمه خب ک چی؟

× هیچی وحشی

خندیدم با کمک هم وسیله هارو بردیم وسط پذیرایی و سفره پهن کردیم
دلم برای پای سفره غذا خوردن تنگ شده بود
منتظر بودم در ماهیتابه رو باز کنه و بخوریم
با دیدن غذای داخل ماهیتابه وا رفتم

- آخه گشاااااد از ساعت دو تا پنج توی آشپزخونه چه گوهی میخوردی؟

با مظلومیت تمام گفت

× به خدا میخواستم یه چیزی درست کنم جز املت هیچی به ذهنم نرسید

از قیافش خندم گرف

- کدبانو شدنتم مث خودت داغونه
× بخور هم زر بزن

با خنده همون املت رو خوردیم که از صد تا جوجه پای میز ناهار خوری و ساکت بهتر نبود
خب نبود آقا دیگه
تعارف که نداریم

بقیه طول روز اتفاق قابل ذکری نیوفتاد تا شب وسیله جمع کردم و باهم وسط پذیرایی تشک پهن کردیم و با لباس گشاد دراز کشیدیم

× خیلی خوبه

- چی؟

× یکی کنارت باشه و تنها نباشی

- چطور

× خیلی وقت بود با کسی زندگی نکرده بودم

اصلا با کسی ناهار پای سفره نخورده بودم

روی تشک وسط پذیرایی هم لذتیه که الان دارم حسش میکنم

- الان من هستم اصلا هم غصه ن...

صدای نفسای منظمش نذاشت جملمو کامل کنم

وا!

چه زود غش کرد

با فکرای مختلف بالاخره خوابم برد

****

صب با وضعیت عصفناکی بیدار شدیم

نه من و نه مسیح سر جای اولمون نبودیم

من شرق بودم و اون غرب

بعد لباس پوشیدن مسخره کردن همدیگه راهی تهران شدیم

کلی تو راه گفتیم و خندیدیم

ولی تا رسیدیم به هتل خسته جفتمون رو تخت غش کردیم...

#part٦٧

روز بعد وقتی مسیح رفت دنبال کاراش که با وجود توضیحی که داد هم نفهمیدم

یادم اومد بعد اون اتفاق یهویی تسویه نکرده بودم با وجود تنبلیی که تو بدنم موج میزد عزممو جذب کردم که برم چون معلوم نبود باز کی بتونم بیام و برم واسه تسویه نمیدونستم کی برمیگردیم ممکن بود وقت نکنم

بعد پوشیدن لباس آدمیزادی و گرفتن اسنپ راهی شرکت شدم...

روبه روش واستادم!

خیلی وقت بود نیومده بودم!

خب دیگه دید زدن بسه رفتم داخل

بعد سلام به کسایی که میشناختم رفتم سمت مدیریت

× خانوم مرادی چند لحظه صبر کنید تا کارشون تموم شه

- آه یادم رفت بپرسم اوکی مرسی

و نشستم روی صندلی حدود ده دقه از علاف بودن و دید زدنم میگذشت

هر کی رد میشد رو از اول سالن تا ته سالن نگاه میکردم طوری طرف ب خودش شک میکرد

کلی هم تو دلم بهشون میخندیدم :/

دیگه داشت حوصلم سر میرفت
چند نفر از اتاق خارج شدن به منشق نگاه کردم
با لبخند اشاره کرد

× بفرمایید

رفتم داخل مستوفی مشغول نوشتن یه چیزایی تو ی برگه بود

- سلام

سرشو بلند کرد و با لبخند گفت

× سلام بفرمایید بشینین چند لحظه
- بله متشکر

ادبم از عرض در اندر آنِ حلقتان
بعد نوشتن چند تا کص دیگه پوشه رو بست

× خب چه عجب از این طرفا دیگع نیومدید
- بله یه سری مشکل پیش اومد

× بله در جریان هستم

- هانا بهتون گفت؟

× بله

- راستش جسارت نباشه مزاحم شدم واسه تسویه

× بله بله حتما پیگیرتون بودم ولی مثل اینکه نه شما و نه خانوم هانا ایران نبودید

- من تهران نبودم

× اهان من یه برگه بهتون میدم برید حسابداری

- بله تشکر

× کارتون عالی بود نمیتونید ادامه بدید؟

- راستش دیگه تهران نیستم

× آهان موفق باشید خوشحال شدم

بلند شد و خداحافظی کردیم

رفتم سمت حسابداری و بعد تسویه تصمیم گرفتم پیاده برم هتل نزدیک بود و میتونستم راحت برم

زیر لب آهنگ زمزمه میکردم و راه میرفتم

× خانوم مرادی؟

- بله؟

حتی از تهران هم شانس نداشتم با سرعت شروع به دویدن کردم

نفس نفس زنان توی ی کوچه رفتم

اه از شانس بدم بمبست بود

× دلم برات تنگ شده بود دایی جان

تمام زجرایی که کشیدم مثل نوار جلوی چشمم رژه میرفت

اشکام شروع به باریدن کرد و داد میزدم

- حالم از همتون بهم میخوره چرا ولم نمیکنین؟ خسته شدم از بس غصه خوردم خسته شدم از بس گریه کردم دو روز آرامش حق من نیست؟

× حق هرزه هایی مثل تو فقط مرگع با کدوم بی ناموسی فرار کردی؟

- هه حتی الانم فک میکنین دنبال پسرم چرا نمیفهمین من لزبینم لزبین

رگای قرمز چشمشو از دور هم میدیدم و هر قدم نزدیک تر شدنش مساوی بود با قدمای من به سمت مرگ

× همجنسباز شدی؟ دختره خراب آبرو برامون نذاشتی حالا اینجوری جواب محبتامونو میدی؟

- محبتی که همش محدودیت بود؟ به بهونع آبرو؟ به بهونع سید یا سادات بودن؟ به بهونع دوسم داشتن؟

× کاش با مامانت میمیردی بی آبرومون نمیکردی

قلبم تیکه تیکه شد با تک تک حرفاش فرو میریختم

مگه چقد کشش داشتم؟

چقد توان؟

- بسمه بسه هر چی بی پدر و مادر بودنمو به رخم کشیدین بسه هر چی بهم گفتین حروم زاده گفتین هرزه گفتین خراب

× هر چی بگیم کمه تو کثیف تر از اینایی

رو زانو هام افتادم انگار دیگه جونی واسم نمونده بود

اومد سمتم

دستمو گرفت و کشوندم سمت ماشینی که سر کوچه پارک بود

پرتم کرد صندلی عقب و خودش سوار شد

انگار روی شناسنامم مهر " فوت شد" زدن...

#part۶۸

مسیح

عصبی از درست نشدن کارام به سمت هتل روندم

فق میخواستم برسم که با دنیا مسخره بازی در بیارم بلکه بهتر شم

درو باز کردم تخت نامرتب بود

دختره تنبل

- دنیا خعلی گشادی کل روزو تو هتل بودی زورت اومد جم کنی؟

با پا پتورو هول دادم اونور

- رفتی جی*ش کنی؟

دو دقا بعد

- حمومی؟

صدای آب نمیاد که...

لابد رفته بیرون...

رفتن دوش گرفتم و به خاطر ضعف یک کیک از یخچال برداشتم و خوردم

این دختره کجاست؟

دو ساعته رفته

بی خبر آخه؟

شمارشو گرفتم ولی جواب نداد

بار سوم بود میگرفتم

صدای خیلی آرومی اومد

- الو؟ دنیا معلومع کجایی؟

× داییم

از شنیدن همین یک کلمه تا ته ماجرا رفتم چرا یادم نبود داییش تهران دنبالشه؟

اصن کجا رفته؟

- کجایی الان؟

× لوکیشن

و بوق ازاد

استرس تمام وجودمو گرفته بود هم خودم نگرانش بودم هم دستم امانت بود هانا زندم نمیذاشت

با تمام استرس و نگرانی و تری زنگ زدم بهش

× جان

- هانا

از صدام متوجه شد یه چیزی شده

× چیشده؟دنیا خوبه؟

- هانا فق بیا تهران

× تو دنیارو بردی تهران؟؟؟؟؟

اینو جوری داد زد که گوشم سوت کشید

- من

× خفه شو مسیح خفه شو مگ دستم بهت نرسه

- هانا من نبودم خودش رف بیرون

× تو گوه خوردی اونو بردی تهران فهمیدی؟

- هانا داییش

× فاتحتو بخون مسیح من دارم میام پام برسه تهران میگ*امت فهمیدی؟

و بعد تموم شدن جملش قطع کرد

از ترس خاموش شدن گوشیش سریع رفتم پیش یکی از آشناها و با استفاده از لوکیشن گوشیش ردشو زدیم...

#part۶۹

به آدرسی که روی صفحه بود رفتم یه خونه تو نازی آباد اما متاسفانه نمیدونستم باید چطور برم داخل

نیم ساعتی جلوی منتظر یه نشونه یا خبری از داخل خونه بودم ولی هنوز هیچ خبری نشده بود

به در خونه خیره شده بودم که هانا زنگ زد

- الو

× آدرسو بفرس

قطع کرد آدرسو براش فرستادم یه ربع بعد رسید از ماشین خودش تا ماشین من زیر لب برام خط و نشون میکشید

با توجه به حساسیتش میترسیدم ازش ولی الان مسئله مهم تر اخبار توی اون خونه بود

سوار شد و نشستنش همانا و سوختن گونه سمت چپم همانا

چون حق داشت هیچ حرفی نمیزدم

× مرتیکه ک*ص کش من بهت اعتماد کردم

- من هتل نبودم

× تو گوه خوردی اومدین تهران اصن

- بهش گفتم بمون کار ضروری دارم میام

× نمیتونستی به من خبر بدی؟

-...

هوف کلافه ای کشید و دستشو برد توی موهاش

× به جون خودش که قد تمام دنیا میخوامش یک لاخ مو ازش کم شه جرت میدم

- خودمم نگرانم

× نگرانیت بخوره تو سرت

ساکت خیره بودیم به در خونه

- لینا کو

× روز بعد دریا برگشت آلمان

باز ساکت شدیم

× میخوام یه کاری کنم

- چی؟

× برم در بزنم به بهونه سوال کردن و اینا بعد میریم داخل

- اگه مسلح بود یا اف اف داشت و با اف اف جواب داد چی

× چرا جناییش میکنی؟

- من دارم جوانبو میگم

× اینم هست البته

- اگر دو نفر یا سه نفر بودن چی؟

× هوف عقلم قد نمیده

رفتم توی فکر و به هر راهی فکر میکردم با فکری که به ذهنم رسید چشام برق زد بشکن زدم و به هانا نگاه کردم

- فهمیدم

× چیه؟

- ببین دایی دنیا هنوز نفهمیده گوشی دستشه تو برو سوال کن منم همون لحظه زنگ میزنم بهش

× اگر کسی داخل بود چی؟

- فوقش گوشیو میگیرن و میفهمیم که کسی داخله

× خب؟

- بعد دفعه دوم نوبت منه که برم و توهم باهام میای ولی ساکت گرفتی چیشد؟

× خوبه موافقم اگر درستش کنی میزارم زنده بمونی

موقعیت برای شوخی مناسب نبود و هانا هم جدی حرف زد پس سرمو تکون دادم

پیاده شد و سمت در خونه رفت شانسی که داشتیم این بود که خونه ویلایی بود به زنگ خونه که دقت کردم دیدم اف اف نیست و زنگ معموليه

با استرس شمارشو گرفتم

بوق...

بوق...

صدای آرومش اومد

× مسیح؟

- دنیا چن نفر داخل خونن؟

× فق داییمه مسیح میترسم داییم تیزه

- نگران نباش ما میایم و مراقبتیم فعلا

× فعلا

و قطع کردم برای اولین بار ضعفشو میدیدم هانا هم کارش تموم بود اومد و سوار شد

×چیشد؟

- فق داییشه تو چی گفتی؟

× پرسیدم فلانیو میشناسین واسه امر خیر

- عاها

× چق باید صب کنیم؟

- دنیا گفت داییش تیزه و اگر الان بریم قطعا برای دنیا بد میشه و گوشیو هم ازش میگیرن باید صبر کنیم

× من هستم تو برو

- نه منم هستم فق سوئیچتو بده برم یه چیزی بگیرم بخوریم

× چیزی هم از گلوت پایین میره؟

- نکنه میخوای ضعف کنی به گا بریم؟

× نه بیا

سوئیچو گرفتم و از ساندویچی نزدیک دو تا ساندویچ گرفتم و برگشتم سمت خونه و رفتم توی ماشینم

- خبری نشد؟...

#part۷۰

× نه هنوز

ساندویچو دادم بهش و خوردیم تا آخر شب به در خیره بودیم و خبری نشد تو این چند ساعت نوبتی استراحت کردیم

هانا روی صندلی دراز شده خوابیده بود ساعت از ۱۲ هم گذشته بود

خیره به خونه بودم که یه مرد ازش اومد بیرون و با عجله درو بست و سوار ماشین جلوی خونه شد و رفت

هانارو با عجله بیدار کردم

-هی هانا هانا بیدار شو داییش رفت

× مطمئنی داییش بود؟

- گف کس دیگ تو خونه نیس بدو وقت نداریم

با حالت دو پیاده شدیم و رفتیم سمت خونه

- از باید بریم؟
× نه چاقو دارم این قفلا با چاقو هم باز میشه

وقت نبود بپرسم از کجا میدونه ضربان قلبم رو ۱۰۰۰ بود
رفتیم داخل در داخل خونه قفل بود
با یکم فکر راه حل به ذهنم رسید
یه سنگ بزرگ از باغچه برداشتم

× میخوای چه غلطی بکنی؟
- نگاه کن

شیشه رو شکستم که جیغ یه نفر از داخل اومد حتما دنیاست
دستمو از اون قسمت رد کردم اصلا مهم نبود زخمی بشم یا نه فقط دنیا مهم بود اون لحظه قفل درو از اونطرف و از پایین باز کردم
با این حرکت در اگه قفلم باشه با هل دادن هر دو در به سمت عقب میره و باز میشه
دستم بکم زخم شد ولی اصلا مهم نبود
(بد آموزی داشت؟)

محکم هل دادم که باز شد

× ایول

با عجله به سمت داخل رفتیم و با داد صداش میزدیم

× دنیا؟

- دنیا؟

صداش از یه اتاق ته سالن اومد

دوئیدیم سمت اتاق که با دیدن صورت خونی و کبود دنیا با دست و پای بسته هر دو شوکه شدیم

باز هم به خاطر کمبود وقت بغلش کردیم و با سرعت تمام از خونه رفتیم بیرون سوار ماشین هانا کردیمش

× میبرمش خونم بیا توعم

- اوکی

دنبال ماشین راه افتادم

بین خونه داییش تا خونه هانا فقط خداروشکر میکردم

*

دنیا

با صدای شکستن شیشه جیغ کشیدم همین کم مونده بود نصف شبی دزد بیاد

ولی بعد با صدا زدنای مسیح و هانا جوابشونو دادم

- اینجام

اومدن ولی با دیدن سر و وضعم شوکه شدن اما زود به خودشون اومدن و منو بغل کردن و بردن توی ماشین هانا

- کجا میریم؟

× خونه من

- مسیحم میاد؟

کلافه جواب داد

× تو دردسر انداختت اونوقت میگی میاد یا نه؟

- تقصیر اون نبود

× گوه خورد اوردت تهران اگه میبردنت مشهد چه خاکی تو سرم میشد؟

- هیچی

با حرص گفت

× حرف نزن

خودم کم حالم بد نبود میترسیدم برم اونجا میترسیدم از شروع دوباره اون زندگی با وضع فجیح تر

اشکام یکی دنبال اون یکی شروع به باریدن کردن

× چطو با دست بسته...

ولی با دیدن گریه من حرفش نصفه موند

دستمو گرفت و تند تند بوسید

× هی هی گریت برا چیه خودم کنارتم نبینمت اینجوری

- یهو گوشیش زنگ خورد با داد میخواست مانع رفتنش از پیش من شه ولی باید میرفت و اونجا منو بست

× خعله خب گریه نکن الان پیش منی خب؟

- خستم هانا

× تموم شد باهم میریم یه جا که دستشون بهت نرسه

بی توجه به محبتش چشامو بستم اونقد بدنم کوفته بود و خسته بودم که خوابم برد...

با حس اینکه دارم میرم تو بغل یکی چشام باز شد

مسیح بود که بغلم میکرد

مقاومت کردم

- خودم میتونم

ولی پایین اومدنم همانا و تیر کشیدن پام همانا

+ لجباز میارمت

چیزی نگفتم بغلم کرد و با اسانسور رفتیم خونه هانا

با یادآوری اینکه آدرسو بلده ترسیده به مسیح گفتم

- مسیح بریم توروخدا بریم

+ چرا؟چیشده؟

- داییم اینجارو بلده بریم

+ بزا به هانا بگم

با گریه جیغ کشیدم

- بریم بهش زنگ میزنیم بریممم

+ خعله خب

دوباره دکمه پارکینگو زد و منو سوار ماشینش کرد

حین استارت زدن به هانا زنگ زد و آدرس هتل رو داد

حس میکردم هنوز تو خطرم

- میشه برگردیم شمال؟

× اره بریم هتل یکم استراحت کنیم میریم فردا صبح...

#part۷۱

رسیدیم هتل و به خاطر گیر ندادنشون پیرهن مردونه سایز بزرگب ک همیشه همراهش بود واسه مواقع لازم رو پوشید و شالم رو سرش انداخت

با کمکش به سمت اتاق رفتیم

- خیلی بدنم کوفتش میرم ی دوش بگیرم

× باشه تا اون موقع هم هانا میاد دیگه

- هوم

یک دوش ده دقه ای حالمو بهتر کرد صدای هانا از بیرون میومد که داشت بحث میکرد رفتم بیرون

- چتونه؟

مسیح+ هیچی

هانا× باهم میریم شمال میای خونه من

- من پیش مسیح میمونم

× رو حرف من حرف نزن دنیا

- تو کی باشی؟

عصبی دستشو لای موهاش کرد

بیخیال موهامو خشک میکردم رفتم سمت تخت و خودمو روش ول کردم

مسیح+ من میرم شام بگیرم

مسیح رفت هانا همچنان راه میرفت اومد سمتم و کنارم نشست دستاشو دو طرف بدنم گزاشت

- بلن شو

× اگه خواهش کنم بیای؟

- ازم فاصله بگیر هانا من لینا نیستم

× لنتی تو حتی نذاشتی واست توضیح بدم

- ببین اصلا مهم نیست خب؟

× باباش ازم خواهش کرد باهاش باشم

- مهربون

× سر یه مشکل شرکت مجبور بودم

- حل شد؟

× نه هنو ولی قرارم با باباش تموم شد

- زمان تعیین کردی؟

× اره

- خب؟

× باهاش بد نباش

نمیفهمیدم چرا سعی داره همه چیو توضیح بده

- داری واسه رفیقت ع رلت میگی؟

× رفیق؟

- پ چی؟

× خیلی احمقی که همه فهمیدن و تو هنوز نفهمیدی

- حوصله ندارم واسه فهمیدن چیزی که تهش قراره "گ*ای سگ" باشه

× اینجوری نیس

- هانا حوصلع ندارم

× من خار دارم؟

- رفیق قشنگ تره

× تو امتحان کن ضرر نمیکنی

- هانا

× جون هانا عزیزم؟

یه جوری حرف میزد آدم لال میشد نمیشد برینه بهش عصبی نگاش کردم ک خندید هی میومد نزدیک تر

- حتی فکرشم نکن

× یکم

- نه

× آره یکم

یکم دیگه میومد به هدفش میرسید ولی با رسیدن مسیح نتونست کارشو بکنع و عقب کشید

- یسسسس

× مرض

خندیدم و رفتم سمت مسیح

اون ک فک میکرد بد موقه اومده خاس بره ک داد زدم و واستاد

لپشو کشیدم و بوسش کردم

+ چته دیوانع؟

- بعدن مژدگونیتو میدم

- ژون باشع

خندیدم و گفت که نمیشه بیارن بالا باید بریم پایین رستوران لباس پوشیدیم و رفتیم همونجا خوردیم گرچه دیر وقت بود ولی خب شانس اوردیم که غذا بود

بعد خوردن هر کی ی طرف ولو شد

*

صبح با صدای زنگ گوشی هانت بیدار شدیم

و بعد جمع کردن وسایل و تحویل دادن اتاق و گرفتن شناسنامه ها راهی شمال شدیم

چون هانا قهر کرده بود با ماشین اون رفتم

× راسی دنیا

- هوم؟

× میخوایم از ایران بریم

- خب برو

× نه ببین میگم "میخوایم" از ایران "بریم"

روی دو کلمه تاکید کرد...

#part۷۲

- اوه یعس من پایم بریم

× جدی میگم

- چیزی زدی یا چون نزدی اینجوریی؟

× باو عجب خریی ایران برات امن نیس

- تخمم

× باهم میریم پیش بابات واسه گرفتن پاسپورتت بعد میریم آلمان اوکی؟

- چق کول من تو جای خوابم موندم یهو سر ع المان در بیارم مگ رمانع حاجی؟

(میدونم رمانه :|)

× کم چرت بگو

با حالت دستوری ادامع داد

× چن روز دیگ میریم اوک؟

- ببینم چی میشه

× مسیحم میاد

- حلع پ میام

میدونستم از داخل داره اتیش میگیره واس همون با آرامشی ک سراسر بدنم وجود داشت به بیرون خیره شدم

× پیرم میکنی با کارات

- تخمم

*

امروز قرار بود واسه گرفتن پاسپورت راه بیوفتیم سمت فریمان

(یکی از شهرستانای مشهد)

و جون ن قطار میخورد و ن هواپیما باید با ماشین میرفتیم

با استرس رفتم جلوی هانا که داشت وسیله مسبرد توی ماشین

- ببین من ده ساله ندیدمش

× مهم نیس

-اما هانا

وسیله هارو گذاشت و بغلم کرد بوسه ای به پیشونیم زد

× هیچی نمیشه باشه؟

- هوف باشه...

#part۷۳

تو این سفر فقط من و هانا بودیم و از اونجایی که خیلی وحشی شده بود مطمئن بودم یه بلایی سرم میاره تو این سفر

هیچوقت نتونستم خودمو بزنم به خریت

چند ساعتی توی راه بودیم که به سمنان رسیدیم

ساعت ۱۲ شب بود

از ساندویچ فروشیی ک سر راه بود ساندویچ خرید

- میریم هتل؟

× آره خستمع

- باشع بدم شال و مانتو؟

سرشه تکون داد از کیف صندلیه عقب بهش دادم و بعد پوششش اسلامی :| رفتیم سمت اطلاعات

بعد کارای به سمت اتاق پرواز کردیم ...

همونطور که لباس عوض میکردیم باهم حرف میزدیم

- حیف بلد نیستم برونم

× اشکال نداره همین ک هستی بسه

- رمانتیک شدی

× بودم رو نکرده بودم

- در کل خعلی تخمیه

× رمانتیک بودن؟

- رانندگی

لباس گشاد پوشیدم و وسط اتاق نشستم رو زمین و ساندویچمو در اوردم

× چرا اونجا؟

- حوصله ندارم

× وحشی

کنارم نشست و همونطور خیره به من مشغول خوردن شد

- ببین اگر در تلاشی کوفتم کنی باید بگم ک بیا س*اکت بزنم

(اصطلاحا ینی کی*ر شدی :|)

خندید که خب لقمه پرید تو دهنش بیخیال نوشابرو باز کردم و دادم بهش یکم خورد که نفسش بالا اومد

- دیگه به من نخندیا خدا زود جوابتو میده

× مرض

دیگه حرفی نزدیم و بعد اینکه کوفت گردنا تموم شد غش کردیم...

روز بعد چون هانا ممکن بود خسته شه تا ۱۰ خاب بودیم و بعد راه افتادیم

- با این وضعیت بریم میشه سفر قندهار

× من تنبلم

- منم بیکارم

(ینی هر چق طولش بدی مشکلی ندارم)

× خوبه

لباس عوض کردیم و به ادامه دادن راهمون پرداختیدیم

(درست گفتم؟ :/)

چند ساعت بعد،

وارد استان خراسان شدیم

- کی*ری تریت استان

× خوبه ک

- نه واسه من

دستمو گرفت و فشرد

× غمت نباشه وقتی از این مملکت رفتیم اونوقته که حالت خوب میشه

- بریم اونجا عین کر و لالا با زبون اشاره و نصفه و نیمه خارجکی زر بزنم

× من حرف میزنم

- حالا بلدم

× چق

و الی ماشالا ...a b c d e f g h- مصلن

× نمیری

- زکی فک کردی؟ میخام همه میکادوهای عذاتو بخورم بعد کپه مرگمو بزارم

× شکمو

- من از دار دنیا ی شکم و ی زبون و ی قلب دارم

× اوخی

بقیه حرفامون چرت و پرت تر از حرفای الانمون بود

واسه ناهار هم نگه داشتیم

بعد یکم استراحت دوباره راهی شدیم

- چق دیگ میرسیم؟

× نمدونم راستش

- پوف

اونق با گوشیم ور رفتم ک خسته شدم هوا داشت تاریک میشد که بارون شروع شد

- جووووونم بارون نگه دار

× بزا بریم ی پارک

با ادرس گرفتن رفتیم پارک عین خرایی ک تیتاب گرفتن پریدم پایین و دستامو باز کردم

× خیلی دوس داری؟

- خیلی اروم میشم

× باید عین جوکر و هارلی بگم بارون میشم ک اروم شی؟

- خز نشو هوا اونق سرد نی هنو

تک خنده ای کرد

× باش

اومد رو به روم واستاد کم کم داشتیم خیس میشدیم

× خیس شیم سرما میخوریم

- فدای سرمون

× من هیچی تو چی

- فدای سرم

× خوبه پتو برداشتم پس

فق ب حسم زیر بارون فکر میکردم و گوشمو سپرده بودم ب صدای بارون و رفد و برق ولی چشمام خیره به هانا بود

پارک به خاطر بارون خلوت بود

اونم بهم خیره بود...

#part۷٤

- به چی نگاه میکنی؟

× تو به چی نگاه میکنی؟

- سوالو با سوال؟

× سوالو با سوال!

کله خر شده بود هر چی میگفتم تکرار میکرد پس ساکت شدم و به اسمون نگاه کردم کفشامو در اوردم و دستم گرفتم و راه افتادم

اونم کار منو انجام داد و دنبالم راه افتاد

لذت کاری که میکردمو توی هیچ چیز نمیدیدم

با رعد و برق ترسناکی که زده شد حواسم به اسمون پرت شد و واستادم کفشام از دستم افتاد

هانام پشت سرم واستاد

شال به گردنم چسبیده بود بدم میومد برش داشتم و دستم گرفتم

صدای نزدیک شدن پاهاش میومد

× نمیخوای بریم؟

- دلم نمیاد یه همچین چیز قشنگیو حس نکنم و از پشت شیشه نگاه کنم

دقیقا پشتم واستاده بود

× خیسه خیسیم ها

- خب پاییزه دیگه

× مشهد بودی الان دانشگاه بودی

- الانمو دوس دارم

× منم بودنتو دوس دارم

لباس خیسش که مسبب خیسیش بارون بود روی گردنم نشست توی اون سرما مثل اب جوش بود روی یه تیکه یخ

- نزار فک کنم داری ازم استفاده میکنی و این سفرم...

× خودت بهتر میدونی که استفاده نیس تو یا فرصتم بهم نمیدی

- دلیلی نداره که بدم

بوسه های مداومش روی گردنم نشست و هر لحظه بیشتر گرمم میشد انگار که اصلا هوا سرد نیست و من زیر بارون نیستم

عصبی رفتم جلو و برگشتم سمتش

- کاری نکن برگردم و برم پیش مسیح

× اونو به من ترجیح میدی

- حداقل جاییه که بهم نزدیک نمیشه کسی

× جرمه ک بهت حس دارم؟

واقعا با حرفاش اذیت میشدم

اون نمیفهمید

درک نمیکرد چقد سخته

چقد سخته نتونی اعتماد کنی

نتونی تکیه کنی

- ببین من به هیچکس فرصت نمیدم

خیلی وقته که نمیدم

ولی اون که اومد

گفتم شانسه دیگه

بزار امتحانش کنم

گفتم من که چیزی واسه از دست دادن ندارم

ته تهش میشه مثل بقیه دیگه نه؟

خودمو قانع کردم یه جورایی

وقتی اومد فرصتم تبدیل شد به یه رابطه احساسی و...

هوف بیخیالش

ولی اونم ثابت کرد

که من

حق اعتماد کردن ندارم

ثابت کرد که

همه مثل همن

حتی تو

توهن مثل اونی

همتون مثل اونین

بی حرف بهم خیره شده بود و برای اولین بار قرمز شدن چشاشو دیدم و خودمو قانع کردم که صورتش واسه بارون خیسه

× اشکال نداره

- متاسفم! بریم؟

× بریم ...

#part۷۵

توی ماشین لباس عوض کردیم و نفری ی پتو دور خودمون پیچوندیم

- یا جا نگه دار ابجوش بگیر نسکافه هارو الان بخوریم گرم شیم سرما نخوریم

× خوبه چون ممکنع بعد ب گا بریم و سفر قندهار بشه سفر دور دنیا در خراسان

خندیدم خیلی خوب بود که به روی هم نیوردیم
نگه داشت و از سوپری ابجوش گرفت
بعد خوردن نسکافه ها گرمم شد
- من بخابم؟
× اره چرا میپرسی؟
- خابت نمیاد؟
× خابم گرفت بیدارت میکنم اگ جای بدی بودیم حواست بهم باشه وگرن میزنم کنار
- خوبه پس خیالم راحت

به دستای سردش لپ گرممو کشید
- یخی
× تو همه جات زیر پتوعه ها
- وای بگردمت
× بخواب باو کم کم خوب میشه اگ نشد بخاری میزنم

چیزی نگفتم و کم کم چشام گرم شد و خوابم برد...
******
* فلش بک*

× خفه شو دختره هرزه

همیشه بهم میگفت هرزه ولی نمیدونم چیکار کردم که میگه هرزه

با پسر بودم؟ نبودم

جن*ده بازی کردم؟ نکردم

سوپر دیدم؟ ندیدم

هزار فکر دیگه کردم که جوابش منفی بود

ولی اون بهم میگفت

هرزه!

حروم زاده!

بی پدر و مادر!

نطفه سگ!

نمیدونست با توهین به من به دخترش توهین میکنه

به مادرم!

به پاره تنم

تنها کسی که تو دنیا نبود و روش بیشتر از هر کسی تو دنیا غیرت داشتم و برام اهمیت داشت

اگر کسی به بابام فحش میداد به چپمم نبود ولی مامانم...

بعد مامانم رفیقام مهم بودن

- میشه بگین چیکار کردم کع...

× خفه شو حرف نزن با اون رفیقا هرزت کجا بودی؟

- رفیقای من هرزه نیستم

× هستن بدتر ع توان

- به خودم میگی بگو به رفیقام چیزی نگو ینی حق نداری چیزی بگی

عصبی به سمتم حمله کرد موهامو کشید

× من کار دلم بخواد میکنم برام تعیین نکلیف نکن

مثل خودش جیغ کشیدم

- به رفیقام حق نداری بگی هرزه

× دیگه حق نداری باهاشون جایی بری

- حالا نه که تا امروز بیرون بودم همش باهاشون هر دفعه اجازه خواستم فحش زیر و بالامو دادی

× ببند دهنتو دختره کثیف

دعواش سر چی بود؟

فقط گفتم برم تولد دوستم؟

× انقد نماز نمیخونی قیافت شبیه عمر شده بوزینه

جاااااان؟

عمر؟

بوزینه؟

آقا اصن من زشت چه ربطی به نماز داره؟

هر کی نماز نخونه زشت میشه؟

این همه امریکایی بی نماز ان همشون زشتن؟

ع همه با دینا هم خوشگل ترن

(ب کسی بر نخوره)

- انق اجبار کردین حالم از همه چی بهم میخوره

× ب تو بود ابرو نداشتیم جلوی در و همسایه کثافت

- خستم کردین دیگه بسه

عصبی بلند شدم برم توی حیاط که از موهام گرفت و سرم خورد به دسته مبل و...

سیاهی مطلق...

#part۷۶

با ترس از خواب پریدم

و دوباره

و دوباره

و دوباره

هانا همچنان داشت رانندگی میکرد

- خسته نیستی؟

× عح بیدار شدی؟

- ع خاب پریدم فک کردم فهمیدی

× حواسم ب جلو بود تصادف شده

نشستم و جلورو نگاه کردم

خیلی داغون بود و ترافیک هم بود

- اوه چیشده؟

× وقت نشد برم پایین بپرسم ولی فک کنم تصادف

- آها ک اینطور

با صدای خندش متوجه شدم مسخرم میکرده ولی چون بعد خوابم بود گیج بودم

- خعلی پلشتی هانا

× فداتم

بعد نیم ساعت ع ترافیک نجات پیدا کردیم

۱۰۰ کیلومتر به فریمان

قلبم تند میزد

× چرا رنگت پریده؟

- استرس

هیجان

ادرنالین خونم بالا رفتع

× اوع یعس چ خفن

- دردع باو جدی میگم

× نمیریم بکشیمت کع

شروع کردم با خودم حرف زدم

دنیا تهش میگه نه!

تهش میگه نه!

تهش همینه!

هیچی نمیشه!

هانا کنارتع!

داییت گنده بود نتونس ببرتت و هانا نجاتت داد این هیچی نیس

× عین کصخلا زل زدی ب کف ماشین دنبال مورچه ای؟

- چق مونده؟

× ۲۰ کیلومتر

- شت

اون ۲۰ کیلومترو عم با استرس گذروندیم

" به فریمان خوش آمدید! "

ده سال پیش از اینجا رفتم حتی شاید بیشتر از ده سال باشه

× میخای بریم هتل فردا بریم؟ شبم هست دیگه

- اصن بریم خوب بگردیم بعد بریم اونجا

× هوف ع دست تو

- خاهش

× باش

خر ذوق ب جلو خیره شدم بعد ادرس گرفتن رفتیم هتل

- خوبه باز پولداری وگرن ب گا بودیم

× قدر بدون

- ب خاطر پولت؟

× اره

- پولکی نیستم

× میدونم

رفتیم هتل و دوباره غش کردیم...

این سه روز خیلی عادی گذشت همش :

جاده

شهر

هتل

غش

و...

همین روند بود...

#part۷۷

روز بعد رو با هانا رفتیم پارک جنگلی و بردمش جاهایی که یادم بود رو نشون دادم که چقدر تغییر کرده بود...

روز موعود رسید امروز باید میرفتیم خونه مادرجونم

از اینکه خونشون همون جای اوله مطمئن بودم

با تصویرایی که داشتم تو ذهنم بالاخره خونه رو پیدا کردیم

و الان با استرس جلوی در واستادم

× باید زنگ بزنی

- هانا بیا بیخیال شو میریم جعلی میگیریم

اصن... اصن نمیریم هان؟

اومد جلو پیشونیمو بوسید

× برو زنگو بزن

- هوف خعله خب الان میرم

نفس عمیقی کشیدم و زنگو زدم

۱۰...۹...۸...۷...٦...٥...٤...۳...۲...۱

- خب دیگ نیستن بیا بریم

ولی با صدای کیه گفتن یه مرد وا رفتم

عموم بود فک کنم

نمیدونم کدومشون چون صداشونو تشخیص نمیدم

ینی یادم نیست

× اروم باش

در باز شد

عمو × بله بفرمایید

با دیدن من انگار فهمید آشنا ام

- سلام

× دنیا؟

- بله

اومد سمتم و با بغض بغلم کرد

خندم گرفت

بغض؟

هانا لب زد " بغلش کن"

حس میکردم نامحرمه

خب وقتی ده سال یهو یکی بیاد بغلت و بگه عمو...

بیخیال فکرام شدم

و بغلش کردم

× خوش اومدی عمو بیا بریم داخل

- ایشون هاناس

به تیپ هانا نگاه کرد

× هانا اسم پسره؟ فک نکنم ها

- نه

انگار فهمید چیزی نباید بگه تعارف کرد بریم داخل

رفتیم داخل

داخل رفتن همانا و کلی بغل و گریه همانا

نسبت به همشون بی حس بودم

بعد تموم شدن کاراشون نشستم کنار هانا

- حالم از همشون بهم میخوره

× بیخیال دنیا

صدای مادرجونم بود که میگفت

× بیا دخترم بیا کنارم بشین

- ن مادرجون راستش عجله داریم باید بریم اومدم ببینمتون و آدرس خونه بابامو بگیرم

انگار ناراحت شد ولی اصلا مهم نبود

عمم گفت

× خب بودی حالا عمه جان بعد چند سال اومدی...

- متاسفم عجله داریم

× نمیخوای بگی ایشون کین؟

- در حال حاضر مهم ترین فرد زندگیم

حرفی نداشت بزنع هانا ولی ذوق مرگ بود

- اگه میشه که بدین ما باید بریم

عمو × ولی بابات الان شیفتع

- کی میاد؟

عمو × شب

- آهان پس شب میرم

عمه × پس تا شب همینجا باشین دیگ

- نه کار داریم

وقتی دیدن هر چی بگن مقاومت میکنم متوجه شدن میلی ندارم پس آدرسو روی یه برگه نوشتن و بلند شدیم

- ببخشید اگ مزاحم شدیم ولی کارمون واجب بود

عمو × چیزی شده عمو؟

- دارم از ایران میرم

همه شوکه بودن

بعد مدت ها منو دیده بودن با سر و وضعی که باب میل خودم بود

با کسی ک تیپش مورد پسند اونا نبود

و با اخلاق جدید و بد

و اینکه یهو دارم از ایران میرم

مادرجون× درست نیست بعد مدت ها اینجوری...

- جسارتا اگر براتون اهمیت داشت "چجوری" یه خبر میگرفتین یا برای محبت هدیه یا پول میفرستادین گرچه نه محتاج محبتتونم و نه هدیتون ولی اینو گفتم که بدونین من دیگه بچه نیستم

عمو × درست حرف بزن عمو جان

- نمیتونم لحنمو درست کنم عمو جان چون همه اینا سال ها سر دلم بود با اجازه

بی توجه به حرفاشون دست هانارو گرفتم و رفتیم توی حیاط کفشامونو پامون میکردیم ک عمم اومد

عمه× درسته که دلخوری ولی این راهش نیست

- مشکلم با شما نیس عمه جان شما معرفتتو ثابت کردی

× مراقب خودت باش تو کشور غریب

- بله حتما

خداحافظی کردم و با هانا برگشتیم هتل وسایلو جمع کردیم و رفتیم بیرون برای ناهاری که دیر شده بود

و به آدرسی که گفته بودن رفتیم

پلاک ۱۷

× میترسی؟

- نه

زنگی در کار نبود در زدم که صدای ی پسر اومد

× کیه؟

- بیا دم در

صدای دمپاییاش که هر لحظه نزدیک تر میشد اومد و درو باز کرد

پسر بزرگ زن بابا

× بله؟

- من دنیام بابام هست؟

× ابجی دنیا تویی؟

- یونس اگر هست ما بیایم داخل

رفت داخل و صدای دادش میومد

× مامان بابا دنیا اومده

و بعد دادش مردی بود که سال ها اسم پدرو یدک میکشید و پدر نبود به سمت در دوید پا برهنه جلوم واستاده بود

× دختر قشنگم...

#part۷۸

با گریه اومد جلو و بغلم کرد

بوی مواد میداد

حس بد و خوبی داشتم

حس اینکه این مرد پدرمه

و حس اینکه پدرم نیست

- بیایم داخل؟

× اره حتما

رفتیم داخل و زن بابای گرامی هم کلی بغل و بوس فیک تحویلم داد

کلافه جدا شدم و کنار بابام نشستم

میخواستم برم پیش هانا ولی با نگاهش دستور داد همونجا بشیم

بابام با لبخند گفت

× چه عجب اومدی اینجا بابا

- انگار من باید میومدم

لبخند روی لباش ماسید با وجود تمام کاراش و رفتارش دلم گرفت اما خب خودش میدونست که حق با منه پس چیزی نگفت

- خوبین شما؟ کار و بار چطوره؟

× عی میگذره خوبیم خداروشکر

یونس با ذوق گفت

× ابجی خعلی وقته ندیدمت

اینا خانوادم بودن؟

من ابجیش بودم؟

پس چرا همچین حسی ندارم؟

چرا مامانی تو خانوادم نیست؟

انگار منتظر جوابی از سمت من بودن

- راستش باید میومدن دنبالم بعدشم اونق مشغله داشتم که نتونم بیام و خودمو یاد اوری کنم

اونقد عقل داشت که بفهمه منظورم چیه

دوباره جو به خاطر حرفا و تیکه هام سنگین شده بود

- میخوام از ایران برم به خاطر یه سری مشکل

× با کی؟ بابابزرگت؟

- خعلی وقته ترکشون کردم و مستقل شدم به لطف هانا

× دوستتع؟

- حامی من بوده این مدت

× خوبه واقعا ازت ممنونم هانا جان

خوبی بابام این بود که به فکر پوشش نبود و مشکلی نداشت

هانا× خواهش میکنم عمو جان وظیفه بوده

ادامه دادم

- و اینکه برای پاسپورت رضایتتون لازمع

× خب من باید مطمئن شم از جات و... درک میکنی که نگرانیمو

- بابا این همه مدت نگران نبودی؟

× این همه مدت مستقل نبودی

حرفش حق بود پس هیچی نگفتم

- باید با هانا حرف بزنید

× دختر تو نمیخوای ازدواج کنی؟

هوف باز بحث ازدواج من

- در این باره باید باهاتون جدی حرف بزنم امیدوارم منطقی باشین

× هر چیزی که ارامشت توشه باهاش موافقم و منطقی ام بگو

درسته سال ها نبود ولی دلم گرم شد اما ممکن بود وقتی بفهمه لزبینم ورق برگرده

- تنها حرف بزنیم؟

× حتما

باهاش به اتاقی رفتیم به اتاقای شیک عادت کرده بودم ولی ی زمانی جام همینجا بود حواسمو از وضع اتاق پرت کردم و به حرفم جمع کردم

- امیدوارم درک کنین

× بگو دخترم از چیزی نترس

- راستش من همجنسگرام...

#part۷۹

بی حرف و مات خیره شده بود بهم

شروع کردم از همه چی گفتن از همه جا توضیح دادن

و الان منتظر نتیجه کارم بودم

× از کی فهمیدی؟

- دوم راهنمایی

× اذیت نیستی؟

- نه اصلا

× ایران برات سخته همون بهتر که بری اونجا راحت باشی هانارو دوست داری؟

اینم باید توضیح میدادم

- نه ینی نمیدونم ولی اون دوسم داره قضیه برمیگرده به وقتی که....

همه چیو گفتم و خداروشکر نتیجه خوبی داشت

× باید باهاش حرف بزنم و مطمئن شم

- بله حتما

رفتم بیرون و به هانا گفتم که بره توی اتاق

هانا × چیزی شده؟

- نه رواله همه چی

× بشین حرفی هم نزن

منظورش این بود دعوا راه نندازم
سرمو تکون دادم رفت توی اتاق و رفتم نشستم

- یه دختر و پسر دیگه هم داشتین نه؟
زن بابام× اره خونه مادرجونتن
- ما ظهر اونجا بودیم نبودن کع
× اون یکی مادرجونت
- اوه هانی من فق دو تا مادر بزرگ دارم جا واسه سومی نیست
× این چه طرز حرف زدنه
- بی ادبی نکردم فقط میگم که بدونی
× حقشه بگم نزاره بری؟
- زورتو بزن

خودشم میدونست الان عزیزدل بابا منم
چون بعد سال ها اومدم پس ساکت شد
ده دقه میشد که اومدم بیرون که هانا و بابا هر دو با لبخند و رضایت اومدن بیرون
پاشدم و رفتم پیش هانا
بابام رفت و کنار زنش نشست

× فردا میریم واسه کارای پاسپورت

- پس ما بریم

× کجا؟ شب هستین اینجا

- نه دیگه بریم هتل وسیله داریم

× یه شب اومدی پیشم بزارم بری؟ با هانا میری وسیله میاری میای

حوصله بحث نداشتپ و جای خوابم مهم نبود به هانا نگاه کردم که زودتر گفت

هانا× بله حتما

راه افتادیم سمت هتل و بعد تخلیه مسیر اومده رو برگشتیم

توی راه کلی با هانا حرف زدم ولی نگفت چی به بابام گفته

منم قهر کردم باهاش

- گشنمه

× منم

از فلافلی سر راه دو تا ساندویچ گرفتیم و خوردیم

چقد تو این مدت ساندویچ خوردیم

رسیدم خونه بابام ی کیف برداشتم ک دو دست لباس توش بود واسه خواب منو هانا

بابا× شما تو اتاق بخوابین و راحت باشین

- مرسی

انگار چیزی یادش اومده بود

× شام خوردین؟

- آره ممنون

× پس شب بخیر

شب بخیر گفتیم و رفتیم توی اتاق

- روتو برگردون نگاهمم نکن خب؟

× نمیتونم

- چرا؟

× گشنه باشی پیتزا جلوت باشه و بگن نخور؟

- اه پلشت

با خنده برگشت ی تیشرت گشاد پوشیدم و شلوارمم در اوردم

قیافم واقعا توش خنده دار شده بود

- برگرد

برگشتنش همانا و خیره شدنش به من همانا

- جم کن چشاتو

× چ باحال شدی

پشم چشم نازک کردم

- اوم میدونم

× سرت درد نگیره میخور ب سقف

- لباستو عوض کن

روی تشک دو نفره دراز کشیدم انگار رلیم که وایمون همه چی دو نفره گزاشتن

حالا من میگم همه چی بنی تشک و پتو

اومد کنارم دراز کشید تیشرت و شلوارک تنش بود

نه اینکه گرم باشه نه ولی واسه خواب عادتمون بود لباس راحت بپوشیم و بخاری و پتو بود

خوابیدیم که فردا بریم واسه کارا...

با ترس از خواب پریدم

هیچی از خوابم یادم نبود

ولی یادمه قسمت اخر خوابم افتادم پایین

به شدت تشنم شده بود

یواش بلند شدم

× کجا

- حیح تشنمه

× یواش بری خوابن

باشه ای گفتم و رفتم بیرون

عادتم بود تا اب سرد نمیخوردم تشنگیم رفع نمیشد فق معدم پر اب میشد

رفتم سر یخچال فق اب میخورم کاری نمیکنم کع

بطری شیشه ای بود

حتما ابه

برش داشتم و سر کشیدم

شت!

شت!

شت!

الکل تو خونه بابام چیکار میکنه؟

منه خاک بر سرم تا تهش رفتم بالا

حالا به گا نرم خوبه

شیشه رو گزاشتم سرجاش یکم توش مونده بود

حالا نه که کل شیشه رو خورده باشم ها

رفتم داخل اتاق سردم شده بود درو بستم و پریدم زیر پتو

× خوردی؟

- گوه خوردم

× عح؟ تکراری نی ولی نوش جان

- هنو اینجایی پ ینی نخوردمت چرا بیداری؟

× ع خواب پریدی خوردی بهم بیدار شدم

- چرا ساکت بودی

× فک میکردم الانه ک بخوابی چیزی خوردی؟ دهنت بو الکل میده

- میگم که گوه خوردم

× خونه بابات؟

- هانا ول کن دعا دعا میکنم تاثیر نزاره و قوی نبوده باشه

× بخواب

- باشه

فقط گفتم باشه ولی مگه خوابم میبرد؟ پشتمو بهش کردم هر لحظه گرم تر میشد

لعنتی داره میگیرتم!

تیشرتمو تکون دادم ک خنک شم

ولی تاثیر نداشت

پتورو برداشتم بهتر شدم

فک کنم هانام خوابیده بود که چیزی نمیگفت

گرم نبود ولی از داخل داغ بودم

چشامو بستم

بخواب دنیا

بخواب هیچی نیست

بخواب

صدای هانا از کنار گوشم اومد

× دنیا دیر وقته نمیخوابی

بدون برگشت جواب دادم

- گرممه

× اثر کرد پس

- هوف

حس کردم از حالتم رضایت داره...

#part۸۰

نفساش پشت گردنم میگفت که نزدیکم شده

حلقه شدن دستش دور کمرم ثابتش میکرد

- هانا بهتره ازم فاصله بگیری حالا من گیجم درس نی بچسبی بهم

بدون اینک حتی انتخاب کنه حرفمو ب چپش بگیره یا راستش گردنمو بوسید

آخه الکل خونه بابام؟

من چرا بدون اطلاع رفتم خوردم؟

- برو عقب

× هیششش

دستشو روی شکمم حرکت میداد و چسبیده به گردنم نفس میکشید

- هانا لطفا

× چرا؟

میخواست ضعفمو نشون بدم

- ب ت چ برو عقب

× تا نگی نمیرم

زبونشو روی گردنم حس کردم

ناخواگاه تکون خوردم

× جون

حالم بد بود و بدتر میشدم

- حالم خوب نیس برو عقب

× باهم حلش میکنیم

قبل از اینکع بپرسه موافقم یا مخالف برم گردوند و خودش روم خیمه زد

سرشو برد روی استخون ترقوه ام تا جایی که میتونست مکید و لیسید

تمام توانمو جم کردم که وا ندم ولی با حس زبونش روی گوشم ناله ای غیر عمد از بین لبام خارج شد

× هوم همینع همینو میخام

- بس...

با قرار گرفتن لباش روی لبام حرفم نصفه موند

دنیا پسش بزن!

دنبا همراهی نکن

ولی انگار خودم حرفای خودمو نمیفهمیدم و لبام به طور خودکار باهاش همراهی کرد

بین لبام حرف زد

× بالاخره تونستم

دستشو برد زیر تیشرتم که درس بیاره

ولی انگار یهو به خودم اومدم

با تمام زورم هولش دادم

- ببین حالم بده خب؟ ولی هنوز یادمه که هانایی یادمه که من دنیام پس بخواب منم فردا چیزی یادم نیس خیالت راحت فق گند نزن ک ابروت پیش خودت میره

کلافه هوفی کشید و مشت بهم خوابید

× گندت بزنن که همیشه مقاومی و ضدحالی

چشامو بستم و دیگه به هیچ عنوان باز نکردم

نمیخواستم دوباره بیدار بمونم

و همبنطور هم شد...

و خوابم برد!

*

بیدار شدم ولی عجیب خوابم میومد

به سختی دل کندم

- هانا من نمیام

عصبی گف

× بلن شو رو مخم نرو نباشی نمیتونیم کاری کنیم ک خنگ

کمربندشو بست و رفت بیرون

بلن شدم و بعد تعویض لباس رفتم بیرون فق بابا و زنش بیدار بودن

- سلام

جوابمو دادن پای سفره نشستم و یکم فقط برای جلوگیری از ضعف خوردم

اصولا عادت به صبحانه نداشتم

ولی بعدش مثل گاو میخوردم

این بعدی که میگم ینی در طول روز...

سوار ماشین شدیم

تا وقتی برسیم روی صندلی عقب غش کردم

بابا× مگع دیشب نخوابیدی

- چرا ولی خستم

هانا× یکم دیر خوابیدیم ولی دنیا خرسه

- دیر نبود

هانا× میگم بهت بعد...

ینی حرف نزن...

#part۸۱

رفتیم واسه کارای دفتری چند جاش من لازم بودم ولی به خاطر هانا همه جا باهاش میرفتم

× بابا تو بخواب تو ماشین من میام

- کارای منه منم باید باشم

×باشه

نصف روز کارامون طول کشید بعد دادن آدرس که شمال هم بود برگشتیم خونه

دیگه کاری نبود که انجام بدیم ولی چون اگه امشب میرفتیم به خاطر خستگی خطری بود گفتیم فردا بهتره

نشسته بودیم و داشتم با هانا بحث میکردم که یهو بابام گف

بابا× من یه شرط دارم

- با منین؟

× اره

- واسه چی؟

× رفتنت

عصبی شدم

- وا چه شرطی

× یه خونه برامون بخرین

- چیییییی؟

اینو تغریبا که چه عرض کنم واقعا داد زدم

با لبخند گفت

× خب بالاخره من بابای منطقی و مهربونی ام که مریض بودن دخترمو قبول کردم نباید یه پاداش بگیرم؟ بعد این همه سال اومدی

دلم میخواست بمیرم جلوی هانا

با عصبانیت و خشمی کع کل این سالا نگهش داشته بودم داد زدم

- آره دقیقا بعد این همه سال اومدم و این جوابته؟

ک ب خاطر ی وظیفه پدرانع خونه بهت بدم؟

اونم از کی؟

کسی ک اصلن وظیفه نداره ازم مراقبت کنه ولی بهم اهمیت میده

اما توی معتاد تویی ک هر روز باید توی اون خونه خجالت میکشیدم که تو پدرمی

که تو مامانمو کشتی

که تو گوه زدی به زندگیم حالا با لبخند میگی به خاطر منطقت بهت خونه بدم؟

ریدم تو منطقی کع فق ب خاطر سودیه ک بهش میرسه

برم بمیرم ک بابام تویی

برم بمیرم ک بابام بهم میگ بیمار

بابا؟

فق اسمیه ک کل این سالا یدک کشش بودی

از غریبه برام غریبه تری

حالم ازت بهم میخوره

حالم از خودمم بهم میخوره ک همخون من تویی

حالم بهم میخوره که هر چق بخوام دور شم از زندگیم باز یه جا میرسه که میفهمم این زندگیه منه

حرفام با سیلیی که یهویی خورد روی گونم نصفه موند

صورتم سوخت

اما دلمم سوخت

آتیش گرفتم

× دهنتو ببند مادر ج*نده

دیگه واقعا طاقت نداشتم

ولی قبل از واکنش من هانا پرید سمت بابام و یقشو گرفت

به خاطر ورزشاش و نعشگی بابام زورش میرسید

× ببین مردک اگر چیزی نگفتم ب حرمت دنیا بود که باباشی و این همه نامردیو نادید گرفتم

خونه ک هیچی قصرم بخای بهت میدم فق ب خاطر دنیا

اما تو مرد نیستی

تو حتی نامردم نیستی

قاتل و متجاوزای خیابون شرف دارن به مردی که به دخترش بگه م... لا اله الا ا... خیلی کثیف تر از اونیی که بخوام باهات برخورد کنم و لازمم نیست چون خودت داری تو کصافط غرق میشی

دفعه اخرتم باشه ک گوه میخوری

هولش داد که پرت شد روی زمین

هانا اومد سمت من و دستمو گرفت

× بریم دنیا

- تو برو کیفو بیارم میام

رفت ماشینو روشن کنه

کیفو از اتاق برداشتم ولی قبل از خارج شدنم در اتاق قفل شد

محکم ب در کوبیدم

- درو باز کن لعنتی بازش کن

صدای زن بابام سوهان روحم شد

× دیدی گفتم سرجات مینشونمت؟

- تخم سگ

× خفه شو حرومی

- اگ من حرومی ام بچه های توهم از همون تخمن

× وقتی شوهرت دادیم میفهمی

رو زانو هام افتادم

دنیا برام سیاه شد

انگار ته خط بودم واقعا

صدای کوبیده شدن در و حیاط و بعدش داد هانا اومد

× باز کن این بی صاحابو

و لگداش یکی بعد دیگری

ولی واقعا تموم شده بود

انگار تو سه ثانیه پیر شدم

گوشیم زنگ خورد

× دنیا بیا بیرون دیگه چرا نمیای در بستس

فقط یه جمله گفتم

- عروسم میکنن

صدای دادش مساوی شد با شروع گریه هام

× گووووه میخورن

فهمیدی دنیا؟

گوه میخورن

مگه من مردم؟

اون عروسیو به آتیش میکشم

هق هق کنان گفتم

- بابامه هانا میتونه شوهرم بده

× مگ الکیه؟

- واقعیه

و قطع کردم

باورم نمیشد

دوباره شد همون زندگی

و حتی بدتر
برگشتم به چندین و چند ماه قبل...

#part۸۲
هانا
دنیا رو سرم خراب شد
حالا چیکار کنم؟
چرا نیوردمش بیرون؟
اه لعنت بهت هانا لعنت بهت
سومین روزی بود که جلوی خونشون بودم ولی هیچکس بیرون نمیومد
امروز خابم برده بود یه مردی اومده بود تا به خودم اومدم دویدم سمت در
در بسته شده بود...
بالاخره که میاد بیرون از این در
*
دنیا
حرفای اون مرتیکه تو گوشم اکو میکرد
" بهم خونه میده در عوض منم تورو میدم
خوشش بیاد ازت بهم ماهیانه هم میده
حواستو جمع کنی دختر بدی باشی وحشی میشه
جوونم هست همش ٤٣ سالشع

زن و بچه هم داره ولی تو سوگولیشی"
؟٤٣

هه همسن بابام بود میگع جوونع

فردا عقدمه امروز مرده اومده تا ببینه از جنسش راضیه یا نع

تو خودم جمع شده بودم

دقیقا مثل جنین تو شکم مادر

فقط من به جای شکم مادر

تو تخم پدر بودم

واقعا همینطور بود

به چپشم نبود چه بلایی سرم میاد

اومد توی اتاق

بابامو میگم

هه بابا؟

× میری خونش بهترم هست واست اونجا همجنسبازیت یادت میره

- فقط خفه شو

خندید و رفت بیرون

هنوز به یک دقه نرسیده بود که با یه مرد اومد داخل

× به چه هلویی چرا انق افسرده؟

روشو طرف بابام کرد

× زن منو اذیت نکنیا مرادی

بابا× فداتشم که شرمنده اگ بنجله همین تو کاسم بود

× ن باو خوبه فق بالا تنش یکم کوچیک نی؟

سرخ شدم

درباره اندامم حرف میزدن جلوی بابام

در حضور خودم

با حرف بابام مردم

و کاش زمین دهن باز میکرد میرفتم داخلش

بابا× دست تورو میبوسه دیگه خودتت پرورش بده ابیاری ک بلدی دیگه قطره ایشو میگما

و باهم زدن زیر خنده

جیغ زدم از ته دلم و با گریه داد زدم

- برید بیروووون

مرده با اخم گفت

× جیغاتو بزار وقتی داشتم پرورش میدادم الکی جیغ نزن خوشم نمیادا

- به تخمم برو بیروووون

هق هق میکردم

دراز کشیدم و برای بدبختیم زار زدم

صدای بسته شدن در حیاط اومد و پشتش صدای کوبیده شدنش

× د باز کن این لامصبو تخم سگ ادم انق بی رحم ک با دخترش مث کالا برخورد کنه؟

این حرومی چی میگه؟

و صدای داد اون مرد

× حرومی خودتی و ننت پدرس*گ

نگران هانا شدم مبادا بلایی سرش بیاد

رفتم سمت در و مشت میزدم

- توروخدا باهاش کاری نداشته باشه زنش میشم فق هانارو ول کنه ارواح جدت بگو ولش کنه

زن بابام یا شیطان رجیم با لگد زد ب در

× ببند دهنتو سلیطه صداتو انداختی پشت سرت الان میگم

هیچی نگفتم

ینی چیزی نداشتم بگم

پدر انق بی رحم؟

هر ثانیه که میگذشت انگار به مرگم نزدیک تر میشدم

نا امید تر از همیشه

و بی کس تر از هر ادمی توی دنیا

گوشی اتاقی که جهنمه زندگیم بود جمع شدم

و هق هقامو توی بغلم خفه کردم

- اگه ۱۵ سال پیش منم باهات میومدم ایستگاه اتوبوس شاید الان همه چی فرق داشت!

همینطور که گله میکردم و حسرت میخوردم خوابم برد...

*

بیدار شو هوی بیدار شو ی لباس بدم بپوشی باید بریم محضر

بی میل بلندم کرد و با فحش و کتک مانتوی سفید زشتی که مال خودش بود رو تنم کرد و شال کرمی روی سرم انداخت

× بیا ارایشت کنم

- نع

× خفه

بابا× بسه نمیخواد دیر شد

با صداش بلندم کرد ولی اینبار خودم حرکت کردم و باهاش جلو رفتم

انگار دیگه تقدیرمو قبول کرده بودم

دم در هانارو دیدم با لباس همون روز

با چشای غمگین

اگه بگم زیر چشاش گود شده بود دروغ نگفتم

خواست بیاد جلو

دستمو به معنی نه گرفتم بالا

رفتم سمتش ولی زن بابام جلومو گرفت

- باهم بریم

باهاش رفتم سمت هانا

× خیلی بی عرضم نه؟

- اشکال نداره یه روز با بچه هام میام خونت پیش تو و زنت

اشکا رو صورت هر دومون مسابقه داشتن

انگشتشو گزاشت رو لبم

× هیششش بمیرم به کسی جز تو فکر کنم

- فکر کردن به زن متاهل گناهه

× گناه کردنو دوس دارم

بی اختیار رفتم بغلش دستاشو دورم حلقه کرد

شاید آخرین باری بود که میدیدمش

- دلم واست تنگ میشه

× دنیا بری میمیرم

دلم گرفت واقعا دلم گرفت

حس کردم ذره ذره دارم جون میدم

جدا شدم و بهش خیره شدم

- مرسی که همه این مدت حامیم بودی

× مرسی که بودی

رو پنجه پام بلن شدم

حداقل برای اخرین بار به خواستش برسونمش

لبمو گذاشتم روی لبش

اشکامون باهم مخلوط شده بود و شوریش تو دهن هر دومون بود

لبشو میکیدم برای چند ثانیه بود ولی با میل هر دومون

و با جیغ زن بابام و کشیدن من جدا شدیم

سرشو خم کرد و جلو اومد ولی نمیتونست همراهم بیاد

اخرین چیزی که حس کردم دستاش بود که یخ بود

سوار ماشین شدیم

اخرین تصویرم شد

سقوط کردنش روی زانو هاش

تا محضر فقط اشک ریختم

چشم باز کردم و پای سفره عقد بودم

به همین سادگی تو یه چشم بهم زدن از جای بد رسیدم به جای بدتر

صدای عاقد بود که داشت ثانیه های اخر زنده بودنمو میگفت

× عروس خانوم بنده وکیلم؟...

#part۸۳

راوی داستان

رنگ صورت دنیا از شدت استرس و فشار روانی به سفیدی میزد

طوری که حتی زن باباش نگران بود

× هی دختره مُرده خوبی؟جواب بده دیگه

اون ولی انگار اینجا نبود

خواست روی پاهاش بایسته

زن باباش ک فکر کرد قصد فرار داره مچشو گرفت

ولی دنیا دور سرِ دنیا چرخید و اگ زن باباش دستشو نگرفتع بود حتما به سرامیکا برخورد میکرد

زن باباش و باباش که نگران آبروشون بودن هی زیر لب فحشش میدادن

اما اون مرد انگار نگران حال دختر بود

بالاخره میخواست در قبالش پول پرداخت کنه...

× ببریمش بیمارستان

بابای دنیا× ن اقا بیمارستان چیه الان بهوش میاد

مرد دست دنیارو گرفت و با توجه به یخ بودنش ترس تمام وجودشو گرفت

× مردک احمق دختره ببرش بیمارستان پولشو من میدم عرضه نداری چرا

بابای دنیا سراسیمه و نگران نارضایتی مرد دنیارو بغل کرد و داخل ماشین مرد گذاشت

تو افکارش فقط ناسزاهایی بود که نثار دنیای بخت برگشته میشد

دریغ از یکم نگرانی!

بعد رسیدن به بیمارستان به سمت دکتر رفتن و اونو داخل اتاقی بردن و کارهای لازمه رو انجام دادن

تو کل اون شهرستان یک بیمارستان بود که تعریف چندانی هم نداشت

دکتر× پدرش شمایی

بابای دنیا بلن شد

× بله

دکتر× مرد مومن دشمن جونی دخترتی؟ از کبودیای صورتش و دستاش که بگذرم باید بگم اگر دیر تر میوردین ممکن بود تشنج کنه به همین علت نمیتونم اجازه خروجش با شمارو بدم

عصبی بودن بابای دنیا هر لحظه بیشتر میشد

× مگ شهر هرته من باباشم و قیمش منم پس اجازشو دارم که...

دکتر با ارامش تمام جملشو کامل کرد

دکتر× هر غلطی دوس داشتی بکنی؟ کبودی و حتی سرخ شدن بدن در اثر کتک دیه داره آقای محترم چه پدر و چه مرد غریبه و چه شوهر

بابای دنیا× از پله افتاده

دکتر× پله هاتون تسمه داره؟ رد تسمه کمربند چی میگه؟

بابای دنیا که جوابی نداشت بگه حالا علاوه بر فشار بی مواد موندن و بی پولیش و از دست دادن شانسش استرس گیر پلیس افتادن رو هم داشت...

پس تصمیم گرفت بره خونه و از مهمونش پذیرایی کنه تا ببینه چه تصمیمی درسته...

هانا که تمام این مدت نگران و با کلی اشک از دور تعقیبشون میکرد و جلوی محضر منتظر بیرون اومدن و کل کشیدن و دست زدنشون بود بعد دیدن حال بد دنیا استرسش بیشتر شد و تا بیمارستان اومد و بعد دیدن اینکه بابای دنیا و زن باباش و اون مرد از بیمارستان خارج شدن به سرعت به سمت اطلاعات رفت

+ همین الان یه خانومو اوردن اینجا

× که غش کرده بود؟

+ درست نمیدونم فامیلش مرادیه! دنیا مرادی!

× شماره اتاقو میخواین؟ شما چکارشین؟

+ من دوستشم اسم دکترشم بگید لطفا

× من نمیتونم

+ خواهش میکنم خانوم

پرستار که گریه های دنیارو دید اسم دکتر و اتاقش رو با شماره اتاق دنیا به هانا گفت

*

با سرعت به سمت اتاق دکتر رفتم

و بعد در زدن منتظر جواب شدم

× بفرمایید...

#part۸٤

رفتم داخل

- سلام در رابطه با دختر خانومی که الان اوردن غش کرده بود خانوم مرادی دنیا مرادی

بلن شد و اشاره کرد ک بشینم روی مبل

× بفرمایید بشینین

- ممنون

رفتم و نشستم اومد رو به روی من نشست

× خب شما چه نسبتی دارین با ایشون؟

- راستش من دوستشم و ماجراش طولانیه

× بفرمایید لازمه که بدونم

- خب ماجرا برمیگرده به اینکع دنیا...

و تمام اتفاقاتی که براش افتاده بود رو توی یه ربع توضیح دادم و همراه با توضیحام اشک میریختم

دکتر که از گریه هام و حال بدم متوجه حقیقت موضوع شده بود گف

× پدر سنگدل دیده بودم ولی در این حدشو نه

- و اون اثراتم به خاطر مقاومتش در برابر ازدواجه

× خب من با رضایت خود بیمار اجازه ترخیصشو بهتون میدم

از خوشحالی روی ابرا بودم خیلی خوش شانسی بود که دکتر با این درک و فهم اینجا پیدا شده بود

- واقعا ممنونم ازتون

× من انجام وظیفه میکنم از حال و روز دخترک معصوم مشخص بود چقد درد کشیده

بعد از چن کلام حرف زدن و جواب به سوالای دکتر واسه اعتماد کامل به سمت اتاق دنیا رفتیم دکتر گفت تا الان باید بهوش اومده باشه

و همینطور هم بود به سقف خیره بود و اشک میریخت

با صدای در ترسیده به در نگاه کرد ولی با دیدن من خواست بلند شه که رفتم سمتش و بغلش کردم

هق هقاش توی سینم خفه میشد

- گریه نکن دورت بگردم حل شد همه چی خب؟ حل شد! باهم میریم دیگه

+ ینی چی؟

براش از وقت رفتنش سمت محضرو تعریف کردم تا اینجا دکتر تمام مدت ساکت به ما خیره بود

+ اگه رضایت بدم میریم؟

به سمت دکتر برگشت و سوالی پرسید

+ آره آقای دکتر؟

× آره دخترم فقط میخوام مطمئن شم وضعیتت پیش ایشون امن تره یا پدرم

+ تمام مدتی که پیش هانا بودم بی منت بهم محبت کرد و حامیم بود ولی این چند روز انگار یه عمر برام گذشت

با هر کلمه کلی اشک میریخت

سرشو نوازش میکردم بلکه اروم شه

- شششش بسه دیگه عه

دکتر× درد نداری؟ بلن شو راه برو ببینم ضعف نداری؟

بعد چک کردن حال جسمی دنیا و تقدیر و تشکر از دکترش خواستم حساب کنم که قبول نکرد

× نه باشه یه محبت از طرف من به این دختر مظلوممون

- شما لطف دارین همین که درک داشتین و به من دادینش خودش ینی محبت نمیتونم پرداخت نکنم

بعد کلی تعارف بالاخره قبول کرد

*

دنیا

با کمک هانا سوار ماشین شدم

ینی تموم شد؟

واقعا تموم شد؟

پاسپورت چی؟

حالا کجا میریم؟

هانا سوار شد و راه افتاد

- کجا میریم؟

+ پمپ بنزین بنزین نداره ماشین!

- بنزین برا چی؟

نگاه عاقل اندر سهیفانه ای بهم انداخت

+ تو جاده باکش خالی شه به گا بریم

از ته دلم خوشحال شدم

- برمیگردیم؟

+ خراسان علاوه بر نحسیش واسه تو برای منم نحسه

لبخند تلخی زدم با یاداوری پاسپورت پرسیدم

- پاسپورت چی شد؟

+ بابای ک... لا اله الا ا... ادرس خونتونو با ادرس شمال جا به جا کرد ینی کلا ادرس شمالو نداده بود و وقتی پیک اومد دم خونه بابات طوری وانمود کردن ک انگار مال اون

خونم با کلید اومدم جلو که گفت شما مال این خونه ای؟ گفتم بله گف دنیا مرادی میشناسین؟ گفتم پاسپورت اوردین بله خواهرمه و بعد دادن امضا پاسپورتو گرفتم

ذوق زده پریدم بغلش که هولم داد

+ پشت فرمونم گیج

- اوه ساری

به مسخره بازیم خندید

- نمیدونم چطور محبتتو جبران کنم تمام کمبودامو تو این ۱۹ سال جبران کردی

+ فداتم میشم چی فک کردی

- هندیش نکن دیگ

خندید و هیچی نگفت

+ باید بریم مشهد

ترسیده پرسیدم

- چرا دیگ؟

+ چون هر دو کثیف و خسته ایم باید استراحت کنیم فردا راه میوفتیم

- نمیشه نریم

+منم دلم میخواد ولی خطرناکه بعدشم مشهد بزرگه میریم بالا شهرش ک اشنا نداری

- باشه

اونق خسته بودم که تا خوده مشهد خوابیدم

+ هی خرس بیدار شو

- هوم کجاییم؟

+ جلوی هتل

- اوه چق خوابیدم

+ خسته بودی

سرمو تکون دادم که پیشونیمو بوسید باهم پیاده شدیم بعد برداشت چمدون به سمت هتل رفتیم و طبق رسم همیشگی تحویل شناسنامه و پول و گرفتن کلید اتاقمون رفتیم توی اتاق

- باید بریم دوش بگیریم اول من برم؟

+ برو

بعد دوش من هانا هم دوش گرفت حالا هر دو تمیز و با لباس مرتب میخواستیم بخوابیم

+ تو ماشین خواب بودی خوابت میاد؟

- اره

خندید و با گفتن " خوابالو" چشاشو بست

- شبت بخیر

+ شب توهم بخیر

#part۸۵

+ دنیاااا خرس بلن شو دیگه

- هم؟

+ بلن شو کره خر ظهر شد دیر شد باید بریم

- خف کن باید بخوابم

حس کردم خندش گرفت

+ باید؟ بلن شو تو ماشین بخواب

- مگ الان کجاییم؟

+ تو ک*ون خر

یه چشمو باز کردم چ تمیزه ها

- عَحححح چق تمیزه کونش

همونطور نگام ب هانا افتاد ک داش لباس عوض میکرد

- کجا؟

+ استخر میای؟

- اره

بلن شدم که حاضر شم

لباس راحتیمو با لباسای بیرون عوض کردم

- من مایو ندارم

+ عَح هر روز بدتر میشی بعد خوابت خنگ بازیت آدمو میگ*اد

بی حرف رفتم تو فکر چرا مثلث قطر نداره؟

اصن چرا دایره گوشه نداره؟

انقد به چرت و پرت فک کردم کم کم ویندوزم بالا اومد

ب هانا ک کلافه جلوم واستاده بود نگا کردم

- دیوونت کردم؟

+ گ*اییدی عشقم گ*اییدی

وسایلارو جمع کردیم و بعد گرفتن شناسنامه و تحویل کلید چمدونارو توی ماشین گذاشتیم

- پیش به سوی شمال

+ چشاتو وا کنی رسیدیم

- هانا تهران ب لواسان نیس ها

+ ولی تو دنیایی و تواناییشو داری

- به جای خون تو رگات نمک جریان داره ن؟

+ زبونتو نداشتی هیچی نداشتی

- چرا یه قلب مهربون

خندید و ادامه نداد چق از این شهر نفرت داشتم و چق دلتنگ بودم...

خیابون گلستان!

شهدا!

چهار راه خواجه ربیع!

پل فجر!

خوابم پریده بود و ترجیح میدادم برای آخرین بار به شهری که باعث تمام بدبختیامه نگاه کنم

بین این نگاها چشمم به آشنایی افتاد که از دبستان باهاش بودم

با دیدن خنده های از ته دلش دلم گرفت و همزمان شاد شدم

از این گرفت که منو یادش نبود

و از این خوشحال شدم که میخندید

نگاهش که به من افتاد ماتش برد انگار اشتباهی گرفته باشه...

ولی وقتی دوباره چشمش افتاد بی توجه به کسی که کنارشه منو نگاه میکرد دست تکون دادم و برگشتم سر جام

+ واسه کی دست تکون دادی

- یه نفر که از طفولیت تا عاقلیت و نادانیت باهم بودیم

+ پشمام

- هاع

+ دیدت؟

- حتما دید که دست تکون دادم

با خارج شدن از مشهد و بی خطر بودنس نفس راحتی کشیدم

چشامو روهم گذاشتم

+ حتی اگه تو خوابم بمیری تا چار پنج ساعت متوجه نمیشم

- باحالع

+ خفه بکپ

خندیدم و با فکرای مختلف خوابیدم...

**

فلش بک

+ دنیا

- هان

+ حالم از همشون بهم میخوره

- میخوای بگی؟

+ آره

- بگو

+ به تخمم

- بلند

+ به تخممم

- باهم

+ باهم

-+ به تخمموووووون

خندید از ته دلش خندید

دلم خوش بود به خنده هاش

- چه حسی داری

+ آرومم

- باحالع

+ بهم میگن سگ اخلاق و تنها کسی ک تحملم میکنه تویی

- قدرمو بدونا

+ اه خودشیفته

- والا

+ جدی پیش توعه ک فق خودمم

- رمانتیک نکن حاجی میکنمت این وسطا

زد پشت گردنم و خندید

- جون بخورمت

+ گمشو باو

- من برم دیگ

+ گمشو

- بخورش خدافز

+ خدافز

تمام مسیر خونه نیشم باز بود حس خوبیه که با رفیقت بیخیال همه چی بگی و بخندی...

+ دنیا

- هان

+ خعلی احمقی چرا غرور نداری؟

- تو ذاتم نی

+ یه روز ولت کنع چی؟

- رفیقمه ها

+ یه روز میره

میره!

میره!

میره!

صداش تو مغزم اکو میشد

*

حال

- حیح

ترسید زد کنار جاده

+ چت شد؟

- اه چرا میخوابم خاطره هامو خواب میبینم؟

+ چرا اینطوریی؟

- نمدونم خسته شدم هانا

+ میریم دکتر باشه؟ غصه نخور الانم نخواب

- نمیبره

+ خوبه...

به بیرون خیره بودم ولی به جای بیرون خودمو از روی شیشه میدیدم

که چق فرق کردم

و الان غرور دارم

چق دنیای اون موقه ساده بود...

با فکر به گذشته شعری که دوسش داشتمو شروع یه خوندن کردم

- این غصه های لعنتی

از خنده دورم میکنن

این نفسای بی هدف

زنده به گورم میکنن

چه لحظه های خوبیه

ثانیه های آخره

فرشته مردن من

منو ازین جا میبره

آی خدا دلگیرم ازت

آی زندگی سیرم ازت

آی زندگی میمیرمو

عمرمو میگیرم ازت

چه اعتراف تلخیه
انگار رسیدم ته خط
وقت خلاصی از "همس"
آی دنیا بیزارم ازت...
شریک زجه های من
بگو که گوشت با منه
ببین که زخمای تن شاهد حرفای منه
ای خدا دلگیرم ولی
احساس غم نمیکنم
تا زنده ام پیش کسی
سرمو خم نمیکنم
ای خدا دلگیرم ازت
آی زندگی سیرم ازت
آی زندگی میمیرمو
عمرمو میگیرم ازت
چه اعتراف تلخیه
انگار رسیدم ته خط
وقت خلاصی از "همس"
آی دنیا بیزارم ازت...

+ یهو میخونی

با حس میخونی

غمگین میخونی

مخاطب دار میخونی

- شد دیگه سرت درد اومد ساری ولی سر دلم گیر کرده بود

+ یادم باشه ع صداتم استفاده کنم

- باش...

#part۸۶

+ میگم دنیا

- هوم

+ موافقی همینو مسافرت کنیم؟

- پ چیه الان؟

+ مجبور بودیم بیایم الان بریم بگردیم و اینا

- کجا بریم؟

+ نظرت درباره شهرستاناتون چیع؟

- جان ما خارج ع خراسان

+ امم میخای بریم اردبیل و اونورا؟

- ع شمالم رد میشیم ن؟

+ اره دیگ

- لباسم برداریم پس

+ باشع...

**

مثل مسیر رفتنموم به اون شهر مسخره مسیر برگشتو طی کردیم فق تنها فرقش این بود کع تو رفتنش استرس داشتیم

و تو برگشتش آرامش

نزدیک شمال بودیم به جاده و فضای سبزش خیره بودم که ماشین واستاد

با تعجب برگشتم سمت هانا

- جیش داری؟

متعجب تر ع من گف

+ جیش؟

- آره جیش

+ خولی ب خدا

- جدی میگم خو

+ نع

- پ واس چی زدی کنار

+ که باهات حرف بزنم

- خو رانندگی کن و حرف بزن

+ نه باید نگات کنم

به مسخره گفتم

- جووون میخوای خیره شی تو چشام؟

خندید

+ دنیا جدی

نیشمو بستم و صاف نشستم

- خب بگو

+ اوممم نمیدونم از کجا شروع کنم پس مستقیم اصل مطلبو میگم

- خب؟

+ ببین میدونی که بهت حس دارم

- خب؟

+ و بوسیدمت

- خب؟

+ البته نه به خواسته تو

- خب؟

+ ولی توعم بوسیدیم

- خب؟

کلافه اومد جلو و دستشو گذاشت رو دهنم و تند تند حرف زد

+ ینی به خواسته خودت بوده الان من بلاتکلیفم و نمیدونم نسبتم با تو چیه و تو چه حسی بهم داری و میخوام که اگر میش جوابمو قبل ع رسیدن به خونه بدی

سرمو تکون دادم

سوالی نگام کرد

+ بگو

- سنکبن شکو یتمش

+ چی؟

چشامو تو حدقه چرخوندم

شده بود حکایت مسیح

همه خنگن

عصبی گف

+ د حرف بزن دیگ

کلافه دستشو ع رو دهنم برداشتم

- خنگ میگم دستتو وردار

مثل کفترای گیج نگام میکرد

هوف کلافه ای کشیدم

و همچنان همونطور خیره بود
قیافش انق با نمک بود که لپشو کشیدم و محکم بوسش کردم (لپ)

- خنگه نمکی
+ وا چرا نمفهمم
- چون خنگی
+ عام خودتی

و ریلکس برگشت ماشینو روشن کرد و راه افتاد
من در عجبم چطور زندگی میکنن اینا
داشت ازم سوال میکرد فک کنم

- میگم سوالی نداری ازم؟
+ نه
- مطمئن
+ عح دنیا چیزی باشه میپرسم دیگه

وقتی دیدم گیجه چیزی نگفتم فق با خنده روی دستشو ناز کردم
و باز به جاده خیره شدم
تو فکر بودم که خعلی یهو زد رو ترمز

- اخخخخخ سرم چته وحشی

+ من ازت سوالی نداشتم؟

دیگ واقعا تهش بود زدم زیر خنده که متعجب نگام میکرد

بعد بلند شدن صدای بوق ماشینا زد کنار

چق فحش خورد ها

+ داشتی میگفتی

- بهت یادآوری هم کردم ولی تو گیجی

+ خودتی حالا بگو...

#part۸۷

نفس عمیقی کشیدم و شروع به حرف زدن کردم

- خب ببین درسته بوسم کردی ولی متوجه شدی که با حرف بهت گفتم عقب بکشی و مثل کولی ها بهت نپریدم

سرشو تکون داد

- چون خیلی حمایتم کردی هم در برابر بابام و هم در برابر داییم و خیلی برام عزیزی اونقدر که بین مرگ من و تو یکیو انتخاب کنم حاضرم بمیرم و تو زنده بمونی چون از ته دلت و بی منت بهم محبت کردی

لبخندِ شیرینی رو لبش بود

- و هم به حست هم به خودت احترام میزارم اما با توجه به بی اعتمادیم نسبت به همه (تاکید کردم) به جز تو نمیتونم وارد رابطه عاطفی بشم هنوز ترسم از بین نرفته چون نمیخوام به خودم و تو صدمه بزنم و حاضرم همیشه کنارت باشم و وارد هیچ رابطه ای نشم اما برای رابطه احساسی الان آمادگی لازمو ندارم و در خوب بودن تو هم شکی نیست پس نمیتونم متاسفم

ساکت شدم و منتظر عکس العملش شدم هنوز لبخند رو لبش بود

+ دنیا

- جان

+ اینکه همه چیو میگی از حست و سعی میکنی طرف دلخور نشه اما حقیقتو با حرفای قشنگت ثابت میکنی و منطقت از سنت بیشتره جذابت کرده و اینکه من اجباری نمیکنم که باهام باشی و منتی به خاطر محبتام سرت نمیزارم

چشامو به معنی تایید حرفاش و محبت بهم زدم (نمدونم دیدید یا نه)

+ و اینکه آدمی مثل تو توی زندگی من نبوده و الان که اومده به راحتی از دستش نمیدم قراره باهم شاد باشیم به این شرط که تو تنهام نزاری و منم همینطور و محبتای بی منت

دو طرف صورتشو گرفتم و دماغشو گاز گرفتم

+ آخخخخخ

- من تورا عاشق

با صورت مچاله گف

+ ریدم تو محبتت

منم تورا مای لاو

حس خوبی داشتم

- پیش به سوی خونه و سپس مسافرت...

#part۸۹

تا رسیدن به خونه بلن بلن باهم آهنگ خوندیم و کلی رقصیدیم طوری که از خنده دلدرد شده بودم

چمدونو اوردیم داخل

اینجا نیومده بودم تاحالا و اون چند روزی هم که شمال بودیم خونه مسیح چتر شده بودیم

- من کجا بخوابم؟

+ جا نیس فلن باید رو تخت من بخوابی

- دو نفرس مگ؟

+ هوم

بی حوصله رف سمت ی اتاق دنبالش رفتم که خودشو پرت کرد رو تخت

+ بیا بخوابیم خعلی خستم

و بی توجه به من غش کرد

بی تربیت!

رفتم کنارش و بعد تعویض لباسام با تیشرت بلند و گشادم دراز کشیدم کنارش و به ثانیه نکشید که منم غش کردم

**

چشامو که باز کردم هیچی نمیدیدم

یا خدا

ینی کور شدم؟

- جیغغغغغغغغغغغغغغغ

جیغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغغ

جیغغ

با صدای تقی فهمیدم هانا از خواب پریده

ترسیده گف

+ چیشدع چته؟

گریم گرفته بود

- هانا یه چیزی میگم هول نشو خب؟

من من کنان گف

+ بگو زهرترک شدم

- من کور شدم

و شروع کردم به اشک ریختن

با حس ضربه محکمی که خورد پشت گردنم و روشن شدن اتاق با چهره پوکر فیص هانا رو به رو شدم

کلافه گف

+ تو چرا انق خنگی ها؟

- ها؟

+ واااااییی دنیا خوابیدیم شب شده هوا تاریک شده

- هانا تورو میبینم

انگار عادت داشت به رفتارم واسه همین بلن شد

+ بریم ی چی پیدا کنیم بخوریم بلکه ویندوزت بالا بیاد

از اتاق رفت بیرون پنج دقه ای میشد که به دیوار خیره بودم

خوابیدیم...

هوا روشن بود...

بیدار شدیم...

هوا تاریک بود...

من کور بودم...

بینا شدم...

اه خاک تو سرت دنیا!

خب چراغ خاموش بوده دیگه

- خعلی حالم بد شده

زیر لب به خودم فحش میدادم و رفتم توی حال

وقتی اومدیم به خونه دقت نکردم انق ک خسته بودم

چ حالی میکنن پولدارن ها

+ حالا خوبه توعم خرشانس بودی با ما برخورد کردی

از جام پریدم

- یهو میای سکته میکنم

+ عاااا اونوخ تو جیغ میزنی من با لبخند بیدار میشم؟

از حرصی که میخورد بلند زدم زیر خنده

- آخ آخ آخ آخ حقت بود درسته گیج بودم ولی حرکت زیبایی زدم

+ گمشو باو

هولم داد و به سمت پذیرایی رفت

مانند بود) L(پذیراییش

مثل جوجه اردکایی ک دنبال مامانشون راه میوفتن منم پشتش راه افتادم

و وقتی واستاد محکم خوردم بهش

+ آیی چرا دنبال من میای

- خب کجا برم؟

نمیدونست از گیجیم حرص بخوره یا بخنده

+ امروز ع دنده خنگیت بلن شدی جذاب تر شدی

- جون بخورم موش کوچولو

اول متعجب نگام کرد و بعد قهقهه میزد

- چته

تیکه تیکه گف

+ موش کوچولو چه صیغه ایه

- یهو گفتم خو

موهامو بهم ریخت و در یخچالو باز کرد

درش دقیقا رو به روی من بود به سمت چپ یکم رفتم و کلمو بردم جلو

با یخچالی که بوی گند میده مواجه شدم

- عق

+ خراب شدن

دو هفته بود خونش نیومده بود بایدم خراب میشد

- گشنمه

+ منم

- چی بخوریم

+ اینا ک خوردنی نیس دیگ باید سفارش بدم

رفتم و روی کاناپش ولو شدم

- کی میریم؟

+ والا کونم حالت گرفت انق ک نشستم بزا دو سه روز استراحت کنیم بعد میریم

- اوم منم خسته شدم

با تعجب گف

+ حالا نه که خعلی رانندگی کردی همش خواب بودی کع

- اوم چاق شدم؟

دیگه اگه خودشم میزد بهش حق میدادم

- زشت شدم؟

+ ن جذابی هنو خدا خنگیتو ازت نگیره

- چرا؟

+ افسرده میشم

- قدر بدون

+ خو توعم حالا

زنگ زد سفارش داد تا وقتی بیارن پای گوشیم بودم

خب بعله گوشیم توی اون مدت نحس همراهم بود خداروشکر به عقلشون نرسید گوشیمو بگیرن

و اصلا ندیدن احتمالا فک کردن دست هاناس

گالریمو بالا پایین میکردم که به عکسی که ع مسیح روز دریا گرفته بودم برخورد کردم
طفلک داش سنگ جمع میکرد فق کونش تو عکس بود
نیشم باز بود
+ ب چی میخندی
- ب عمت عکسشو دیدم
+ مسیح؟
با چشای گرد برگشتم سمتش
- ع کجا فمیدی؟
+ اخه فق اون خنده داره
- عا
دلم تنگ شده بود براش تا فرصت بود زنگ زدم بهش
بوق...
بوق...
بوق...
رد تماس!
- وا
دوباره زنگ زدم
بوق...
بوق...
بوق...
× خب گاو وقتی رد میدم ینی خوابم خواب نمیزاری واسم دنیا

- اوم

× شیر

مشخص بود اوج خوابش بوده

- میخوای بری بخوابی؟

× حالا ک بیدارم کردی

- دلم تنگ شده بود وحشی

× ژون دلتو بخورم من دل منم تنگ شده کی میرسین بیای بچلونمت

- خشن دوس ندارما رمانتیک

خندید

× باشع عشقم نگفتی

- خونه هانام

× رسیدین؟

کی ؟

چرا نگفتی؟

- اره

امروز

خوابیدیم الان بیدار شدیم

× آها من بخوابم صب میام پیشت

- خدافز مرغ

× خدافز جغد...

#part۹۰

حوصلم داشت سر میرفت

+ اه پ چرا نیو...

با زنگ در حرفشو نصفه گذاشت

+ آوردن

رفت سفارشارو گرفت با ذوق نشستم

+ ب خر تیتاب دادن؟

- ن من خرم و ن این تیتاب مگ اینک تو تیتاب سفارش داده باشی

بعد با نیش باز بهش خیره شدم چون علاوه بر اینه نتونست بزنه تو پرم منم زدم تو پرش با خنده نشست

+ عوضی

بی حرف پیتزامو گرفتم همیشه پیتزای سردو ترجیح میدادم خواستم بزارم توب یخچال ولی با توجه به گرسنگیم و اون همه پنیر روش دلم نیومد

+ بخور دیگه...

بعد خوردن دوباره رو کاناپه ولو شدیم

- خوابم نمیاد من

+ میخوام لایو بزارم

- اوف بابا فیمس

+ حوصلم سر رفتع میای؟

- نح صدام ولی هس

+ باشه اول استوری میکنم ده مین دیگ لایو

- چپ یا...

پرید بین حرفم چون میدونس چی میگم

+ غلط کردم وحشی

ده دقه سرم تو گوشیم بود و اونم بی حرف به صفحه گوشی خیره بود

+ اوم خوبم

- کصخل شدی؟ کی حالتو پرسیدم؟

با تعجب و خنده گف

+ لایوه دنیا

- میگم چرا خفه خون گرفتی

+ دنیاااا لایوه

- چپ یا راست؟

حرص میخورد من میخندیدم

+ دیوانم کردی

- من فق ب خودت ثابت کردم ثبات عقلانی نداری وگرن همه میدونستن و تو باور نداشتی

+ ع اثرات همخونه بودن با توعه

- اگ اثر میزاشتم ک بیماریت درمان میشد

+ ک کصخل میشدم؟

- لازم نیس بشی ک

+ پ چی

- هسی

نمدونس بخنده بهم یا بزنتم

با نیش باز بهش خیره بودم

دیگ چیزی نگف

+ ملیکا میگ دلش تنگ شده

- خو بیا اینجا رفع دلتنگی کنیم تنهایی

+ رفع دلتنگی فقط؟

- رفع دلتنگی به روش خاص

+ کثیف

دو دقه بعد!

+ میگن باحالی

- حقیقت شیرینیه

+ پوف توعم با این اعتماد ب نفس کاذبت

- خعلی هم صادقه و حقیقته کجاش کاذبه

+ زشته بگم کجاش

پوکر فیص مونده بودم

+ بیا جلو دنیا

- ن عاشقم میشن

+ عاشق سوسک نمیشن بیا نترس تهش اینه ک میگن زشتی دیگ

میدونستم خودش حس داره ولی با این وجود در جواب حرفش هیچی نگفتم
نیشش باز بود

- این همه بهت جواب دادم ی جواب دادی خر ذوقی؟ ماجرا خر و تیتابه دیگ؟

+ تا حالا ب بیشعوریت شک کردی؟

- اصن مطمئن نشدم ک الان بخوام شک کنم

+خوبه باز میدونی بیشعوری

- کصخل بودن ک بدتره پس درد تو سنگین تره

+ یادم باشه ی دفه بعد خوابت ازت استوری بگیرم

- مگ اینک با من معروف شی

+ با خنگین اخه مردم ب دلقک نیاز دارن

این چی گفففففف؟ رید بهمممم؟ :)))))

- دارم برات عزیزم

لبخندی از روی رضایت زد و جواب کامنتارو میداد و کلی سوال درباره من جواب داد...

ده دقه ای بود که فک میکردم چیکار کنم

وقتی به نتیجه رسیدم جیغ زدم

ترسیده از جاش پرید

+ چت شدددد؟

- کصافط پلشت خودت ب بوت عادت داری من ک عادت ندارم برو دشویی خب

انگار انتظار همچین حرفیو نداشت چون خشکش زده بود

این حرف!

توی لایو!

و یهویی!

+ دنیا قبرتو با دستای خودت بِکَن...

#part۹۱

دور تا دور خونه دنبالم دوید

در حین دویدن داد زدم

- لایوتو قط کن تا بدتر نشده

+ قطعه

حواسم واسه یه لحظه پرت شد و پام گیر کرد با موکت و با شکم محکم پرت شدم زمین
هر چی داشتم و نداشتم الان صافه صاف شد
و زندگی جایی بگا تر شد که هانا هم نتونست کنترل کنه و افتاد روم

- آهههههیییییی
اون ک دردش نیومده بود من پرس شده بودم

+ بزنمت
- جان عمت اول بلن شو لهم کردی

وزنش از روم برداشته شد ولی دستاش دو طرفم بود

- بلن شو دیگ
+ فرار میکنی
- مرض

سعی کردم برگردم ولی دستم خورد ب داخل ارنجش دستش خم و دوباره افتاد روم
- ب همین برکت هر چی هم اگر تا الان داشتم دیگ صافه صاف شد
هر هر خندش توی گوشم بود
سرمو خم کردم ک نفسش نخوره

- گوریل بلن شو له شدم تو ک میدونی ی جوری میشم باز هر هر اونجا بخن

+ باحالع

- چی؟

+ ی جوری شدنت

- بلن شو من بهت نمیدم

خندید و با گاز گرفتن لاله گوشم بلن شد

ولی با لگدی ک ب ساق پاش زدم نزدیک بود بیوفته روم ک غلت زدم و همزمان جیغ زدم

- گمبشووووو

صدای خندش اومد و پشتش...

+ کیف کردم ترسیدی چوب خدا صدا نداره ولی درد داره ها

عوضی شده بود با آه و ناله و فحش و نفرین بلن شدم

به ساعت گوشیم نگاه کردم ٤ صبح بود

اوه چق زود گذشت

- من میرم کپه بزارم

+ منم میام یکم دیگه

رفتم دراز کشیدم خسته بودم

ولی از درد مگ خوابم میبرد؟

نیم ساعت بعد هانا اومد ولی وقتی دید با صورت مچاله چشامو بستم پرسید

+ چته

- ژلوفن بده

+ بلن شو بشین

تختو دور زد و اومد سمتم

+ میگم بلن شو

- ولم کن درد دارم ژلوفن بیار

عصبی تو همون حالت زیپ سیوشرتمو کشید پایین زیرش ی نیم تنه فق تنم بود

خودم ع خجالت سرخ شدم

- نکن عوضی

+ شت دنیا شت

با دیدن صورت خیرش فک کردم علتش ممکنه چیزی باشه ک حدس زدم

ولی وقتی به خودم نگاه کردم

- شت...

#part۹۲

- شت

+ بلن شو بپوش ببرمت دکتر

- الان دیره

+ بلن شو احمق تمام قفسه سینت و سرشونه هات کبود شده

دستمو گرفت که نالم در اومد

- آیی

آستین سویشرتمو کشید پایین و با لخت شدن دستم به بازو هام خیره شد

+ لعنتی چرا اینجوری شدی؟

- خب محکم پرت شدم توعم افتادی روم

با حس سردی لباش سر شونم تمام تنم مور مور شد و بعدش سویسرتو تنم کرد و شالشو انداخت روی سرم

+ بریم

- هانا

برگشت

+ جانم

-پاهامم درد میکنه

اومد ک بیاد سمتم

- دس بزنی با لگد میزنمت

خندید اومد و کمکم کرد تا ماشینش منو برد

رسیدیم به یه درمانگاه

منو نشوند روی صندلی و خودش رفت سمت اطلاعات و بعد گرفتن برگه ویزیت کنارم نشست

- چن نفر دیگ مونده؟

+ دو نفر

- این وقت صب

+ دقیقا مثل تو

حس جواب دادن نداشتم تا رسیدن نوبتمون حرفی نزدیم

" شماره ۲۵۶ "

+ بلن شو بریم

- یواش توروخدا

هر حرکت کوچیکم باعث درد تو کل بدنم میشد

رفتیم داخل نشستیم

و مثل بقیه دکترای بانمک (با عرض پوزش) شروع به چرت گفتن کرد اصلا حوصله خوشمزه بازی نداشتم ولی حسی برای حرف زدن هم نداشتم

تمام حرفارو هانا زد و وقتی دکتر خواست معاینه کنه هانا یه قسمت شونم و پشت بازومو نشون داد و بقیه بدنمو با سویشرت پوشونده بود ینی مانع دیده شدن میشد

وقتی خم شده بود کنار گوشش گفتم

- جون غیرتتو

+ هیش

این ینی الان نمیشه جوابتو بدم تخس بازی ممنوع!

دکتر بعد دادن چند تا قرص و پماد گفت

× با پماد حداقل پنج دقیقه باید ماساژ بدی کبودیاتو و تو سرما جایی نری

- اوم

بر خلاف جواب خلاصه و کوتاه من هانا تشکر کرد

+ خعلی ممنون آقای دکتر چیز دیگه هم هست

- اگه باشه میگن عزیزم

عزیزم رو با قیض گفتم

بعد تموم شدن مکالمه صمیمانه هانا و دکتر هانا کمکم کرد بلن شم

× مواظب نامزدتون باشین چق جوونین و چق بهم میایین

- ممنون

فضول!

دختره بی جنبه با ذوق گفت

+ تشکر آقای دکتر

از اتاق خارج شدیم

- بی جنبه

+ این بار واقعا به خر تیتاب دادن...

به محض رسیدن به خونه قرصامو بهم داد و هر دو روی تخت غش کردیم

تو ثانیه آخر یادمه که درباره مسیح و مسافرت حرف زدیم

+ اوه مسافرت چن وخ کنسله

- فردام مسیح میاد

+ چرا؟

- میاد دیگع...

#part۹۳

به خاطر اثر یکی از قرصام تا ظهر خوابیدم البته هانا هم با اینکه قرصی نخورده بود پا به پام خوابید و هر دومون با زنگ در بیدار شدیم

+ برو درو باز کن

- هانا من بدن دردم

ولی خوابید

بین بلند شدنم تا رسیدنم به در هر فحشی بلد بودم به هانا دادم

ولی جواب همشو وقتی گرفتم ک مسیح عصبی درو هول داد و خورد ب شونه من

- آهیییی

ضعف کردم و افتادم رو پارکتا

با صدای ناله من هانا ک انگار متوجه ضعفم شده بود از اتاق با نیم تنه و شلوار دیشبش پرید بیرون موهاش کلن پریشون بود

نگران نشست جلوم

+ خوبی؟

مسیح کمک کرد بلن شم

- اوم وحشی اروم درو باز کن

اینو به مسیح گفتم

هانا عصبی گف

+ توعم ک فق گند بزن

مسیح که تا اون موقه ساکت بود با حرص گف

× دیر باز کردین نگران شدم میخاستم هول بدم درو ک باز کرد خورد بهش

- خول

× خودتی

رفتیم روی کاناپه نشستیم من که اصن میخواستمم نمیتونستم کاری بکنم

تا وقتی هانا بره از مغازه خرید کنه برای مسیح ماجرارو تعریف کردم

× تورو باید مث اون ماشین داغونا بزنن ب بیلبورد درس عبرت واس زبون درازی نکردن

- حال میدع

× مارو ک دیوانه کردی خودت سالمی؟

- همه دیوانگیمو میفرستم تو جون شماها تو نگرانم نباش

× خعله خب

معدم داشت درد میگرفت و هانا هنوز نیومده بود

گوشیو برداشتم و زنگ زدم

هنوز بوق نخورده جواب داد

-ال...

+ میام زنگ نزن

و صدای قطع شدن تماس

مات صفحه گوشی بودم

× ردی داد؟

- گف میام زنگ نزن

× خب؟

- اصن نذاشت حرف بزنم قطع کرد

*

*هانا

- شنیدی میگن مار از پونه بدش میاد دم لونش سبز میشه؟

× کی بود زنگ زد؟

- به من زنگ میزنن به تو باید بگم کی بود؟

× اوکی نگو خوبی؟

- کارتو بگو

× من کاری به تو ندارم

- پس وقتمو نگیر خونه منتظرمه

× کی؟

- دِ خو به تو چه برو گمشو همین الانم نزدم فکتو بیارم پایین کلیه

× خشن شدی هانا جان

- واسه آدمای کثافت بعله خشنم

هولش دادم و سوار ماشین شدم

وقتی متوجه شدم داره میاد سمت ماشین قفل مرکزیو زدم

وقتی دید تیرش به سنگ خورده عصبی لگدی به ماشین زد

پوزخندی به حرص خوردنش زدم و راه افتادم

***

دنیا

- معلومه کجایی؟ خوبه هم مغازه نزدیکه هم لازم نبود چیزیو بسازی

+ یکیو دیدم دیر شد

- کی؟

بیخیال وسیله هارو برد توس آشپزخونه

و برگشت و روی مبل رو به روم نشست

- خب؟ بگو؟

+ من گفتم میگم؟

- خجالت نمیکشی یه مریضو اذیت میکنی

خندید

+ مریض نه آش و لاش

قبل از اینکه جواب بدم مسیح گف

× بسه باید درباره یه چیز مهم حرف بزنم باهاتون

-چی؟

+ چیشده؟

× هیچی فقط...

#part۹٤

چشم دوخته بودم به دهن مسیح

× هیچی فقط به خاطر یه مسائلی باید زودتر از ایران خارج شیم

- چرا؟ چیشده مگه؟

× هانا اون روز که باهم حرف زدیم گفتی آدرس اینجارو داده بودی واسه پاسپورت یادته؟

هانا غرق در فکر سرشو تکون داد

منم تا حدودی گرفته بودم

هانا+ کارای شرکت چی؟

× درباره اونا تو این مدت که نبودی با خسروی اوکی کردم

- میشه به منم بگین؟

× الان من بهت بگم هیچی متوجه نمیشی درباره امور شرکته بقیشو بعد میگم بهت اوکی؟

و این ینی فلن خفه شو

-خودت خفه شو

متعجب گف

×مگ گفتم خفه شو؟

- منظورت این بود دیگ

هانا بلن شد و رفت اشپزخونه و با پلاستیک برگشت

+ دنیا بیا بخور ضعف نکنی از دیشب چیزی نخوردی

چشمم به کیک شکلاتی و شیر کاکائو افتاد یادم رفت بحث چی بود

مشغول حرف زدن شدن و منم کیکمو میخوردم....

***

تو این چند روز هانا اصلا خونه نبود و من مجبور بودم کل روز رو تنها باشم

هر چی هم میپرسیدم فقط میگفت که داره کارارو میکنه که بریم از اینجا

فقط وقتی میومد کبودیامو ماساژ میداد چون من درد داشتم و نمیتونستم ماساژ بدم

تو این مدت خیلی بیشتر از قبل وابستش شده بودم و بکل متین از ذهنم حذف شده بود
تو همین فکرا بودم که گوشیم زنگ خورد
"Masih :)♡"
- سلام
× چطوری
- خوبم سلامت کو
خندید و سلام کرد
× هانا نیومده هنو؟
- نه شب میاد
× نه حالش خوب نبود گف میره جایی بعد میاد خونه
- هنو نرسیده
× اوک مراقب خودت باش
- توعم! فلن
و قطع کردم
یاد شبی افتادم که مسیح خونه موند که تنها نباشم و هانا شرکت تا صبح کار داشت
دو تا لباس عروسکی خریده بود که معمولا واسه خواب استفادش میکنن و چقد خندیدیم باهم
با فکر بهش لبخند اومد رو لبم...
ساعت ۱۲ رو نشون میداد
امشب هانا دو ساعت دیر کرد
با اینکه مسیح گفت زودتر اومده

نگران شده بودم اسمشو توی مخاطبینم لمس کردم

بعد چند تا بوق جواب داد

+ جون دلم؟

دلم ضعف رفت از لحنش

- هانا؟

+ جانم عزیزم

- معلومه کجایی

+ نگرانم شدی

- مسیح گف زودتر راه افتادی و دیر هم کردی

+ دو دقه دیگ خونم نگران نباش پمادتو نزدی؟

- نمیتونم که! تو باید بزنی برام!

+ اووووم باشه پس لباستو عوض کن اومدم

- باشه فعلا

واسه پماد زدن قبلش لباسای خونمو با شورتک عوض میکردم چون رونامم کبود بود و تاپ گشاد میپوشیدم ک همیشه هانا میگف خعلی بانمک میشم

موهامو شونه میکردم

کتفم درد میگرفت

عصبی شونه رو پرت کردم و موهامو بهم ریختم

+ چرا اینجوری میکنی

از ترس ی قدم عقب رفتم

- کی اومدی؟

+ الان! نگفتی؟

- کتفم درد میگیره

× بزا من شونه کنم

اومد سمتم و شونه رو برداشت ب شونه هام فشار اورد که روی صندلی بشیم

از آیینه میدیدم ک با لبخند شونه میکنع

خیلی سریع کارش تموم شد

خم شد شونه رو بزاره وقتی متوجه نگاهم روی خودش شد چشمک زد ک متقابلا خندیدم

سرشونمو خیلی ناگهانی بوسید

+ بلن شو برو تو حال که پمادو بیارم

- لباساتو عوض نمیکنی

+ حسش نیس فلن

رفتم روی مبل نشستم اومد

برعکس روزای دیگ ک پایین مینشست

اینبار پاهامو گذاشت رو پاهاشو ب سمتم برگشت

بند تاپمو انداخت که پمادو بزنه با دستم نگهش داشتم ک دار و ندارم نریزه بیرون

+ چرا نگه داشتی

- وا بقیه روزام نگه میداشتم

+ عاها

چشاش قرمز بود

- خسته ای؟

+ چطور

- چشات قرمزه

مرموز خندید

+ نیستم

ساکت شدم و اون سرشونه هامو ماساژ میداد چشام خمار شده بود توی هر ماساژ خمار میشدم از بس کیف میداد

از بین چشمای نیمه بازم لبخندشو میدیدم

- ب چی میخندی

+ خمار میشی خوشم میاد

مور مورم شد

+ میدونی به چی فک میکردم

سعی کردم حالمو پنهون کنم و عادی باشم

سوالی نگاش کردم

+ این کبودیا علت دیگه ای داشت چی میشد؟

- چه علتی

با حس اینکه دستش ب جای سرشونم روی قفسه سینمه به دستش نگاه کردم

+ کاری نمیکنم

- حرفتو بگو

× مثلا اگه...

#part۹۵

عصبی شدم وقتی حرفشو نصفه نگه داشت تا ببینه چقد کنجکاوم دستش روی قفسه سینم حرکت میکرد و باعث لرز توی تنم میشد

دستمو گذاشتم روی دستش

- تکونش نده بگو

+ اگه علتش لبای من بودن جذاب ترت میکرد

خجالت کشیدم

سرخ شدم

کبود شدم

و آب شدم

- هانا خوب نیستی ماساژ بده خسته ایم بخوابیم

+ هوم

- شام خوردی؟

+ نه

- پس شام بخوریم

گوشیش زنگ خورد

+ اه

برداشت و با دیدن اسم گوشیو خاموش کرد

- عح چرا خاموش کردی؟ کی بود اینوقت شب؟

+ خسروی بود

- خب از شرکته که جواب بده

+ فلن پیش توعم کار تعطیل

- شاید ضروریه

+ کارای اضطراری ام تعطیل

- لجباز پس ماساژ بده

پمادو ب رونام زد و شروع به ماساژ دادن کرد با حس دستش تکون خوردم

متعجب و با چشای خندون نگام کرد

+ چت شد

چه مرگم شده بود؟ قلبم تند تند میزد

با تته پته جواب دادم

- هیچی

وقتی دقت کردم دیدم تمام رونمو ماساژ میده

حتی جاهایی که کبود نبود رو هم ماساژ میداد

- من کل رونم کبود نیست ها

+ میخوای بقیشو من کبود کنم؟

- این دفعه بیوفتم ب گا میرم نه نمیخوام

+ نمیندازمت

صدای قلبمو میشنیدم دیگه

- بسه هانا

خواستم بلند شم که ساق پامو گرفت و نزاشت پامو بزا روی زمین

- عح چیکار میکنی؟

+ برندار

نمیتونستم از دستس در بیارم پامو واسه همین رفتم جلو

که خب روی پاش نشستم

+ اووووم اینجوری خوبی

دستش دور کمرم حلقه شد

- ملومه امشب چته؟

+ ملوم نی؟

دستشو خعلی سریع باز کردم و نتونست مانع شه

رفتم توی اشپزخونه که از قابلمه براش ماکارونی بکشم

صدای اومد که گف

+ نمیخوام

برگشتم و دیدم دم در اشپزخونه با اپن تکیه داده

بی توجه بهش ادامه دادم

+ گفتم نمیخوام

- ضعف میکنی باید بخوری

هی نزدیک تر میشد

حس میکردم جون ندارم دیگه

و نمیتونستم مانعش بشم و عصبی بودم

- دستاتو بشور چربه

رفت سمت سینک و بعد شستن دستاش با حوله خشکش کرد

سُس رو از یخچال برداشتم و درشو بستم

برگشتم ولی محکم خوردم ب هانا و سس از دستم افتاد

- حیح چرا یهو میای؟

+ میترسی باحالع

با حلقه شدن دستش دورم مانع این شد که سس رو از زمین بردارم

صورتامون فقط چند سانت باهم فاصله داشت

- چی میخوای هانا

خیره به چشمام گفت

+ هیچی

- چرا اینکارو میکنی پس

+ کاری نمیکنم که

- لذت میبری ضعف میکنم؟

کم کم لبخند روی لباش نشست

+ اینکارو میکنم ضعف میکنی

و قبل اینکه بپرسم چیکار سرشو برد کنار گوشم و نفسشو داغ فوت کرد

پاهام شل شد

- آیی

حلقه دستشو محکم کرد

- توروخدا

+ پس ضعف میکنی

- نکن هانا نکن

+ به من که حس خوبی میده

خواستم بگم به من نه

ولی واقعا حس بدی بهم میداد؟

نه ن میداد

- گشنته

+ میخوام پیش تو باشم

- باهم بریم

+ نه علاوه بر کار و ضرورتا شامم قراره تعطیل شه

- چرا

+ گفتم که میخوام پیشت باشم

- تو که همیشه پیشمی

+ ولی همیشه مثل امشب ضعف نمیکنی برام

بازوشو فشار دادم و سرمو انداختم پایین حس میکردم چشام همه چیو لو میده

+ چرا سرتو انداختی پایین

- نگفتی چی میخوای

+ شاید خودتو

- خودم هستم

با دستش چونمو گرفت و سرمو بلند کرد

+ خودتو با بوسات

و لبای خشکم با لباش خیس شد

خشکم زد ی قدم رفتم عقب که اومد جلو

حالا من چسبیده بودم به یخچال و اون به من

میخواستم مانعش شم

هولش بدم

اما نتونستم

و بلعکس چشامو بستم

ولی همراهی نکردم

برای یه لحظه لباشو برداشت

+ هوم همینع رام شدی

و لبشو دوباره گذاشت سرجاش

لبخند زدم به حرفش

دستمو گذاشتم رو سینش و و اون یکی رو پشت گردنش

و همراهیش کردم

برای اولین بار با هانا

بدون ممانعت

و با میل خودم

دستشو گذاشت رو شونم که بند تاپم افتاد

خواستم برش دارم ک مانع شد و دستشو گذاشت رو قفسه سینم

عقب کشیدم

- نکن هانا

با لباش ساکتم کرد

و بند دیگه لباسمو خودش انداخت

خواستم مانع شم ولی نذاشت حالا تاپم فقط تا روی سینه هامو پوشونده بود

رفت عقب

هر دو نفس نفس میزدیم

فک کردم تموم شده

اما با فرو رفتن سرش توی گردنم و بیرون کشیدن تاپم از شورتکم فهمیدم حالا حالا ادامه داره

دوباره رفت عقب و اینبار حرکت کرد و منو هم همراهش کشوند

قفسه سینم بالا و پایین میکردم

- کجا

+ هیش

و وقتی توی اتاق بودیم فهمیدم میخواد چیکار کنه

- حیح هانا

+ جون هانا

- نمیشه...

+ نمیخوای؟ دوس نداری

- نه منظورم اینه که

+ هیچی نگو دیگه

و بوسه هاش بود که روی گردنم و لبام مینشست

پشتش تخت بود واسه همین برگشت

و اومد جلو و من وارد به عقب رفتن کرد

پام خورد به تخت و افتادم روش

واستاده بود و نگام میکرد

از خجالت نمیتونستم نگاش کنم

+ خجالتتو بخورم من

چشامو بستم و صورتمو به سمت دیوار خم کردم

روم خیمه زد و بوسه هاص روی گردنم شروع شد

دستمو روی کمرش گذاشتم

+ هنوز مونده واسه خجالت

ناخواسته به لباسش چنگ زدم

+جون...

#part۹۶

تمام طول شب با بوسه هایی که روی بدنم میذاشت گذشت...

حتی به خاطر کبودی های بدنم رعایت میکرد که مبادا دردی احساس کنم

یه چهرش که تو خواب مظلوم میشد نگاه کردم

نه به شیطنتش نه به معصومیتش

خوابم نمیبرد ولی اون انقدر خسته بود که بغلم کرد و زود خوابش برد

و من تمام مدت تو بغلش عطرشو نفس میکشیدم

ولی با غلتی که زد از بغلش در اومدم

و به صورتش خیره بودم

شاید نزدیک به دو ساعت تمام نگاش میکردم که با حس تشنگی بلند شدم

و تیشرت بلندی ک همیشه واسه خواب میپوشم رو پوشیدم و بعد آب خوردن برگشتم

انگار همین بلند شدن خستم کرده بود

ساعت ۵ صبح بود کم کم چشام خسته شد و به خواب عمیقی فرو رفتم!...

با حس تکون خوردن تخت بیدار شدم

هانا بود که بلند شد خواب از سرم پریده بود و به کاراش نگاه میکردم لباساشو با لباس خونه عوض کرد

و چشمش که بهم افتاد متوجه بیدار شدنم شد

با لبخند بهش نگاه میکردم

+ صبت بخیر

-صب توعم بخیر

+ سر صبی داری لخت منو نگا میکنی

به زدن لبخند اکتفا کردم

انتظار داشتم مثل رمانا با بوسش بیدار شم

ولی اینجا رمان نبود که...

- امروز خونه ای مگه که لباس خونه پوشیدی؟

+ آره مرخصی گرفتم خستم

بلند شدم و بعد پوشیدن شلوارک واسه دم کردن چایی و آماده کردن صبونه به اشپزخونه رفتم

صداش از پذیرایی اومد

+ زنگ میزنم مسیحم بیاد تنها نباشیم

مسیح؟

تنها نباشیم؟

چرا حس میکنم یه چیزی سرجاش نیست؟

کارم که تموم شد صداش زدم

- بیا صبونه

پشت میز نشستم

یقه تیشرتم گشاد بود و اگر خم میشدم تا انگشت پام دیده میشد

مشغول لقمه گرفتن برا خودم شدم که

+ عوضش نمیکنی؟

- چیو؟

+ تیشرتت سرده گشادم هس

- راحتم

+ قبلا سرمایی بودی و خوشت نمیومد که

عصبی چاقو رو توی ظرف انداختم

- تو ع دیشب چی یادته؟

چشاشو ریز کرد و رفت توی فکر

+ چیز خاصی باید باشه؟ مث همیشه

خونه

ماساژ

شام

خاب

آهان راستی دیر کردم نارحت بودی

- ینی یادت نیس؟

+ چیو؟

شت

شت

شت

رفتارش از روی مستی بوده

چرا منه احمق نفهمیدم

چرا حواسم به بوش نبود؟

انقدر گیج؟

گند زدی دنیا

گند زدی

بغض داشت خفم میکرد و دیگه میلی به خوردن صبونه نداشتم

برخلاف عادتم که صبونه نمیخوردم امروز انرژی داشتم اما انگار قرار نبود روز جدید داشته باشم

+ چیشده تو صبونه خور شدی

نمیتونستم حرف بزنم فق لبخند زدم و به زور چاییمو خوردم بلکه بغضمم خفه شه

برعکس من اون با ولع داشت صبونه میخورد

تموم شدن صبونش با صدای زنگ یکی شد

+ مسیحه

با گفتن این جمله به سمت در رفت و صدای حال احوالشون اومد

دستم که خیس شد به خودم اومدم هنوز ب زمین خیره بودم

حالم از خودم بهم میخورد

بعد مدت ها تا ته ماجرا وا دادم

و گند زدم

× چطوری تو جیگر

صدای مسیح بود که از پشت اپن میومد

- خوبم

× مث ک ع دنده چپ بلن شدی

و ظرفارو جمع کردم و شستم

اونام گرم حرف زدن بودن

رفتم داخل اتاق و با پوشیدن ی بافت و عوض کردن شلوارکم با شلوار گرمکن رفتم توی حال نشستم

آستین بافتم تا نوک انگشتام بود

ع این مدل خوشم میومد

بهشون نگاه میکردم که مسیح شرو کرد به حرف زدن

× وحشی خانوم حاضر شو بریم دریا

- حوصله ندارم

× گمشو بابا لوس

هانا دستمو کشید و با خودش ب اتاق برد

جین مشکیمو پوشیدم و بعد برداشتن بافت بلند و کلاه دارم خواستم از در خارج شم

+ هی دنیا

- چی

+ ببین گردنم کبوده

فک کردم باید بگم یا حداقل یادش اومده با ذوق برگشتم ولی با حرفش نابود شدم

+ فک کنم دیشب تو پارتی اون دختر سکسیه ک موقه رقص چسبیده بود بهم اینجوری کرده

نگاه خیرمو که از توی آینه به خودش دید با خنده ادامه داد

+ نمیدونی ی چیزی بود البته لباسش خعلی باز بود آدم نزده آبش میومد وقتی دید بهش خیرم اومد سمتم پیشنهاد رقص و اینا اون مست من مست اووووف بقیش یادم نی فک کنم کردمش

تو پاهام احساس ضعف میکردم

بافتمو پوشیدم و بعد انداختن کلاهش رو سرم واس اینک حداقل اگ رنگمم پریده مشخص نشه روی مبل نشستم

× خوبی

- حوصله ندارم

× چیزی گفته بهت؟

دست خودم نبود کلاهمو انداختم روی گردنم و داد زدم

- مسیح خفه شو واقعا حوصله ندارم

انگار با دیدن قیافم خشکش زده بود

متوجه شد یه چیزی شده و الان وقت پرسیدنش نیست

پس ساکت شد و اونم عصبی با پاش روی زمین ضرب گرفت...

#part۹۷

توی ماشین برخلاف من و مسیح هانا کلی حرف زد

انگار انرژی داشت

و تهش عصبی شد وقتی دید ساکتیم

+ چ مرگتونه باهم دعوا کردین؟

نمدونس هر لحظه ممکنه بهش بپریم

+ با شمام چتونه

دادش تو داد مسیح گم شد

× هانا فقط دهنتو ببند و هیچی نپرس تا بعد ببینیم چیشدع

- جفتتون خفه شین

انگار همه از هم دلخور بودیم

من از هانا

مسیح از من

هانا از مسیح و من...

حتی وقتی رسیدیم هم کسی حرفی برای زدن نداشت

بی توجه به حضورشون راه افتادم

مسیح× باهات میام

- لازم بود بهت میگفتم بیای

+ پس من میام

- اگه اینم لازم بود بازم میگفتم

به خودم حق میدادم

و حق هم نمیدادم

میدادم چون حالم بد بود چون وا داده بودم و گند زده بودم و اون منو با ی هرزه اشتباه گرفته بود

نمیدادم چون مسیح تقصیری نداشت و هانا هم یادش نبود

گونه هام از سرما سرخ شده بود و اشکای رو صورتم بیشتر سردم میکرد

خیلی ازشون دور شده بودم به تیکه سنگ بزرگی ک اونجا بود تکیه دادم و گوشمو و چشممو به دریا سپردم

به صدای که هم حس ترس بهت میداد و هم آرامش

به خودش که زیبا بود و توش پر خطر

اولین آهنگی که به ذهنم رسید رو خوندم

- باید نفس بکشم توی هوای خودم

باید که سر بزارم رو شونه های خودم

باید که گریه کنم واسه عذای خودم

شبونه گل ببرم خودم برای خودم

نشد نشد که بیام بیام به دیدن تو

نشد نفس بکشم نفس کشیدن تو

روزای تار منه شبای روشن تو

چقد غریبه شدی منم منم منه تو

نمیدونم چقدر تنها بودم ولی با صدای هانا متوجه شدم دیگه نمیتونم تنها باشم

+ دنیا

هیچی نگفتم

+ چی نارحتت کرده که اینجوری شدی

که بعد آخرین باری ک حالت خوب نبود بخونی

بعد این همه وقت که باهم بودیم متوجه شدم که وقتی درد داری صدات قشنگ تر میشه

با مکث ادامه داد:

مثل الان

- بیخیال هانا خوب میشم

+ منم بیخیال شم کی پس باید کنارت باشه که خوب شی

- خودم

+ میخوام من باشم

با گریه بلند شدم و به سمتش چرخیدم

- چیزی واقعا یادت نیست

شوکه شده بود اومد سمتم

ولی با عقب رفتنم مانع این شدم که بغلم کنه

+ راجع ب چی؟ چیشده؟

- تو دیشب مست بودی؟

ترسید

+ بهت صدمه زدم؟

- ب خودم نه ولی قلبم چرا

+ میشه بگی چیشده

یقه بافتمو کشیدم پایین و قفسه سینم ک با بوساش کبود شده بود رو نشونش دادم

+ مسیح اینکارو کرده

عصبی عقب گرد کرد

- کبودی روی گردنت کار منه اینام کار توعه

واستاد اما برنگشت

- من برای بعد مدت ها وا دادم

جلوی تو ولی گند زدم هانا گند

تو مست بودی و از روی نیاز منو میخواستی

اما من احمق تر از همیشه...

تمام وجودم گرم شد

بغلم کرده بود

+ هیسسسس هیچی نگو

هق هقام تو گردنش خفه میشد

- تقصیر منه

+ هیسسسسس مستم نبودم میخواستمت شبای قبل کنترل میکردم دیشب نتونستم

بهم حق بده

آدم وقتی به یکی میل عاطفی داره

کم کم میل جنسی هم پیدا میکنه

- بسه هانا بسه دیگه تکرار نمیکنم

با دستش چونمو گرفت و رو به روی صورتش نگه داشت

+ حتی اگه مست نباشم و بخوامت

- واسه نیاز؟

با دست دیگش دستمو روی قلبش گذاشت

+ واسه نیاز این

چشام بین لباش و چشاش میچرخید

+ منتظر چیی

- نیازت

و لبای گرمش...

#part۹۸

حس اون گرمی

توی این هوای سرد

لذت بخش ترین حس بود تو دریای احساساتم

اما با یادآوری اون شب نتونستم ادامع بدم و به شدت هولش دادم

ترسید

+ چیزی شده؟

انگار یاد چیزی افتاده باشه

+ آهان اینجا در ملع عامه بریم خونه

و دستمو گرفت و دنبال تودش کشید

نتونستم چیزی بگم و بدون اعتراض دنبالش راه افتادم

+ نپرسیدی مسیح کو

ضعیف پرسیدم

- رف؟

+ خسروی زنگ زد

و بدون اینکه منتظر شه بپرسم چیکار داشت ادامه داد

+ دو روز طول میکشه تا کارا تموم شه اون شرکته و من باید فردا برم واسه کارای ویزا تا زود تر بریم

کنار خیابون واستاد و دربست گرفت

دستشو دورم حلقه کرده بود و منو تکیه داده بود به خودش

نمیدونستم چیکار کنم

میترسیدم ترحم باشه

میترسم علت دیگه ای داشته باشه و بودنش کوتاه مدت باشه

+ پیاده شو خانوم

حس عجیبی بهم دست داد وقتی اینجوری گفت

- مسیح کی میاد؟

+ نمیاد و تنهاییم

اینو با خنده گفت و در و باز کرد از کمرم گرفت و به سمت جلو هدایتم کرد

توی اسانسور ب خاطر دوربین کاری نکرد

ولی پهلوهامو انقدر ماساژ داد بی حس شده بود...

بعد از بستن در خونه رفتم و به اپن که نزدیک در بود تکیع دادم

اومد رو به روم واستاد

قدم ازش کوتاه تر بود تکیه هم داده بودم یکم بیشتر کوتاه شدا بودم

سرمو بلند کردم و نگاش کردم

خم شده بود

+ که گفتی تصمیمتو گرفتی

یه حسی میگفت هولش بده

و اون حس دیگم میگفت کاپشنش بگیر و ببوسش

و بالاخره حس دوم پیروز شد

- میتونی هیچی نگی و فقط ببوسیم

با لبخند نگام کرد که لبامو گذاشتم رو لباش

و مثل تشنه ای که بعد ماه ها سرگدونی توی بیابون بی اب به اب رسیده میبوسیدمش و لباشو میمکیدم

اونم دسته کمی از من نداشت

دستش رو کمرن و دست دیگش پشت گردنم بود

دستش هی پایین و پایین تر میرفت و با فشاری داد متوجه نیتش از حرکت دستش شدم

انگار یه حالت عصبی بود که پسش زدم

و وقتی به خودم اومدم با صورت خیس و حولم وسط حموم واستاده بودم...

#part۹۹

لباسامو در اوردم و زیر دوش اب گرم واستادم

تلاش میکردم فکرامو مرتب کنم ولی انگار بی فایده بود پس ترجیح دادم کارامو انجام بدم و حین انجامشون فکر کنم

هیچوقت نتونستم وقتی حالم بده زیر دوش گریه کنم انگار محتاج یه ارامش بودم و زیر دوش بهش میرسیدم

هیچوقت هم نتونستم مثل بقیه زیر دوش اب سرد واستم و همیشه با اب گرم اروم میشدم و ترجیحش میدادم به سرما

بعد کلی فکر از در و دیوار بگیر تا مذاکرات ۵+۱ تصمیم گرفتم بیام بیرون

شیر آب رو بستم ولی با دیدن صحنه رو ب رو اه از نهادم بلن شد

انقد با عجله اومده بودم و حالم بد بود که یادم شده بود لباس بردارم

به حواس پرتیم و گیج بازیم فحش میدادم ولی خب چاره ای نداشتم و با فحش هم چیزی درست نمیشد

حداقل اروم تر میشدم

بدبختی اینجا بود که حولم تنی نبود و بلندی تا یه وجب زیر باسنم بود

با خوندن تمام ایه هایی ک بلد بودم رفتم بیرون و خدا خدا میکردم که خونه نباشه

توی پذیرایی و اشپزخونه نبود

پاورچین پاورچین سمت اتاق رفتم

خدا لگدت کنه هانا ک انق تنبلی اتاق دیگرو خالی نکردی وگرن استرسم تموم میشد

دیدمش روی تخت با دکمه های باز خوابیده بود و دستش دوی سرش بود و چشماش مشخص نبود

یه چیز مشترک بین هانا و متین و مسیح تخت بودن بالا تنشون بود که هانا میگفت از بچگی اینجوری بوده و اصن رشدی نداشته و خودش هم چون خوشش نمیومد مشکلی نداشت ولی با زور پدر و مادرش دکتر رفت ولی تمام داروهارو میریخت سطل زباله و خانوادش وقتی دیدن حل نشده مشکلش خواستن شکایت کنن ولی با دعوایی که هانا راه انداخته بیخیال شدن

مسیح هم میگفت چون دوس نداشته پولاشو جمع کرده و چند سال پیش عمل کرده دقیقا وقتی ۱۸ ساله شده

با احساس سرما روب تنم یادم اومد که لخت وسط اتاق واستم و وجه تشابه این سه تارو با علت مرور میکنم

اگه این وسط هانا بیدار میشد به فنا میرفتم

دیگه به جای ذکر ایه قران به خودم فحش میدادم

و سمت کمد رفتم درشو باز کردم و تند تند خودمو خشک کردم کارم که تموم شد اول لباس زیرامو پوشیدم و حولرو روی شونم انداختم

یادم اومد ماساژم مونده با هانا هم که قهر بودم

پس کار خودم بود

شلوارکمو پام کردم تیشرتو برداشتم ولی ترجیح دادم با همین نیم تنه بمونم و خودمو ماساژ بدم

پس پرتش کردم توی کمد و درشو بستم و برگشتم

با دیدن هانا تو فاصله چند سانتیم جیغ خفیفی کشیدم

قلبم تند تند میزد و خودمم نفس نفس میزدم و قفسه سینم بالا و پایین میرفت

خم شد سمتم و کنار گوشم گف

+ هیچوقته هیچوقته هیچوقت جلوی کسی لخت واینستا حتی وقتی مطمئن شدی طرف خوابه چه بسا بدونی طرف محتاجته و دوستت داره اینم ک در مورد من میدونی دیگ ن؟...

#part۱۰۰

قلبم از ترس خودش تند تند میزد حالا به حرفی که این زد ضربانش دو برابر شد

مورموری توی بدنم حس کردم که حس خوبی بهم میداد و لذت داشت

- برو کنار هانا یهو نیا میترسم

+ منم میترسم

- تو دیگه از چی

+ از اینکه نتونم به دستت بیارم از اینکه بیام سمتت و پسم بزنی از اینکه متین برگرده از اینکه عاشق یکی دیگه شی از اینکه ازم متنفر شی به خاطر دیشب هانا به خدا الان مست نیستم و هنوز میخوامت از اینا میترسم

دستامو گرفته بود و حرف میزد و با اتمام حرفش سرشو روی شونم گذاشت و نفسای عمیق میکشید

سخت بود چون هم میخواستمش و هم نباید میخواستمش

- میفهمم هانا اما متاسفم چون منم میترسم حتی اگه بحث مست بودنت نباشه میترسم از اینکه این رابطرو شروع کنم و مثل رابطم با متین تموم شه و شاید حتی بدتر میترسم یه نفر سوم دوباره بیاد وسط رابطمون من هیچوقت از عشق شانس نداشتم نمیگم که فک کنی بارها عاشق شدم نه ولی میترسم چون از رابطه هایی ک ممکن بود تهش عشق باشه شانی نداشتم

+ من هیچوقت عاشق کسی نشدم چون معیارام توی هیچکس نبوده ولی توی لعنتی وقتی اومدی فراتر از اون معیارا بودی و تمام قانونای قلبمو شکستی منی که همش پی عشق و حال بودم حالم بد میشد وقتی دختری میومد بغلم و باهام لاس میزد قبلا لذت میبردم ولی وقتی اومدی انگار تمام سلولای بدنم اسم تورو صدا میزدن و تک تکشون به سمت تو کشیده میشدن این منم که باید بترسم از اینکه یه روز متین بیاد و ولم کنی

- باید بدونی نه اهل خیانتم نه دروغ چون از هردوش به شدت متنفرم

و با مکث گفتم

- میدونی دیگه نه؟

هیچی نگفت ولی نفس عمیقی کشید و پشتش سرشونم خیس شد

متعجب و ترسیده سرشو بلند کردم و نگاش کردم خدای من چشاش سرخ بود و لبالب اشک بود

کاش میمردم و نمیدیدم اینجوری شده هیچوقت حال بدشو ندیدم و فکر نمیکردم اینقدر روم تاثیر بزاره و دلم بخواد ک کاش میمردم و نمیدیدم

- هی هی هی نبینم چشات اینجوری شده ها طاقت ندارم..

با چشای مظلومش بهم نگاه میکرد حتی مظلوم تر وقتی که خواب بود شده بود

قطره اشکش که چکید روی گونش انگار مردم و زنده شدم

+ تو واسه چی گریه میکنی

گریه؟

دست به صورتم کشیدم

از گریش گریم گرفته بود

- به خاطر اشکات

+ اشکام؟

- ندیده بودمشون و حس درد بهم میدن گریه نکن من خنده هاتو دوس دارم نه گریه هات

+ من واسه خریت خودم گریه میکنم واسه کاری که دیشب کردم و حرفی که امروز زدم بدون هیچ عقلی فقط میخواستم بگم و بخندم و طوری رفتار نکنم ک اذیت شی ولی من احمق نمیدونستم نابودت میکنم حالم از خودم و متین بهم میخوره از اینکه به خاطر کثافت کاریش میترسی نزدیکم شی از اینکه لینارو اوردم ایران و ازت دور شدم واسه اینکه...

انگشتمو گذاشتم روی لبش!

- هیششششش

قطره اشکی که از چشمش پایین اومد رو بوسیدم و اون انگشتمو بوسید

- بسه دیگه امشب ماساژم ندادیا!

انگار همین یه جمله بس بود براش که بفهمه آشتی کردم پس محکم بغلم کرد و موهامو میبوسید

+ من نوکرتم هستم آخه جوجه ی من!

"جوجه ی من" صفت قشنگی بود و من دوسش داشتم

ولی حرصم گرفت از اینکه هم زمان با محبت کردن کوچولو خطابم کرد

- جوجه خودتی و عمت...

خندید و با برداشتن پماد دستمو گرفت و روی تخت نشوندم...

#part۱۰۱

چند روز از آشتیم با هانا میگذشت و رابطمون خوب بود نه همش تو هم بودیم و نه سرد بودیم

خسته کننده نبود یهو یه کاری میکرد که دلم ضعف میرفت براش

کبودی هامم کمتر شده بود ولی هانا هی میگفت میخواد ماساژ بده

من میدونستم چرا ولی خب بهش اجازه میدادم دیگه

مسیح زودتر از ما رفت اونطرف واسه اوکی کردن خونه و کارای دیگه

هانا رفته بود خرید کنه بیکار بودم توی تلگرام چرخ میزدم که یه پی ام از طرف متین اومد

" باید حرف بزنیم "

با وقاحت تمام داشت دستور میداد

جواب ندادم

" باید برگردی فهمیدی؟ نمیزارم با هانا بری "

بازم هیچی نگفتم

" دنیا تو باید پیش من باشی وسیله هاتو جمع کن و برگرد "

اه شت همین الان جمع میکنم :|

حرف ها میزنه ها

" متاسفم بابت رفتارم حماقت محض بود کاری که باهات کردم "

" دلم برات تنگ شده "

" دلم تنتو لباتو میخواد "

زکی

باش تا بهت بدم

با صدای در نتو خاموش کردم و رفتم دم در

دو تا دستاش پلاستیک بود

گذاشت روی اپن و اومد سمتم

دو طرف صورتمو گرفت و بوسیدم و گاز محکمی از لب پایینم گرفت و عقب کشید

+ آخیششش خسته بودما

- وحشی منو گاز میگیری خستگیت در میره؟

دستشو دورم حلقه کرد و روی مبل روی پاش نشوندم

+ اووم آره ببوسمت هم رفع میشه ولی اون گاز آخر انرژی میده

گاز محکمی از چونش گرفتم و به نالش توجه نمیکردم

بعد گازم چونشو مک زدم و عقب کشیدم

+ کی به کی میگه وحشی

- بریم شام بخوریم گشنمه

+ ماساژ

- بابا پوستم کنده شد انق ماساژ دادی بسه دیگ

خندید

+ ع خداتم باشه

و شروع کرد به قلقلک دادن

از شدت خنده اشک از چشام میومد

- ارواج جدت کوتاه بیا گشنمه الان غش میکنم

ولم کرد و لپمو بوسید

ضعف کرده بودم واقعا و نمیتونستم حرکت کنم

خودش بلند شد و کمک کرد بشینم

+ میرم ساندویچارو بیارم

رفت تا بیاد دیدم صفحه گوشیم روشنه و سبزه

کی داره زنگ میزنه؟

وقتی اومد گفتم

- هانا همون گوشیمم بردار

برداشت و بدون نگاه کردن جواب داد

+ الو؟

اخماش رفت تو هم

فهمیدم کیه

+ چی میخوای؟

...

+ خودش گفت بردارم بنال

...

+ هر کار دلت میخواد بکن متین خب؟ ما باهمیم و هیچکدوم میل ب جدایی نداریم

...

+ زارت خوشی زده زیر دلت داداش بیخیال

و قطع کرد

- ظهر هم پی ام داد

+ چی گف جواب دادی؟

ماجرارو تعریف کردم

+ حالا بیخی بخوریم

شام رو خوردیم بلن شدم اشغالاشو جمع کنم

+ راسی وسیله هاتم جمع کن فردا شب میریم

ذوق مرگ نشستم روی مبل

-جدی؟

خم شد و گردنمو بوسید

+ بعله جوجه کوچولو

- عححححح چق زود؟

+ زود؟

- ینی چق زود گذشت

+ زود گذشت؟

- ای درد

سرم تو سرش و بلن شدم آشغالارو جمع کردم

- مسافرتمونم الکی کنسل شد ها

+ عوضش میریم اونجا و کلی میگردیم و میبرمت مسافرت

- جووون

+ این دیالوگ منه خینگ

- عح حواسم نبود باید بگم وویی؟

سینی رو اب کشیدم ک دستاش از پشت دورم حلقه شد

+ فق دل منو ببر باشه؟

- باشه ولی جوجه خودتی

+ من گربم یادت رفتع؟

- تو همه چی هسی...

#part۱۰۲

انقد خسته بودیم که خوابیدیم...

****

بعد کلی مسخره بازی با هانا وسیله هامونو جمع کردیم هر کدوم شد دو تا چمدون :|

- یکم زیاد نی؟

+ کمم هس واسه زندگی داریم میریم ها

نیشم خود به خود باز شد ک لپمو گاز گرف

- خعلی وحشیی

+ اخه یهو خول میشی دلم ضعف میره

- اینارو ولش کی باید راه بیوفتیم؟

+ ساعت چنده؟

- سه و رب

+ اوه شت بلن شو حاضر شو شش باید اونجا باشیم

چون باید میرفتیم تهران باید زود تر راه میوفتادیم

- گشنمههههه

+ شکمو اونجا ی چی میخرم برات دیگه عح بلن شو

ی روز با هانا رفته بودیم خرید اونجا ی شلوار قد نود پاره خوشم اومد خریدمش

اونو پوشیدم با سیوشرت و روش کاپشن چرمم

- حاضرم

+ بریم

وسیله هارو برداشتیم و سوار آژانسی که هانا بهش زنگ زده بود شدیم

- من بخوابم؟

+ آره قبلش بیا این ساندویچو بخور

الهی بگردمش برام ساندویچ خامه و مربا درست کرده بود چون گشنم بود

-خودت چی؟

+ تو بخوری منم خوردم

نصفش کردم

- بخور حرف نزن

بعد تموم شدن ساندویچ خم شدم و با گذاشتن سرم روی پاش به خواب عمیقی رفتم...

+دنیا بیدار شو نزدیکیم

گیج چشامو باز کردم

انق ذوق داشتم که خنگیم یادم رف

جلوی در ورودی نگه داشت و پیاده شدیم

- ساعت چنده؟

+ ی رب به شیش

- چن پروازه؟

+ هفت

-گشنمه

همونطور ک چمدونامونو میکشیدیم گف

+ تو دیگ آخرشی

صدای معدم بلن شد

واستادم و دسمو گذاشتم رو شکمم و نازش کردم

- ببین بچم دعوات کرد

سعی کرد جلوی خندشو بگیره

+ بیا بریم خول بازیا چیه

روی صندلی نشستیم

+ میرم ی چیزی بخرم

- باش

گوشیمو در اوردم و عکس گرفتم ع خودم

عاشق ثبت لحظه لحظه زندگیم بودم

و هیچکدوم از عکسام نه با متین نه با خانواده مادریم و نه هیچکس رو پاک نمیکردم

باید ی رم بخرم واسه عکسا گوشیم پر شده دیگ

با حس نشستن کسی کنارم برگشتم سمتش

- بده بخورم ک گشنمه

ولی اشتباه فکر کرده بودم

هانا نبود!

- تو؟

× سلام عشقم...

#part۱۰۳

چقد لاغر شده بود و زیر چشاش گود بود

فکرمو ادامه ندادم و گفتم

- میگن مار از پونه بدش میاد

+ در لونش سبز میشه

به هانا که بالای سرم با اخم واستاده بود نگاه کردم

× بریم خونمون؟

- دارم با هانا میرم خونمون بلن شو گمشو لحظه های اخر ایران بودنمو خراب نکن

دستمو گرفت

که با حرف هانا ماتش برد

+ یا میری یا همین الان سرو صدا میکنم و لوت میدم توعم ک قاچاقچی قطعا پات گیره ن؟

شنیدم دنبالتن

با ترس به من و هانا نگاه کرد من با تعجب به هانا و هانا با لبخند به متین

توی ی چشم بهم زدن از جلوی چشامون ناپدید شد

کنارم نشست و ساندویچ سردی گذاشت روی پام

+ بخور

خودشم مشغول خوردن شد

- چیشد؟

لقمشو قورت داد

+ متین علاوه بر واردات و صادرات پارچه مواد مخدر هم وارد میکرده و چند وقته لو رفته

- خب؟

+ مهدیس توی اون دزد و پلیس بازی تیر میخوره و تموم میکنه

- شت شده عین رمانای پلیسی

+ کثیف باشی تهش همینه حالا بخور

با فکر به متین و کاراش ساندویچمو خوردم

خداروشکر کردم که مچشو گرفتم وگرن منم الان پیش خانوادم بودم

- تو میدونستی؟

+ فک کردی واس چی مهدیسو برگردوندم و با مسیح نقشه کشیدم؟

نگاش کردم و خعلی محسوس کنار لبشو بوسیدم

- نداشتمت به گا بودم

+ حالا ک داری اینجوری نگو

- خیلی دوستت دارم میدونی کع؟

+ خداروشکر منم ثابت کردم عاشقتم

با پیج شدن شماره پروازمون با استرس و شوق وصف نشدی به سمت هواپیما رفتیم...

#Part۱۰٤

توی هواپیما کلی با هانا حرف زدم و بهم از قشنگی اونجا گفت

- کدوم شهرش میریم؟

+ فرانکفورت

- عففففف

سرشو توی گردنم گذاشت و به بچه بازیم میخندید

- باید همه جا ببریم

+ چشم یه خانوم ک بیشتر ندارم

- ولی ناموسی چق خرشانس بودم ب تورم خوردیا

پوکر فیص نگام کرد

- هان؟

+ همیشه برین ب صحنه احساسی

- اوپس ساری ساری حواسم نبود

به مسخره بازیم خندید

+ اونجا لازم نی انگلیسی حرب بزنی المانی باید یاد بگیری

- حیح بلد نیستم

+ کلاسو واس عمم نزاشتن

- اوه یعس

+ بخواب

- باشه

+ خدا یادش رفته تورو توی لیست عجایب هفتگانه بزاره

لبخند زدم

هر چی تلاش میکردم از ذوق خابم نبرد واسه همین با ذوق به بیرون نگاه میکردم

+ چشات ع کاسه در نیومد؟

خواستم جواب بدم ک اعلام کردن تا چن دقه دیگ میشینیم روی زمین

ضربان قلبم روی هزار بود

هانا دستمو گرفت

+ چق یخی

- اووم

مسافرا که کم و بیش پیاده شدن ماهم پیاده شدیم

اینجا راحت بودم و نیازی به پوشش نبود با

رفتیم سمت اون دستگاهی که چمدونا توش میچرخن

(اره اسمشو نمدونم)

و چمدونارو برداشتیم

- بلدی آدرس رو؟

+ نه قراره کارتون خواب شیم

با مشت زدم ب بازوش سوار تاکسی شدیم و ی چیزایی بهم گفتن که نفهمیدم

بی حرفه به شهر جدیدی که قرار بود واسه مدت ها بشه محل زندگیم خیره شدم...

#part۱۰٤

به جرئت میتونم بگم تو همین یه ساعت عاشق شهرش شدم

بعد ایستادن تاکسی متوجه شدم که رسیدیم به مقصد

- اینجاست؟

+ آره

- مسیحم هست؟

همونطور که کلید رو از زیر پادری برداشت گفت

+ خونش نزدیکه ولی با ما نیس مث ک حواست نیس ها

راس میگفت الان ما ی جورایی خانواده محسوب میشدیم

با ذوق وارد خونه شدم

از خونه ای توی ایران داشت خیلی خوشگل تر بود

از پشت دستشو دورم حلقه کرد

دستمو روی لپش گذاشتم و سرمو برگردوندم و گردنشو بوسیدم

- مرسی بابت همه چی

+ من باید بگم مرسی بابت اومدنت توی زندگیم

لبشو بوسیدم و دستشو کشیدم و جای جای خونرو زیر و رو کردم

ب اتاقمون ک رسیدم میخواستم جیغ بزنم از خوشحالی

پرچم ال جی بی تی بزرگی روی دیوار بود و روش ی عالمه عکس از من و هانا

و بالای پرچم با چوب جمله

Love is Love

رو نوشته بود

+ خوشت اومد؟

- خیلی

با صدای زنگ هانا رفت درو باز کنه

منم بعد کلی دید زدن ب سختی دل کندم

صدای سلام مسیح اومد دویدم سمتش

انتظار داشت بغلش کنم

زدم تو گوشش و همونجارو بوسیدم

- دلم برات تنگ شده بود عنتر

× محبت موج میزنه

- همی ک هس

× بیا بغل عمو

رفتم بغلش

- کار توع بود اینا؟

× خوشت اومد؟

- عالییی

× هانا دستور داد و من اطاعت کردم

- دستت درد نکنه

× قابل شمارو نداره دیگ زن داداشمونی و این حرفا

- ابجیتم هستم عوضی

× اونم اره

*

یه هفته است فراکفورتیم و تمام هفت روز رو با هانا و مسیح گردش بودیم امروز اومده بودیم فرانکفورتر دُم جایی ک مردم فراکفورت بهش باغ تاریخی میگن و شرق رامبورگه توی جاهای قبلی از اینجا بیشتر خوشم اومد

اومده بودم یه مراسم واسه خانواده رنگین کمونی و حالا تموم شده بود مسیح پرچم رو به سرش بسته بود و هانا به مچ جفت دستاش و من دور کمرم مثل دامن

به رودخونه خیره بودم ک کشتی های تفریحی توش پر بود و نورانیش کرده بود

× تا کی میخوای بهش خیره شی؟

- مسیح خیلی خوشحالم

× خوشحالم واست

- اگه نداشتمتون شاید هنوز مشهد بودم اما الان...

ببین کجام؟

فراکفورت

چقد از ایران و چقد از مشهد فاصله داره...

× بهش فک نکن

- این بادکنکا دستت چیه؟

× واس یکی خریدم

- اوهوع گل چی؟

+ اون برا توعه

برگشتم سمت هانا

- کجا رفتی؟

+ کار داشتم

مسیح دستشو انداخت رو شونم

و گل رو داد دستم

× هنوزم کار داره و یکم استرس داره

- میگم رنگش پریده خب برو انجامش بده چیه دشویی داری؟

× دنیا خنگ آخه دشویی استرس داره؟

- عامممم خب وقتی دشویی نباشه اره

+ دنیا؟

انقد قشنگ صدام کرد ک دوس داشتم بازم صدام بزنه

- جونه دنیا

با زانو زدنش جلوم چشام گرد شد

و وقتی جعبه ای رو از جیبش در اورد و جلوم گرفت ضعف کردم و جیغ زدم و اگر مسیح نگرفته بودم افتاده بودم

+ باهام ازدواج میکنی؟

صدای دست زدن از دور و اطرافمون میومد

- چیکار میکنی با من؟

+ هر کار تو بخوای فقط قبول کن

دست مسیحو پس زدم و خم شدم سمتش

دو طرف صورتشو گرفتم

و با تمام وجودم بوسیدمش

- مطمئنم با برق توی چشام میتونی کل شهرو نورانی کنی

همه و همش به خاطر توعه و مطمئن باش خریته اگر قبول نکنم باهات بمونم

و ادامه جملمو به انگلیسی گفتم

- so yes

(پس بله)

حلقرو دستم کرد و بغلم کرد و به عقب خمم کرد

لباشو گذاشت رو لبم و بوسید

+ به بزرگیع بزرگ ترین کهکشات دوستت دارم

- به اندازه تمام ستاره های توش عاشقتم

خندید

منم خندیدم

خنده هامون از ته دل بود مردم با لبخند نگامون میکرد بعضیا گریه میکردن و بعضیا سوت و دست میزدن

- حالا اگه ایران بودیم مردمش...

انگشتشو گذاشت رو لبم

+ هیششش زندگی جدید داریم...

پایان رمانِ پایان باران :)

دوستون دارم بوص بوص
به امید آسمون رنگین کمونی بعد همه بارون ها
و به امید لبخندای از ته دلتون

آیدی چنل رمان :

@end_of_rain

برای دیدن لحظه به لحظه رمان از جمله اهنگ ها عکسای شخصیتا تو موقعیتای مختلف و دیدن عکسای بیشتر ازشون به چنل مراجعه کنین